

جلسه ۰۱؛ اهمیت و تفاوت نحوه ورود به پایه ۴ نسبت به پایه های گذشته

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

پایه ی چهارم با چند سال گذشته فرق اساسی داره. مهمترین شاخصه اش اینه که؛ وارد علمی می شوید که تا آخر عمر ان شاء الله در محضر اون علوم و مباحث هستید. مسیری است که باید مراقبه ی علمی داشته باشید. اصول را الان شروع می کنید و ۱۰ تا ۲۰ سال دیگه ارزش خارج می شید. مطلبی که در سال اول می خونید باید در تمام این ۲۰ سال تحصیل اصول حضور داشته باشه و در نهایت جمع بشه.

حتما این آیه ی شریفه رو بخونید.

«وَقُلْ رَبِّ ادْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا» (۸۰ اسراء)

یکی از بزرگترین مشکلاتی که طلبه ها درگیرش هستند اینه که از روز اول فقه و اصول آنطوری که باید وارد این فصل طلبگی می شدند نشدند.

توجه ویژه ی به کتاب **منیه المرید شهید ثانی** داشته باشید. چاپ بوستان کتاب. تصحیح آقای رضا مختاری.

چهار باب داره. باب اول آداب معلم و متعلم، باب دوم آداب مشترکه ی فردی داره. که بحث **اخلاص** ص ۱۳۱ و بحث **توکل** ص ۱۵۹ خیلی خوبه. یک آداب مشترکه ی جمعی دارد. آداب مشترکه کلاس و درس و اینها. ص ۱۶۹ مبحث **همت برای درس** را آورده، ص ۱۶۹. و **سوال برای خدا** ص ۱۷۰.

مطلب دیگه که خیلی مهمه، انس جدی با سیره ی بزرگان و علما داشته باشید. کتاب **سیمای فرزندگان**. مختاری. بوستان کتاب. کتاب **اکسیر شاگردی امیرالمومنین** علیه السلام. کتاب **حدیث دلتنگی**، سید مهدی شمس الدین. در محضر بهجت.

همچنین ارتباط با خداوند و اهل بیت علیهم السلام بسیار موکد است. به خصوص برای فقه و اصول توسل به امیرالمومنین علیه السلام تاکید می شه.

آیه ی ۱۲۲ سوره ی توبه مربوط به تفقه است.
«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً ۚ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»

خلاصه ی تفسیرش این است که یک عده ای از هر قومی به فهم جدی از دین پردازند. البته دو تفسیر متفاوت وجود دارد.

در بخشی از وصیت امیرالمومنین علیه السلام آمده: ... خُضِ الْغَمَرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ، وَ تَفَقَّهُ فِي الدِّينِ، ...

روایتی است که از شیعه و سنی نقل شده، از امام صادق علیه السلام: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ. الکافی (ط - الإسلامیة) ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۲

امام صادق علیه السلام : لَا يَكُونُ الرَّجُلُ فَقِيهًا ، حَتَّى لَا يُبَالِيَ أَىِّ ثَوْبِيهِ ابْتَذَلَ وَ بِمَا سَدَّ فَوْرَةَ الْجُوعِ.

آدمی تا برایش مهم نباشد چه جامه ای بپوشد و با چه چیز سَدَّ جوع کند، فقیه نیست. (الخصال : ۲۷/۴۰)

دوتا مطلب از آیت الله بهجت درباره حوزه و فقه و اصول نقل شده که در همین کتاب حدیث دلتنگی هست: یکی ص ۲۵۷ کتاب:

همانطور که همه به امام زمان عج الله تعالی محتاج هستند، حضرت ولی عصر عج الله تعالی هم به اقامه ی حوزه های علمیه نیاز دارد تا مسلک ایشان حفظ شود و اشاعه یابد.

ص ۲۴۵ کتاب: خدا برکتی داد به کتاب لمعه و شرح آن، که توسط شهیدین نگاشته شده که آن هم به خاطر فداکاریشان است و لذا حواشی لمعه بسیار مهم است و ملاها برآن حاشیه زده اند و قطعاً کسی که لمعه را بفهمد مجتهد است.

شخصی خدمت امام عصر عجل الله رسید، حضرت فرمودند: دو شهید فدایی تشیع شدند با آن که آش آن را هم نخوردند. یعنی به مقام و موقعیت نرسیدند، حتی گفته اند آنها را بعد از شهادت سوزاندند. یکی از آنها را که می دانیم قطعاً سوزانده اند. مبادا بر شما روزی بگذرد که به لمعتین مراجعه نداشته باشید. کتاب بسیار مهمی است.

ان شاء الله جلسات بعدی در حد سه جلسه وارد مباحث بینشی و نکات روش تحصیلی می شیم؛
فقه و اصول مطلوب از نگاه حضرت آقا،
ابعاد تدریس الموجز و اهداف آن،

جلسه ۰۲؛ روش های تعمیق اصول و کلیدهای بینشی برای ورود به الموجز

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

روش های تعمیق اصول و کلیدهای بینشی برای ورود به الموجز - نقشه جامع اهداف در تحصیل اصول

هر چند این مباحث حین تحصیل الموجز برای شما بیان می شه ولی مخاطبش عام هست. هر کسی که می خواد تو علم اصول تحصیل جدی و عمیق داشته باشه؛ چه تو الموجز، چه تو مظفر، کتاب حلقات و ... این مباحث عام هست. البته اینجا و در طول تدریس کتاب اجمالاً بیان می شه ولی در سال های بعد می شه این مباحث رو بسط داد و به صورت تفصیلی بیان کرد.

نقشه جامع اهداف در تحصیل علم اصول

ترسیم ابعاد مختلف کار تو علم اصول است که تصویری از جوانب و سطوح مختلف اون داشته باشید، این که یک تقسیم کار اولیه ببینید که بین الموجز و مظفر و رسائل و کفایه وجود داره، اجمالا بدونید جای هر هدفی کجا است، یک فهرست اجمالی هم هست از نکاتی که تو این جلسات بینشی و روش تعمیقی است که می خواهیم تو ادامه عرض کنیم.

اهداف مقام تحصیل سه دسته اند: اهداف دانشی، اهداف بینشی، اهداف بالعرض. اهداف دانشی هر علم هم تو سه لایه هست: لایه ی کاربردی، لایه ی تعمیقی، لایه ی اجتهادی. به خاطر همین تو حوزه چند دور یک علم رو می خونید.

در واقع کتاب الموجز تمرکزش تو لایه کاربردی. کتاب مظفر تمرکزش تو لایه ی تعمیقی و رسائل و کفایه تو لایه ی اجتهادیه. البته طبق روند آموزشی، تمرکز اینها روی این لایه ها است.

لایه ی اهداف دانشی؛ لایه ی کاربردی

قدم اول در این لایه **تقریر مفهومی و تصویر سازی از محتوای علم اصول** است. یعنی با یک زبان روان و ساده، علم اصول می خواد چی بگه. در مرحله ی بعد باید این تقریر مفهومی رو با متن کتابی که برای این لایه انتخاب می شه تطبیق بدیم. چون هنوز با اصطلاحات و زبان اون علم آشنا نیستین.

هدف دوم اینه که شما در مجموع یک نقشه ی از بالا نسبت به مجموع مطالب علم اصول پیدا کنید. **نقشه ای از مسائل و نظام مباحث** دستتون باشه. اینطور نباشه که فقط تعدادی زیاد از اقوال در ذهنتون باقی بمونه بلکه باید وحدتی پیدا کنه. تکرر اقوال و مبانی تاکیدش باید بره تو لایه ی تعمیقی، تو لایه ی اجتهادی بتونید بین این تکرر اقوال و اختلاف نظرها بتونید یکی از اونها رو انتخاب کنید.

در الموجز تمرکز باید روی یک نظام و یک مبنا باشد. به هر حال در علم اصول هم مبناها و اقوال مختلفی هست. برای اینکه آخر الموجز به یک مبنا ی واحد برسیم باید مباحث با تکیه بر یک طیف، یک فرد یا یک مدرسه باشه. تو الموجز، این طیف و این مدرسه باید مدرسه ی قم باشه. و به طور شاخص و محوری مبانی اصولی حضرت امام ره باشه. که این رو توضیح خواهیم داد.

در الموجز هرچند به بیان اقوال می پردازیم ولی تمرکز اصلی ما بر تصویر سازی روی مبانی مدرسه ی قم، نظرات **شیخ عبدالکریم حائری** تا حدی، به طور ویژه و خاص آیت الله بروجردی و در مرحله ی بعد مرحوم امام ره و بزرگوارانی چون مرحوم محقق داماد یا مرحوم اراکی یا مرحوم گلپایگانی. که شیخ عبدالکریم، مرحوم امام ره و مرحوم **آیت الله بروجردی** شاخص اند ولی آیت الله بروجردی از همه شاخص ترند. این از مقام تصور علم. اون مقام تصدیق طبق نظرات این بزرگان و به طور ویژه امام خمینی ره براتون تشکیل می شه.

یک موضوع دیگه در این لایه اینه که به تناسب مسائل مختلف، **بهترین ورود و خروج به مطالب باید انتخاب بشه**. فارغ از اینکه در مکتب قم باشیم یا نجف، روش تقریر مطالب آموزشی برای طلبه و چینش مطالب در خیلی از موارد مشترکه. حلقات شهید صدر در بعضی از مباحث موفق تر از الموجز هست. توضیح خواهیم داد. سعی می کنیم ان شاء الله اون کمالات حلقه ی اولی شهید صدر و مقداری از حلقه ی ثانی که نه در الموجز به اون پرداخته شده و نه در کتاب مرحوم مظفر بهشون بپردازیم.

پرداختن به کاربرد اصول، یعنی کار تطبیقی در فقه، که الموجز به طور ویژه این بخش رو داره. بخصوص تطبیق در علوم روز به ویژه علم حقوق رو میاریم.

اهداف دانشی؛ لایه ی تعمیقی

وقتی الموجز رو تموم کردیم باید یک **تصویر جامع از مسائل علم اصول** داشته باشیم. علاوه بر تصویر صحیح از مسائل، باید نظرات مختلف رو ببینیم که بیشتر نظرات به سمت نظرات مدرسه ی قم می ره.

مکاتب مختلف، مدارس مختلف و علمای بزرگ مختلف که اختلافات شدید در مبانی اصولی دارند. حالا که یک دور علم اصول دستتون اومد، شما در لایه ی تعمیقی باید به زوایا و خفایای مسائل اصولی در مقام تصور مسلط بشید و ریزه کاری ها دستتون بیاد، بعد وارد اختلاف مبانی بشید، بعد به **سرّ این اختلافات** برسید. این مهمه. سرّ اختلافات یعنی چی شد که این مبانی انقدر مختلف شد. تا بتونید تو لایه ی اجتهادی که می شه تو رسائل و کفایه آرام آرام یک مبنا رو استخراج کنید.

کتاب لایه ی تعمیقی کتاب مرحوم مظفر یا حلقه ی ثانی شهید صدر هست. گفتیم الموجز بعد هر بحثی یک قسمت **تطبیقات** داره، کتاب مرحوم مظفر در اول هر بحثی یک قسمت داره به اسم **تحریر محل نزاع** که توش تمام زوایا و خفایای صورت مسئله رو برامون روشن می کنه تا بتونه از این طریق وارد اختلاف مبنا بشه. کسی می تونه این تحریر محل نزاع رو خوب متوجه بشه که این مراحل رو تو الموجز گذرونده باشه.

مهمترین نکته تو لایه ی تعمیقی اینه که **کتابی که تو اون علم هست در تاریخ اون علم موضوعیت داره یا فقط طریقت داره؟**

مثلا در علم اصول بزرگان زیادی کتاب نوشتند. اینکه نظر هر کدوم از این بزرگان و مبانیشون چیه اگر چه در جاهای خیلی دقیق ممکنه مهمه باشه. حداقل در سال های اول نظرات بزرگانی که سرچشمه های اون علم هستند موضوعیت داره. نه اینکه تعهد کنیم چون نظر فلانیه حتما درسته. نه. سرچشمه هایی مثل شیخ انصاری، آخوند خراسانی، ... جلو تر تو مکتب قم آیت الله بروجردی و مرحوم امام ره و آقای حائری. مدرسه نجف مرحوم نائینی و اصفهانی و آقای خوئی و شهید صدر. علم رو باید از بزرگان اون علم اخذ کرد، که بفهمی اصلا اون علم چیه، از اون نفر اصلی بگیری. الموجز و اصول مظفر یعنی نظر آیت الله سبحانی و مرحوم مظفر تو علم اصول موضوعیت نداره بلکه طریقت داره. توجه خیلی دقیق به نظرات آیت الله سبحانی در الموجز یا سایر آثارشون انقدر مهم نیست که بتونیم از طریق نظرات ایشون دریچه ای باز کنیم به مدرسه ای که ایشون توش تنفس کرده که مدرسه قم هست. ایشون شاگرد مرحوم امام ره و مرحوم بروجردی بودند. ما به سطح و متن کتاب و اصطلاحات الموجز دقت می کنیم نه برای رسیدن به نظرات نهایی و خاص ایشون. بلکه دقت در کتاب برای **رسیدن به فضای علم اصول** اولاً و ثانیاً **نظرات مدرسه ی قم** هست. نظرات ایشون برای ما مهم طریقیه نه مهم موضوعی. کتاب اصول مظفر هم همینطوره که باید دریچه ای باشه به نظرات مدرسه ی نجف.

به طور خاص نظرات شیخ انصاری موضوعیت داره. نظرات هیچ کس به اندازه ی ایشون، که حدود ۲۵۰ سال پیش زندگی می کردند، موضوعیت نداره. تا حدی آخوند خراسانی، تا حدی نائینی تو مدرسه ی نجف. و تو مدرسه ی قم آیت الله بروجردی و مرحوم امام ره موضوعیت دارند. در الموجز و اصول مظفر با نظرات مدرسه قم و نجف آشنا می شین. اینها هر کدوم یه نظرات و مبنایی دارند، جدای از این یک تقریری از نظرات شیخ انصاری و آخوند هم دارند. مثلاً امام ره می فرمایند شیخ اینو میگه، ولی درست نمی گه، من اینو می گم.

یعنی تقریر قم از شیخ و آخوند و تقریر نجف از شیخ و آخوند رو باید بدونید. تا اینکه وقتی خودتون به رسائل رسیدید، دو تقریر از رسائل شنیدید تا حالا، یعنی تقریر مدرسه قم از شیخ انصاری در دل الموجز، تقریر مدرسه ی نجف از شیخ انصاری در دل اصول مظفر، خودتون هم رسیدید به نظرات شیخ انصاری. تا اینکه اینجا خودتون بگید کدوم یکی از این تقریر ها بهتره. اینجا دارید نظر شیخ انصاری رو یاد می گیرید. خودتون نظر نمی دین. کی خودتون نظر می دین؟ تو درس خارج که مرحله ی تحقیقه.

کاری که تو لایه ی تعمیقی توی هم الموجز و هم اصول مظفر پیگیری کنیم اینه که باید بریم به سمت اصول واقعی، اصولی که کاربرد در فقه داره. فقهی که تو این دو سه سال می خونید فقه لمعه هست. نه اصول الموجز نه اصول مظفر متناسب با فقه لمعه نیست. نه اینکه نیست یه ۳۰-۴۰ درصد تفاوت های مهم داره. **اصولی که متناسب با فقهی که الان می خونید توی معالم هست.** لذا شما باید حین تحصیل الموجز و مظفر به معالم و حواشی اون توجه ویژه داشته باشید.

جلسه ۰۳ ؛ نقشه جامع اهداف در تحصیل علم اصول، اهداف بینشی و عرضی

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

نقشه جامع اهداف در تحصیل علم اصول، اهداف بینشی و عرضی، 14 شهریور 96

اهداف بینشی

اون چیزی که به صورت معمول بهش فلسفه ی علم می گن، مثلا اینجا می شه فلسفه ی علم اصول، مرتبط با مباحث اهداف بینشی است. مجموعه از مباحثی هست که داخل در مسائل اون علم قرار نمی گیره ، یعنی مستقیم مرتبط تعریف اون علم یا موضوع اون علم نیست که ما باییم در مسائل اون علم بهش بپردازیم. ولی در مجموع به درد اون علم می خوره.

همه ی مکاتب در این که این موضوعات به درد اون علم می خوره و خارج از مسائل اون علمه مشترکند ولی برخی می گن باید به عنوان یک علم جدا، فلسفه ی اون علم بهش پرداخته بشه، جریان دیگه ای هستند که این بیان رو قبول ندارند.

گروهی که به جدایی این موضوعات به عنوان فلسفه ی اون علم قائلند: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه خیلی اصرار به این سبک و ایده داره. حدود بیست ساله که تو این زمینه تلاش می کنه. برای علوم مختلف. فلسفه ی اصول، فلسفه ی تفسیر و ...

آقای آملی لاریجانی کتابی دارند به اسم **فلسفه ی علم اصول**، جلد اولش چاپ شده. که قرار ۳۳ جلد بشه!! اینو بیان کردیم که ببینید بحث چقدر مفصله. **کتاب فلسفه ی علم اصول**. مجموعه مقالات. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه. ۲ جلد. مقاله ی اولش مقاله ی آیت الله سبحانیه. **جایگاه شناسی علم اصول**، معاونت پژوهش حوزه، ۲ جلد. فصل های کتاب: نگاهی به علل، ریشه ها و چگونگی پیدا علم اصول، ادوار و مکاتب اصولی. علم اصول دیدگاه ها و نقدها. روش شناسی علم اصول. فلسفه اصول. اصول تطبیقی. درنگی در آموزش علم اصول. مراکز آموزشی و پژوهشی علم اصول. طرح توسعه ی علم اصول.

این یک بحثیه که چگونه مباحث بینشی بر مباحث دانشی اثر می گذاره. ممکنه پرداخت به فلسفه ی یک علم این آسیب رو داشته باشه که شما رو از مباحث خود اون علم غافل کنه. متأسفانه این آسیب در غرب، در دانشگاه های ما و بخشی از حوزویان ما وجود داره.

خدمت مهمی که اهداف بینشی می تواند بکند این است که جهتگیری کلان اون علم رو در مسیر درستی بندازد.

در آموزش، همیشه تقدم با مباحث دانشی است.

فهرستی از مباحث آینده:

- اولین مباحث در اهداف بینشی چیستی اون علم، هویت اون علم، قلمرو مسائل اون علم، حیطة، دغدغه ی اون علم. که نتیجش این بشه که **یک اصول قوی معتدل واقعی** چی می تونه باشه؟
- فاصله ی اصول موجود با اصول مطلوب.

- پرداختن به بدیل ها و رقیب های علم اصول. مثلاً پرداختن به تفاوت های اصول اهل سنت و شیعه، همین کار رو می توان به صورت مقایسه ی اصول شیعه با مباحث اصول مسیحیت و یهودیت و یا اصول شیعه با مسائل علوم انسانی روز، فلسفه ی حقوق روز، روش های فهم دین علم انسانی روز انجام بدیم. این باعث رشد اصول می شه.
- تعمیم اصول به همه ی حیطه های دین فهمی. علم اصول موجود فقط به حیطه ی احکام، اونم احکام فردی پرداخته. آیا اصول فقه اجتماعی، اصول فقه حکومتی، اصول فقه تمدنی داریم؟
- تاریخ تحلیلی فقه و اصول.
- سیر تطور کتب درسی علم اصول.
- فقه و اصول از نگاه بزرگان.

اهداف بالعرض

اهدافی که در مباحث اون علم نیست ولی در دل اون علم می شود اون اهداف رو هم برآورده کرد. مثلاً روش اکتشاف قول نهایی یک فرد. این روش ها توی کتاب های اصلی مثل رسائل، کفایه یا در فقه در مکاسب و در فلسفه و ... به کار می آد.

جلسه ۰۴؛ فقه و اصول مطلوب از نگاه امام و رهبری

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

فقه و اصول مطلوب از نگاه امام ره و رهبری

حضرت امام ره و حضرت آقا هم به صورت تفصیلی تر به این مباحث پرداختند و هم اقتضائات تمدنی شیعه، باعث می شه به نظرات ایشان بپردازیم. پاسخ های فشرده به سوالات بینشی فقه و اصول، مسیر حرکت تو فقه و اصول از نقطه ی موجود به نقطه ی مطلوب موضوع بحث ما است. چنتا تفاوت مهم زمانه ی حضرت امام و حضرت آقا داشته، لذا ممکنه تمرکز مباحث در برخی قسمت ها متفاوت باشه چون امام به قلم خودشون کتاب های رسمی مختلف فقه و اصول نوشتن و

یه بخشی از مباحث رو لابلای مباحث فنی علمی مطرح کردند. اما حضرت آقا کتاب مستقل به قلم خودشون ندارند الا درس های خارجی که داره پیاده می شه. یک تفاوت تفاوت زمانه ی امام و رهبری هست.

از صحبت های حضرت آقا شروع می کنم چون که حضرت آقا سعی داشتند تو چند سخنرانی سعی داشتند یک نظام جامعه از فقه و اصول و مسیر موجود و مطلوب فقه و اصول ارائه بدهند که یه بستر خوبی برای کارمون می تونه باشه.

ایشون سعی کردند یک **نظام فکری** طراحی کنند تو فقه و اصول **بر محور و ستون واژه ای به اسم فقاقت.**

یعنی ما یک علم فقه داریم یک علم اصول داریم. این دوتا هدف نهایی اش اون چیزیه که حضرت آقا اصطلاح می ذارن به نام فقاقت. **فقاقت فرایند نهایی و قدم به قدم فهم دین هست.** از دیدگاه ایشون اصول مطلوب اصولی هست که به سمت این فقاقت می ره.

بیانات حضرت آقا

در تاریخ ۰۵/۰۱/۶۶ : فقاقت عبارت است از یک مِتد و یک شیوه برای استنباط. یعنی همان شیوه هایی را که عبارت است از معارف، اصول اخلاقیات، احکام فرعی، احکام اجتماعی و ... اینها را دو جور می شود از کتاب و سنت استفاده کرد و استنباط کرد. یک جور به شیوه ی فقاقت. یه جور به شیوه ی غیر فقاقت. شیوه ی غیر فقاقت این است که یک نفر قرآن را باز کند، کتاب حدیث را باز کند، کتاب نهج البلاغه را باز کند، اگر عربی می داند به متنش نگاه کند حتی اگر عربی هم نمی داند به ترجمه ی آن مراجعه کند و از او احکام دین و معارف و اعتقادات و اخلاقیات و اداره ی مجتمع و اداره ی فرد و این چیزها را یاد بگیرد و بفهمد. این یک جور. که این همان روشی است که دستگاه هایی که ادعای تدین می کردند اما دستگاه روحانیت را قبول نداشتند این روش را خیلی دوست می دارند. [استاد: اشاره به فضای روشنفکری اون زمان و افراد روشنفکری که توی حسینه ی ارشاد و ... بودند] منطقشان هم این است که می گویند مگر قرآن برای عده ی مخصوصی است؟ قرآن برای همه است. حالا من یک مهندس یک دکترم یک آدم کاسب معمولی ام یک روحانی درس نخوانده ی معمم کم اطلاعاتم [استاد: اشاره به همون کسی که شهید مطهری رو شهید کرد] هر چه هستم به هر حال ظاهر و باطنی را که می فهمم او از این قرآن فلسفه و تاریخ و حکمت و سیاست و اقتصاد و همه چیز را استنباط می کند. [استاد: این فضا هنوز هم هست. در فضاهای دانشگاهی و بعضی از فضاهای حوزوی به اسم انقلابی بودن دارند همین

کارها رو می کنند] نمی دانم اقتصاد اسلامی می نویسد حقوق اسلامی می نویسد از این قبیل چیزها می نویسد، این هم یک جور استنباط از کتاب و سنت است که استنباط غیرفقه‌ای است. یک جور استنباط استنباط فقه‌ای است. یعنی با شیوه ی فقه‌ای با قرآن و حدیث روبرو بشویم. فقه‌ای در اینجا به معنای یک متد است. متد فقه‌ای یعنی یک روش علمی برای استفاده از کتاب و سنت. آن روش قبلی روش عامیانه بود. این دومی روش علمی است. مثل همه ی چیزهایی که روش های علمی و غیر علمی دارد فقه‌ای هم روش علمی استنباط از کتاب و سنت است. به این ترتیب همینطور که فقهای ما در استنباط احکام عمل می کنند در تمام شئون دین همینجور باید از کتاب و سنت استنباط کرد. [استاد: هم دارند فقه‌ای رو توضیح می دن و هم بسط فقه‌ای به همه ی حیطه ها، نه فقط احکام]

در تاریخ ۰۷/۰۹/۶۴ : آیا بدون فقه‌ای می شود اسلام را یاد گرفت؟ نه. بدون فقه‌ای اسلام را نمی شود فهمید. نه فروغش را و نه اصولش را. نه اقتصادش، نه سیاستش نه حکومتش ... هیچی. با فقه‌ای می شود اسلام را فهمید. آنجا که ما می خواهیم حکومت اسلامی بر سر ما باشد باید با همین روش فقه‌ای اسلام فهمیده شود. مرز فاصل بین اسلام شناسی و مدعی اسلام شناسی همین است. آن کسی اسلام شناس است که از طریق فقه‌ای با متد فقه‌ای با روش فقه‌ای اسلام را به دست آورد. در زمان ما افرادی بودند که از این حرف ها می زدند و از قرآن همینطوری برداشت می کردند ... ازش می پرسیم از کجا آوردی حال می گویند نه آقا من فقه‌ای مقاهات نمی فهمم این ها حرف های قدیمی است من قرآن را نگاه می کنم مطالعه می کنم از قرآن اینجوری می فهمم یا اواخر قبل از انقلاب معمول شده بود یک عده ای از این روشنفکرها که ماها به آنها می گفتیم شما از سنت و حدیث بیگانه اید تحف العقول را پیدا کرده بودند علاج تمام مشکلات فقهی و اصولی و ... همه را توی تحف العقول پیدا می کردند. تحف العقولی که یک دانه سند تویش نیست

لذا که **طلبه ها بایستی روش فقه‌ای را فرا بگیرند.** و الا این که ما احکام فقهی را بدانیم خب رساله را هر کسی یاد گرفت احکام فقهی را می داند فقیه نمی شود. **فقیه آن کسی است که روش فقه‌ای را بلد می شود.** روش استنباط را بلد می شود. یعنی مجتهد می شود. این است که بزرگان ما و بزرگان گذشتگان ما روی مجتهد شدن افراد تکیه می کردند.

این ها که حضرت آقا می فرمایند فقه و اصول نیست. پاسخ به همون سوالاتیه که توی اهداف بینشی مطرح هست.

در تاریخ ۲۲/۰۳/۶۸ : این فقه‌ای، دو رکن دارد، که رکن اول آن، اصول معتدل و قوی و آگاه به همه ی جوانب استنباط است، و رکن دوم، تطور فقه می باشد و همان چیزی است که امام در معنای اجتهاد و مجتهد و فقیه می فرمودند و تأکید داشتند که مجتهد و فقیه باید با دید باز بتواند استفهام ها و سؤال های زمانه را بشناسد.

سؤال، نصف جواب است. تا شما سؤال زمان را ندانید، ممکن نیست بتوانید در فقه برای آن جوابی پیدا کنید. بنابراین، فهم سؤال و ترتیب جواب مناسب برای آن، مهم است.

در تاریخ ۱۳/۰۹/۷۴ : عدم تحوّل، یعنی عدم پرداختن فقه به خود مسأله‌ی فقاها. فقاها، یک شیوه و روش برای استنباط آن چیزی است که ما اسمش را فقه می‌گذاریم. همان چیزی است که تا این درس را نخوانید، یاد نمیگیرید که چگونه باید از کتاب و سنت استنباط کرد.

همین فقه جواهری که امام ره فرمودند حضرت آقا بازش کردند.

در تاریخ ۲۰/۰۴/۶۸ : بیانات در مراسم بیعت فضلا و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد

صاحب جواهر، مظهر یک فقیه مقید به مقررات فقاها و قواعد اصولی و فقهی است. او یک ملای اصولی مقید و دقیق و منظم بود که از موازین رایج فقهی بین اصولیین، هیچ تخطی نکرد و در بررسی هر مسأله، شهرت و اجماع و ظواهر ادله و اصول و هرچه را که جزو ابزارهای معمولی کار فقاها شمرده میشود، در اختیار گرفت و آنها را با همان دقت یک فقیه اصولی به کار می‌بست. بنابراین، فقه جواهری، یعنی همان فقه سنتی رایج با متد فقاها. این روش و متد، همان کیفیت رسیدگی یک مسأله در فقه است. ...

ما دو فقه، یکی سنتی و دیگری پویا نداریم. فقه پویا، همان فقه سنتی ماست. پویاست، یعنی علاج‌کننده‌ی مشکلات انسان و پاسخگوی حوادث واقعه است؛ و سنتی است، یعنی دارای شیوه و متدی است که بر طبق آن «اجتهاد» انجام میگیرد، و این شیوه قرن‌ها معمول بوده و کارایی خود را نشان داده است.

در تاریخ ۰۴/۱۰/۶۱ :

تفقه در دوره‌ی جدید با تفقه در دوره‌ی پیش هیچ فرقی ندارد. این خطاست که ما خیال کنیم که در گذشته جوری تفقه انجام می‌گرفته و امروز جور دیگر. نه، بسیاری از مسائل امروز در گذشته وجود نداشته و فقیه مجبور نبوده که آن مسائل را استنباط کند. این به ماهیت تفقه ارتباطی ندارد که ما بگوییم ماهیت تفقه در دو قرن پیش با امروز تفاوت کرده. بله امروز به خاطر این که مسائل پیچیده تر شده باید یک روشن بینی اجتماعی هم داشته باشد. یعنی به مسائل جامعه هم آگاه باشد. در این صورت البته این استنباط استنباط کاملی خواهد بود. اما بدون شرایط یک فقیه ۵۰۰ سال قبل نمی‌تواند یک فقیه امروز هم حکمی را از قرآن و سنت استنباط کند.

در تاریخ ۲۴/۱۲/۷۴ :

شناختن نقش زمان و مکان همواره باید با پایبندی به اصول فقاہت که روش علمی و تخصصی است همراه باشد. و این است معنای سخت امام راحل که فقه پوینده و منطبق بر نیازهای همیشه و همه جا را همان فقه سنتی دانسته و بر این پای فشرده است.

در تاریخ ۲۴/۱۲/۷۴ : بیانات در آغاز درس خارج فقه

استنباط فقهی، بر اساس فقه اداره‌ی نظام باشد؛ نه فقه اداره‌ی فرد. فقه ما از طهارت تا دیات، باید ناظر به اداره‌ی یک کشور، اداره‌ی یک جامعه و اداره‌ی یک نظام باشد. شما حتی در باب طهارت هم که راجع به ماء مطلق یا فرضاً ماء الحمام فکر میکنید، باید توجه داشته باشید.

بیانات امام خمینی ره

کتاب تبیان، آثار موضوعی دفتر دهم، روحانیت و حوزه های علمیه از دیدگاه امام ره
فلسفه ی فقه با تکیه بر آراء و اندیشه های امام خمینی ره، احمد ضرابی، موسسه فرهنگی پیوند با امام.

در تاریخ ۰۳/۱۲/۶۷ ، صحیفه، جلد ۲۱، ص ۲۸۹ :

اما در مورد دروس تحصیل و تحقیق حوزه‌ها، این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسئله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی کنم. آشنایی به روش برخورد با حیلہ ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاستها و حتی سیاسیون و فرمول های دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه داری و کمونیسم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می کنند، از ویژگیهای یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و

تقوا و زهدی که در خور شأن مجتهد است واقعاً مدیر و مدبر باشد. حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است.

..... در ادامه

روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست. حوزه ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهبای عکس العمل مناسب باشند.

در تاریخ ۲۰/۰۴/۵۹، صحیفه، جلد ۱۳، ص ۱۲ :

فقه را در حوزه‌های علمیه مثل قم و مشهد و امثال اینها و همین طور نجف باید فقاقت را حفظ کنند. حوزه‌ها باید حوزه فقاقت باشد. این حوزه‌های فقاقت بوده است که هزار و چند صد سال این اسلام را نگه داشته. این مشی‌ای بوده است که از زمان قدیم، از زمان ائمه هدی تا زمان ما، مشی‌ای بوده است که علمای ما داشته‌اند و آن حفظ فقاقت. نباید حالا شما فکر کنید که حالا که باید [در] امور سیاست هم ما دخالت بکنیم، پس به فقاقت کار نداشته باشیم.

خیر، باید حوزه‌های فقاقت به فقه خودشان به همان ترتیبی که سابق بود هیچ تخطی نکنند. به همان ترتیبی که سابق تحصیل می‌کردید فقه و مقدمات فقه را [تحصیل کنید]، محکم فقاقت را حفظ کنند. این طور نباشد که ما یکوقت خدای نخواست، از آن اصلی که اساس حفظ اسلام است رو برگردان بشویم و حوزه‌ها به فقاقت کم توجه بشوند. این فقها هستند که حصون «1» اسلام هستند و حفظ کردند اسلام را. باید حوزه‌ها عنایتشان به فقه و فقاقت از همه چیز بیشتر باشد. اگر حوزه‌های فقاقت خدای نخواست از بین برود یا سست بشود، رابطه ما بین فقها و ملت قطع می‌شود. این حوزه فقاقت است که رابطه را محفوظ نگه داشته است. اگر یک اشخاصی آمدند در حوزه‌ها و پیشنهاد کردند که فقه لازم نیست، مثلاً به این طول و تفصیل باشد و فلان، و بیاییم یک چیزهای دیگر را هم چه بکنیم، اینها اشتباه می‌کنند یا مأمورند. فقه به همان قوت اولیه‌اش باید باقی باشد. حوزه‌های فقاقت، هم فقاقت را داشتند و هم یک جمعی هم معقول و سایر علوم را تحصیل می‌کردند. علمای اخلاق بودند در حوزه‌ها که مردم را و علما را و اهل علم را دعوت به مسائل اخلاقی می‌کردند. اهل معنویت و عرفان بودند که اشخاصی را دعوت می‌کردند به آن طور، و کارهای خودشان را انجام می‌دادند. لکن فقاقت که اساس است سر جای خودش بود و باید باشد.

در تاریخ ۱۸/۰۶/۶۰، صحیفه، جلد ۱۵، ص ۲۱۹ :

شما باید خودتان حفظ کنید اسلام را به حفظ فقاقت - اسلام همه اش توی این کتابهاست - با حفظ فقاقت، با حفظ این کتب، با نوشتن، با بحث کردن، با حوزه های علمی تشکیل دادن از همه علوم اسلامی، آن کتبی که

منسی شده بود، آن کتب را باز به صحنه آوردن و بحث کردن و حفظ کردن این دژ محکمی که تا کنون اسلام را نگه داشته است. ما موظفیم که اسلام [را] به همان طوری که آمده است و به دست ما رسیده است، ما هم تحویل بدهیم به نسل های آتیه ان شاء الله. آنها هم به نسل های بعد و بعد، تا صاحبش بیاید و تسلیم او بکنند.

در تاریخ ۲۲/۱۱/۶۱، صحیفه، جلد ۱۷، ص ۳۲۵:

از امور مهمی که این جانب نگران آن هستم مسائل حوزه های علمیه خصوصاً حوزه های بزرگ مثل حوزه مقدسه قم است. آقایان علمای اعلام و مدرسین محترم که خیر خواهان اسلام و کشورهای اسلامی هستند، توجه عمیق کنند که مبدا تشریفات و توجه به ساختمانهای متعدد برای مقاصد سیاسی و اجتماعی اسلام، آنان را از مسئله مهم اصلی حوزه ها که اشتغال به علوم رایج اسلامی و خصوصاً فقه و مبادی آن به طریق سنتی است، اغفال کند، و مبدا خدای نخواستہ اشتغال به مبادی و مقدمات موجب شود که از غایت اصلی که ابقا و رشد تحقیقات علوم اسلامی، خصوصاً فقه به طریقه سلف صالح و بزرگان مشایخ همچون «شیخ الطائفة» «1» و أمثاله- رضوان الله تعالی علیهم- و در متأخرین همچون «صاحب جواهر» «2» و شیخ بزرگوار «انصاری» «3»- علیهم رضوان الله تعالی- بازدارد. اسلام اگر خدای نخواستہ هر چیز از دستش برود ولی فقهش به طریقه موروث از فقهای بزرگ بماند، به راه خود ادامه خواهد داد. ولی اگر همه چیز به دستش آید و خدای نخواستہ فقهش به همان طریقه سلف صالح از دستش برود، راه حق را نتواند ادامه داد و به تباهی خواهد کشید.

در تاریخ ۰۵/۱۱/۶۵، صحیفه، جلد ۲۰، ص ۱۹۰:

قضیه تحصیل هم باید به نحوی باشد که فقه سنتی فراموش نشود. و آن چیزی که تا به حال اسلام را نگه داشته است، همان فقه سنتی بوده است. و همه همتها باید مصروف این بشود که فقه به همان وضعی که بوده است، محفوظ باشد. ممکن است اشخاصی بگویند که باید فقه تازه ای درست کرد که این آغاز هلاکت حوزه است و روی آن باید دقت بشود.

جلسه ۰۵: شروع مقدمه کتاب؛ ابعاد کار در الموجز و اهداف آن

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

شروع مقدمه کتاب؛ ابعاد کار در الموجز و اهداف آن

از شناخت مولف کتاب یعنی آیت الله سبحانی شروع می کنیم. برای همین از مقدمه ی کتاب شروع می کنیم و ذیل اون توضیحاتی ارائه می دیم.

نکاتی زیادی در سیر نوشتن الموجز وجود داره. که الموجز کی نوشته شد و چه تغییر و تحولاتی همین کتاب داشته. این کتابی که دارید، کتابی که پایین روی جلدش نوشته شده طبعه و محصه و منقحه دو سه ساله که دوباره تصحیح و تنقیح شده. چاپ اول الموجز سال ۷۶ بوده که کتاب مفصلی بوده و حجمش تقریباً دو برابر این الموجز بود. از اون زمان چند بار تصحیح و تلخیص شد تا رسید به این کتاب. اینکه چرا این کتاب رو به عنوان کتاب اول اصول قرار دادند و قبل از اون چه کتابی بوده و انگیزه ی آیت الله سبحانی برای نوشتن این کتاب چی بوده موضوع بحث ما است.

من یک اجمالی از سیر علم اصول و قله های علم اصول خدمتون عرض می کنم که ببینید پشتوانه ی دوره ی ما چه دوره هایی بوده. شاید با چهار پنج دوره که توش کتاب های قله تو علم اصول داریم مواجهیم.

دوره ی اول؛

اولین کتاب اصولی جدی که از شیعه به دست ما رسیده **الذریعه فی اصول الشریعه** برای سید مرتضی است. و کتاب **العدّه فی اصول الفقه** برای شیخ طوسی. این دو بزرگوار تقریباً هم عصرند. سید مرتضی (وفات ۴۳۶ ه.ق) نسبت به شیخ طوسی (وفات ۴۶۰ ه.ق) تقدم داره. اینها دو کتاب اصلی و اولیه است که در همون اوایل غیبت کبری قرار می گیرند. شیخ طوسی پس از خودش به عنوان محور و مدار شیعه شناخته شد و به شیخ الطائفه معروفه. چه تو فقه، چه تو اصول، چه تو روایت، چه تو تفسیر. تو همه چی کتاب سرآمد داره. از شیخ مفید که استاد این دو بزرگوار هست یک کتاب خلاصه به نام **التذکره** به ما رسیده که خیلی خلاصه هست. چاپ هم شده.

دوره ی دوم؛

دو کتاب در این دوره هست یکی **معارج الاصول** برای محقق حلّی (وفات ۶۷۶ ه.ق) صاحب کتاب **شرایع** توی فقه که کتاب مهم و اثر گذاریه. و دیگری که درسی هم بوده **تهذیب الوصول الی**

علم الاصول برای علامه حلی (وفات ه.ق) ولی کتاب اصلی علامه حلی که حالت دایره المعارف داره کتاب **نهایه الوصول الی علم الاصول** هست.

دوره ی سوم؛

شهید اول، شهید ثانی و بعد پسر شهید ثانی با اینکه باهم فاصله هم دارند در این دوره قرار می گیرند. پسر شهید ثانی صاحب کتاب **معالم الاصول** هست. این سه بزرگوار سبک جدید رو وارد اصول شیعه کردند به خاطر همین در یک دوره قرار گرفتند.

دوره ی اخباری گری؛

توضیحات خودش رو داره.

بعد از دوره ی اخباری گری؛

این دوره که با وحید بهبهانی شروع می شه چند تا کتاب کتاب اصلی. فوائد الحائریه برای وحید بهبهانی هست. کتاب های اصلی یکی **قوانین** میرزای قمی، یکی کتاب **فصول** هست. یکی هم حاشیه ی بر معالم الاصوله به اسم **هدایه المسترشدين**. تا می رسه به شیخ انصاری که بعد از اون علم اصول سر و شکل امروزی پیدا می کنه.

بعد شیخ انصاری دو مسیر خودشو نشون می ده. یک گروه فقه محور شدن و اصول فرع کارشون بود. یک دسته هم اصول براشون جدی شد. مدرسه ی قم اون چیزی که ادعا می شه فقه محور هست و اصول واقعی رو در خدمت فقه قرار داده.

آیت الله سبحانی در مدرسه قم بزرگ شده. چه از جهت اساتید و چه از جهت مشی علمی.

شاخص ترین فرد تو اصول مدرسه ی قم **آیت الله بروجردی** هست که سبکش به طور جدی متفاوت با مدرسه ی نجفه. چرا می گیم مدرسه و نمی گیم مکتب. چون انقدر متفاوت نیست که دو تا مکتب بسازه. می شه گفت هردوشون توی یک مکتب قرار می گیرند. اگه بخوایم بگیم

مقابلش کی هستن باید بگیم اهل سنت. منظور از مدرسه گرایش های رقیبی که ذیل یک مکتب هست مد نظره.

نفر بعدی که برای ما مهمه خود حضرت امامه.

مقدمه الموجز رو می خونیم. این مقدمه خیلی مهمه. به خصوص چندین نکته برای شناخت مولف، کتاب و فضاش توش اشراب شده.

آیت الله سبحانی بیشترین تاثیرات رو در اصول از حضرت امام دارند در فقه بیشترین تاثیر رو از آیت الله بروجردی و در تفسیر و فلسفه از علامه طباطبائی. تقریبا چکیده ای از مدرسه ی قم هستند.

طبق بررسی که تو الموجز انجام دادیم بیشتر متاثر از نظرات امام ره و سپس آیت الله بروجردی هست.

الموجز تقریبا در پنج مرحله تغییراتی کرده تا رسیده به اینجا. چاپ اول برای سال ۷۶ بوده که تقریبا یک و نیم برابر الموجز فعلی بوده. سال ۷۸ چاپ دوم انجام شد با تصحیح اندک. چاپ سوم برای سال ۷۹ هست که تغییر اساسی و بنیادین توش صورت می گیره که یک جلدی می شه و تقریبا تلخیص می شه. سال ۸۱ هم یک ویرایش می شه. تا سال ۹۳-۹۴ که این کتاب فعلی هست.

کتاب اول برای تدریس پایه چهارم و پنجم بوده. ایشون اون رو فقط جای معالم ننوشتن، جای معالم و اصول فقه نوشتند. که بعد طلبه بره سراغ رسائل.

مهم دو قسمت از مقدمه ی اون کتابه که بعد از ویرایش حذف شده.

... مرحوم مظفر می خواست این مسائل جدید رو پوشش بده ... علت اینکه خواستم این کتاب رو بنویسم اینه که اصول مظفر یک جاهایی خیلی سخت شده و برای شروع خوب نیست.

جلسه ۰۶؛ ادامه ی سیر تاریخی الموجز

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

عرض کردیم کتاب الموجز طریقت داره.

هم در ورود به مدرسه ی قم. و هم در آموزش اصول نسبت به کتاب های موازی که مهمترینش حلقات هست. به خاطر مشکل بودن آموزش اصول در دوره ی اول در سال های اخیر مولفین سعی کردند با بهترین روش های آموزشی کتاب اصولی بنویسند لذا باید بهترین نوع ورود به اصول رو گزینش کنیم.

سوم طریقت داشتن نسبت به مبانی اصولی قدما به خصوص معالم. معالم مهم هست چرا که فقه که می خونیم لمعه برای شهید اول و شرح لمعه برای شهید ثانی که برای قرن هشتم و قبل از اخباری گری هستند. یعنی می خواهیم با اصولی که چند قرن پس از شهید اول و ثانی نوشته شده فقهی رو بفهمیم که اون زمان نوشته شده و این مشکلاتی رو ایجاد می کنه. به خاطر همین معالم چندین قرن کتاب درسی بود.

الموجز بعد از حلقات شهید صدر نوشته شده، حلقات هم بعد از اصول مظفر نوشته شده. مرحوم مظفر هم دوره ی شهید مطهری، آیت الله بهجت هستند. شاگرد امام ره و آیت الله خویی. شهید صدر بعد از مرحوم مظفر هست. آیت الله سبحانی به خاطر ایراداتی که به کتاب های آموزشی از جمله حلقات داشت الموجز رو نوشت.

مرحوم مظفر می فرمایند من اصول مظفر رو حلقه ی واسط بین معالم و رسائل و کفایه نوشتم.

یکی از ایراداتی که به حلقات هست عدم تعرض به مدرسه قم هست و تو همون فضای مدرسه ی نجف هست.

یک ایرادش اینه که زبانش نزدیک به عربی روزه. حداقل تو حلقه ی اولی اینطوره و این مشکلاتی ایجاد می کنه.

ایشون سعی کرده تبویب جدیدی از اصول کنه که تبویب خوبی هم هست مشکلش اینه که تا حدی حلقات رو از تراث منقطع می کنه.

لذا آیت الله سبحانی هم به سبک حلقات کتاب اصولی نوشتند. الموجز ۱ جلد، الوسیط ۲ جلد و المبسوط ۴ جلد.

طبق بیان ایشان تو چاپ اول کتاب، الموجز رو به جای معالم و اصول مظفر نوشتند.

جای دیگه ای از مقدمه ی چاپ اول که حذف شده: با درس گرفتن الموجز طلبه می تونه رسائل و کفایه بخونه. کسی که نمی خواهد تو اصول بحث کنه همین کتاب براش کافیه. چرا که کسی می خواد دنبال تفسیر و علوم قرآن و عقاید و کلام بره همین انقدر براش کفایت می کنه.

چون نظر خاص آیت الله سبحانی برای ما موضوعیت نداره، از این جهت راحت تریم که در گیر و دار این تغییرات نمی افتم.

دوتا از تقریر های درس خارج اصول ایشان چاپ شده: ایشان تا الان ۸ دور خارج اصول گفتند. درس خارج ایشان شش ساله هست.

المحصل فی علم الاصول، محمود جلالی مازندرانی، ۱۴۱۸ ه.ق. ۴ جلدی.
ارشاد العقول، محمد حسین حاج عاملی، ۱۴۲۴ ه.ق. ۴ جلدی.

المبسوط هم با یک فاصله ای دو دوره ششم یا هفتم درس خارج ایشان نوشته شده.

در الموجز سه چیز برای ما اولویت کار داره:

ورود به مدرسه قم بخصوص نظام نظرات امام ره.

کتاب درسی به خصوص حلقات.

اصول قدما به طور خاص معالم.

در مدرسه ی فقهائی قم حضرت امام ره در اصول، آیت الله بروجردی در فقه و آیت الله طباطبائی در مباحث اعتقادی (فلسفه و تفسیر)، ویژه ترند. آیت الله سبحانی شاگرد هر سه بزرگوار بوده لذا

ایشون رو نماد امروzin مدرسه قم می شناسن. ارتباط نزدیک با این بزرگواران داشته. خود ایشون هم تصریح می کنند که متأثر از این بزرگواران هستند.

از جمله معدود علمای جامع این زمان هستند که توی همه ی رشته ها کتاب قابل توجه دارند.

تو کتاب گلشن ابرار جلد پنجم زندگینامه ی خوبی از ایشون اومده.

کتاب یادنامه ی علامه طباطبائی، مقاله ی جامعیت علامه.

سه کتاب رو کنار هم باید ببینیم تا جایگاه معالم مشخص بشه. القواعد و الفوائد شهید اول. شهید ثانی بر اساس همین کتاب یک کتاب اصولی می نویسه به اسم تمهید القواعد که ۱۰۰ تا قاعده ی اصولی داره و ۱۰۰ تا قاعده ادبی. قواعدی که به درد اجتهاد می خورن. سبک شهید اول و ثانی قاعده قاعده است. صاحب معالم هم با همین سبک معالم رو می نویسه.

کتاب های شهید اول و ثانی به درد فهم معالم می خوره به یک درد دیگه هم می خوره. کتابی که به درد فهمیدن لمعه ی شهید ثانی می خوره تمهید القواعد ایشون هست. مشکلش اینه که هیچ استدلالی توش نیست. معالم تقریباً شرح اون هست.

مجموعه مقالات کنگره بین المللی شهیدین. جلد پنجمش مربوط به فقه و اصوله.

جلسه ۰۷؛ کتب مدرسه ی قم

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

بیانی از حضرت آقا رو می آرم. ایشون هم متأثر و هم معتقد به مدرسه ی قم هستند.

۱۳/۰۹/۱۳۷۴ : بیانات در دیدار جمعی از نخبگان حوزوی

بعد از «شیخ انصاری» - به گمان قاصر این حقیر - اگر بخواهیم از مقطعی اسم بیاوریم و بگوییم که تحوّل در فقاہت انجام شده است، آن مقطع، مقطع مرحوم «آیةاللہ بروجردی» است که یک مقطع و باب جدیدی است که آن بزرگوار در کار فقاہت باز کرد.

کتاب های حضرت امام خمینی ره

حضرت امام ره توی قم سه دوره درس خارج اصول داشتن. بهترین جایی که این سه دوره رو بیان کرده، آثار هر دوره رو بیان کرده، تطوراتش رو هم بیان کرده بیان خود آیت الله سبحانی هست. کتابی هست به اسم لمحات الاصول که تقریر امام ره از درس آیت الله بروجردی هست که موسسه ی نشر چاپ کرده و توی مقدمه ش رو آیت الله سبحانی نوشته که توی صفحات آخرش به دروس خارج امام ره و کتاب های هر دوره پرداخته.

خلاصه: امام ره در اول دوران طلبگی تمرکزشون تو تدریس فلسفه و اخلاق و مباحث علوم عقلی بود. از یه دوره ای تدریس اصولشون شروع شد. که با درخواست شاگردانشون و از درس خارج شروع شد.

با ورود آیت الله حائری روح تازه ای حوزه ی قم در ۱۳۰۰ شمسی دمیده می شه. امام خمینی ره هم با ایشون به قم می آن. آیت الله حائری شاگرد آخوند خراسانی و فرد بزرگی بودند. آقایان گلپایگانی و اراکی هم درس امام ره هستند که بعد ها جزو مراجع اصلی شیعه می شن. ۱۳۶۴ قمری (۱۳۲۴ شمسی) آیت بروجردی - ۱۵ سال آخر عمرشون - رو میان قم. دو سه سال پس از ورود آیت الله بروجردی و با افزایش طلاب احساس شد که درس ایشون رقیق شده و رفتند نزد امام ره و از ایشون درخواست کردند که اصول درس بدهند.

ایشون از وسط اصول شروع می کنند که قرار بود تدریس کفایه باشه که عملاً شد درس خارج که به مباحث عقلی اصول پرداختند. از ۱۳۷۰ تا ۷۷ قمری دور دوم درس خارج امام کامل می شه. دور سوم هم ۱۳۷۸ تا دستگیری امام طول می کشه. تقریباً یک چهارم اصول مونده بوده. بعضی قسمت های این سه دوره رو خود امام نوشتن. بعضی رو شاگردان ایشون تقریر کردند.

حاصل دوره ی اول خود امام

حاشیه بر کفایه به اسم **انوار الهدایه؛ تعلیقه علی الکفایه**. دو جلد. نصفه ی دوم اصول هست. تا انتها هم نرفتند و به دلایلی تصمیم گرفتند که کتاب مستقل بنویسند. کتاب **استصحاب**، کتاب **تعادل و تراجی**، کتاب **اجتهاد و تبلیغ**، ادامه ی تدریس کفایه و محصول دوره ی اول امام هست.

از دوره ی دوم **تهذیب الاصول** آیت الله سبحانی در سه جلد، همه ی اصول رو داره تا همون اواخر، چون امام خودشون کتاب نوشتن دیگه اون مباحثو نیاوردن. امام این کتاب رو خودشون می دیدند. شاید بهترین کتاب نباشه ولی مشهوره. رساله ی **طلب و اراده**، تعلیقه بر حاشیه های کفایه رو اینجا می نویسند. کار مهم امام تو دور دوم کتابیه به اسم **مناهج الوصول الی علم الاصول**. ۲ جلد به قلم خودشون. چون امام تو دوره ی اول بحث الفاظ رو نگفته بودن دیگه مستقلا بحث الفاظ رو نوشتن. دیگه حاشیه ی کفایه نیست.

عملا امام کل اصول رو به قلم خودشون نوشتن. نیمه ی اول منهاج. نیمه ی دوم انوار الهدایه. و انتهایش که استصحاب و تعادل و تراجی که باز متن مستقله.

دوره ی سوم

امام چیزی نمی نویسند. تقریر مهمی شکل می گیره. کتاب **جواهر الاصول**، محمد حسن لنگرودی. که مباحث الفاظش ۴ جلد. هنوز کامل نشده. مفصلترین و کامل ترین مباحث اصول امامه.

آقای لنگرودی نیمه ی دوم دور دوم و دوره سوم رو بودن.

توی همین سی دی های موسسه ی نور این کتاب ها هست. یک کتاب رسائل امام هم هست که مجموعه ی همون رساله های استصحاب و ... هست. امام کتاب فقهی زیادی دارند که موضوع بحث ما نیست.

کتاب **لمحات الاصول** از امام هست که تقریر نیمه ی اول درس اصول آیت الله بروجردی هست.

یکی از تقریر ها از درس اصول امام **معتمد الاصول** از آقای فاضل لنکرانی هست.
کتاب دیگر **تنقیح الاصول** هست از آقای تقوی اشتهاردی، که تقریر دور دوم امامه.

یکی سری از مطالب هست که دیگران ناظر به اصول امام نوشتند و معمولاً ازش غفلت می شه. نه قلم امامه و نه تقریر درس ایشونه.
آقای صافی، سبحانی، سیستانی، مکارم و ... که تو فضای قم تنفس کردند. خیلی جاها نظر امام رو آوردن که می تونه منبع خوبی باشه.

یه سری کتاب و مقاله هم هست. یه سری به نظام اصولی امام و نظرات و ابتکارات اصولی امام پرداخته و سعی کرده تو کتاب جمع کرده. یه سری هم به خطابات قانونیه پرداخته. شاید ده تا کتاب تو این موضوع تو بازار باشه. یه سری هم به موضوعات دیگه می پردازه.

یه کتاب هست از آقای مسلم قلی پور. یک زحمتی ایشون کشیده. **تدوین نموداری کفایه**. ذیل این هرجا حضرت امام نظری داره ذیل این آورده.
در بحث خطابات قانونیه. آقای اعرافی.
آقای عابدین مومنین خطابات قانونیه.
مصاحبه هایی با بزرگان درباره ی خطابات قانونیه. موسسه تنظیم و نشر. این کتاب خوبیه. اینو بگیرید.

خطابات قانونیه. پسر آقای فاضل. موسسه ی فاضل.
خطابات قانونیه. آقای نورمفیدی. موسسه ی فاضل.

کتاب های آیت الله بروجردی

از ایشون هیچ کتابی به قلم ایشون نیست. هرچی هست تقریر شاگردان ایشونه. حجتی بروجردی.
که نظرات ایشون رو به صورت حاشیه بر کفایه در آورده. تو سی دی نور هست. مشکلی که داره یه

جاهایی آقای حجتی نظرات خودشو با نظرات آقای بروجردی قاطی کرده که اسطیاد نظر ایشون رو سخت کرده.

یکی دیگه از تقریرها تقریر آقای منتظری بر درس آقای بروجردی هست به اسم **نهایه الاصول** که توی سی دی های نور هست.

از آقای مهدی حائری پسر حائری موسس. الحجه الفقهی.
علی پناه اشتهااردی هم داره که اونم نصفه هست.

بیان الاصول آیت الله صافی گلپایگانی هم کامل هست. که اول و آخرشو خود آیت الله صافی از سایر آثار کامل کردند.

در مجموع لمحات الاصول امام، نهایه الاصول آقای منتظری و بیان الاصول آقای صافی مجموعه کاملیه.

کتاب های علامه طباطبائی

تنها اثر مستقل ایشون در اصول حاشیه بر کفایه هست. یک چاپش فقط حواشی رو داره و متن کفایه رو نداره. قدیمی هست که توی سی دی ها هست. یک کفایه سه جلدی جدیداً چاپ شده توسط انتشارات ذوی القربی که یه سری حواشی داره حاشیه علامه رو هم آورده.
یه سری مباحث اصولی هم توی تفسیر المیزان هم هست.

کتاب های آیت الله سیستانی

ایشون دو سه سال شاگرد آیت الله بروجردی بوده، ۷-۸ سال شاگرد آیت الله خویی بوده اما سبک و سیاق فقهی و رجالی ایشون و سبک فقاقت ایشون سبک آیت الله بروجردی و مدرسه ی قمه. غلبه داره.

از ایشون یک کتاب تو اصول چاپ شده. **الرافع**. جلد ۱. که قرار بود ادامه پیدا کنه ولی ادامه پیدا نکرده. تو سی دی هست.

کتاب دیگه ای هست به اسم اعتبار قانونی. تبلیغات اسلامی. متاثر از مباحث غربی و نسبی گراییه ولی در نظرات ایشون خوب کار شده. آیت الله سیستانی مهمه چون در اصولشون خیلی غلیظ ناظر به امام ره و علامه طباطبائی هستند.

جلسه ۰۸؛ فهرست مباحث، الأمر الأول؛ تعریف علم الأصول و موضوعه و غایته

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

روش تدریس به این صورته که چند صفحه رو به صورت سطحی درس می دیم تا یک کلی از مباحث داشته باشید. بعد از این سطح سوالاتی پیش می آد که این ها رو در سطح عمیق تر دوباره بررسی می کنیم.

مطالب کتاب ۹ بخش داره؛

مقدمه که ۱۲ امر توش بحث می شه.

مقصد اول، بحث اوامر، با ۹ فصل.

مقصد ثانی، نواهی، ۳ فصل.

مقصد ثالث، مفاهیم، با ۵ فصل.

مقصد رابع، عموم و خصوص، با ۸ فصل.

مقصد خامس، مطلق و مقید، مجمل و مبین و با ۷ فصل.

از مقصد اول تا خامس مربوط به بحث الفاظ در اصول هست. در ضمن این مباحث الفاظ مباحث خاص عقلی هم بحث می شود.

چون تو یه چایی از کفایه که دوجلدی بود و مرسوم شده بود این مباحث معروف شد به مباحث جلد اول. و جلد دوش مربوط به همین مقصد های سادس و سابع و ثامن و مربوط به مباحث عقلی می شد.

مقصد سادس، حجج و امارات، در دو مقام.

مقصد سابع، اصول عملیه و در چهار فصل.

مقصد ثامن، تعارض ادله و دو فصل.

از ۱۲ تا امری که در مقدمه بحث می شه؛

امر اول و امر دوم به عنوان مقدمه برای کل کتاب محسوب می شن.

از امر سوم تا امر ثانی عشر فقط مقدمه هست برای مباحث الفاظ.

یعنی این امور مقدمه هست برای اون مقصد اول تا خامس که تو فهرست اصلی کتاب اومده.

یکی از مشکلات این کتاب همینه که یک حجم مهمی از مباحث باید بین امر ثانی و ثالث می اومد. امر اول و ثانی خیلی خوبه. ولی یهو وارد مباحث الفاظ می شه. این کتاب و ترتیبش مثل کفایه هست. این خوبه از جهاتی، ولی مشکل آموزشی پیدا می کنه. مرحوم آخوند کفایه رو برای کتاب آخر عمل اصول نوشت، یعنی کسی علم اصول رو می دونه و آخوند سعی کرده یک دوره فشرده و دسته بندی شده ارائه کنه. ورود بدون مقدمه باعث سردگمی شخص مبتدی می شه. شهید صدر به این مسئله توجه کرده و تو حلقه ی اولی که شخص برای اولین بار با علم اصول آشنا می شه، تعریف علم اصول و تقسیم مباحث رو تو ۴۰-۵۰ صفحه بسط داده ولی تو الموجز این قسمت فقط ۳ صفحه هست. خیلی فرقه.

مهمترین جای حلقه ی اولی که تو الموجز نیومده، می شه گفت این قسمته که باید اینجا اشرا بشه. شهید صدر سعی کرده در این ۴۰-۵۰ صفحه قصه ی علم اصول (بیان اهداف علم اصول، کاربرد، اهداف ما، نسبت فقه با اصول و ...) رو توضیح بده. این تفاوت تفاوت علمی نیست، تفاوت آموزشی است. قدما دغدغه آموزشی برای مبتدی در علم اصول رو نداشتند ولی شهید صدر و یک سری دیگه از بزرگان این دغدغه رو داشتند.

بهترین کتاب برای پیش بردن حلقات همراه الموجز کتاب و چاپی از حلقات هست با ترجمه ی آقای اسلامی از بوستان کتاب، که اسم جلد اول که ترجمه ی حلقه ی اولی شهید صدره، قواعد کلی استنباط هست. این کتاب هم سعی کرده متن رو تصحیح کنه و هم ترجمه کنه.

بررسی متن؛

فقه: هو العلم بالأحكام الشرعيه الفرعيه عن أدلتها التفصيليه.

در تعریف فقه مؤلف قید های شرعی و عقلیه و تفصیلیه رو توضیح دادند ولی درباره ی علم، احام و ادله توضیحی ندادند. اینها مهم اند. ادله اینجا یعنی ادله ی اربعه (قرآن، سنت، عقل و اجماع) است. اینجا دلیل به معنای منبع و مصدر (جوشش احکام) هست. احکام رو به معنای اعم به کار برده. مگه حکم چقدر دامنه اش وسیعه؟ جلوتر مولف حکم رو با یک معنای محدودتری به کار می برد.

رو این اصطلاحات (حکم و دلیل) تو مطالعه و مباحثه روش تمرکز کنید و روش فکر کنید.

علم اصول: هو علم يبحث فيه عن القواعد التي يتوصل بها إلى استنباط الاحكام الشرعيه عن ادله أو ما ينتهي إليه المجتهد عند اليأس عن الادله الاجتهاديه.

سنخ علم اصول قواعدیه که به وسیله ی اون قواعد استنباط احکام شرعی از ادله صورت می گیره. ادله می شه همون منبع. کتاب و سنت و اینها. احکام شرعی هم همون احکام شرعیه ی فرعیه هست. در تعریف فقه گفته شد علم به احکام شرعیه ی فرعیه از ادله ی تفصیلیه. این علم پیدا کردن با قواعدی صورت می گیره. اون قواعد علم اصوله.

درباره ی الادله الاجتهاديه؛ ما دو دسته ادله (با همین معنای منبع و مصدر) داریم. اصطلاحیه که متاخرین استفاده می کنند. می گن دلیل اجتهادی داریم و دلیل فقهی. به کتاب و سنت و عقل و اجماع می گن دلیل اجتهادی. همیشه برای تعیین وظیفه یا پاسخ به سوال، یا چیزی در منابع

نیست یا ما پیدا نمی کنیم، به هر حال به دست ما نرسیده. اینجا سراغ ادله ی فقهی می ریم. ادله ی فقهی همون اصول عملیه هست. برائت و احتیاط و تخییر و استصحاب.

گفته علم اصول مبادی تصدیقی فقه هست. راجع به درستی یا نادرستی این عبارت باید توضیح داده بشه.

«وظیفه الشرعیه عند الشک» همون مسائلیه که با اصول عملیه بهش می رسیم.

مبادی اصول فقه، عبدالهادی فضلی.

بحث دلیل و حکم رو تو صفحات اول آوردن. این هم مثلاً حلقات صدر سه حلقه ای هست.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۰۹؛ الأمر الأول؛ تعریف علم الأصول و موضوعه و غایته

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

در منطق سه نوع مقدمه داریم. مقدمه ی کتاب، مقدمه ی علم، و مقدمه ی بخش. مقدمه ی علم برای کل اون علم لازمه مثل تعریف علم، موضوع علم، تبویب علم و و مقدمه ی بخش مقدمه ی یک قسمت خاص از علمه. مشکل اینجا اینه که دو تا امر اول، مقدمه ی علمه. و امر ثالث تا ثانی عشر مقدمه ی بخش خاص الفاظ. اولاً این دو بخش پشت سر هم اومده کار صحیحی نیست. در ضمن به مقدمه ی علم (امر اول و دوم) خیلی مفصل تر پرداخته می شد که در آغاز راه بدونید که با چه علمی رو برو هستید.

کار درست این بود این دو بخش را جدا می کردند، مثل حلقات، بعد وارد مقدمه ی باب الفاظ می شد.

قرآن، سنت و ... منابع و مصادری هستند، مصادر و اصل هایی هستند که فقه از این ها می جوشه. اینا دو دسته ی کلی اند.

اگر پرسن وقتی شیعه با اهل سنت دارای منابع مشترک هستند چرا احکامشون متفاوت؟ فقه بر اساس منابعی کار می کنه. یکی از منابع اهل سنت قیاسه. مثلاً اینکه آیا قیاس از منابع دین اسلام است یا نه؟ یعنی آیا با قیاس می شه احکام اسلام رو استنباط کرد؟ این بحث جاش تو فقهه؟ این بحث جاش تو فقه نیست. جای نتیجش توی فقهه.

یعنی آیا می تونیم به وسیله ی قیاس (تمثیل در منطق) به احکام برسیم؟ مثلاً صلاه و صوم رو تشبیه کنیم. صلاه زن حائز قضا نداره. صوم هم مثل صلاه عبادته. پس صوم زن حائز هم قضا نداره. چون صوم و صلاه از نظر این که هر دو عبادتند، به هم شبیه اند، پس حکم صلاه (که قضا نداشتن برای زن حائز هست) رو سرایت می دیم به صوم. یه بخشی از اهل سنت می گن با این شیوه می شه حکم شرع رو به دست آورد. شیعه می گه با این شیوه نمی شه حکم شرع رو به دست آورد.

یعنی شیعه قیاس را یکی از اصول فقه نمی داند. خود اهل سنت هم اینجا اختلاف دارند. این مسئله مربوط به فقهی نیست. مسئله ی اصولیه. اصولیه یعنی چیه؟ یعنی مربوط به منابع، ریشه ها، مصادر، اصل های فقه هست.

حالا یه اصل در فقه داریم یا اصول در فقه داریم؟ تقریباً رو قرآن و سنت شکی نیست. البته گروهی هست که رو سنت هم تشکیک می کنند. موارد دیگه ای هم هست که کاندیدای اصل شدن برای فقه هستند. این دعواها فقهی یا کلامی نیست. یه چیزی بین فقه و کلام است. علم اصول از یک سو ملحق به کلام شده از یک سو به فقه. حالا خود اصول فقه شیعه چند اصل دارد؟ اونیه که سریع به ذهن میاد چهار تا است. قرآن، سنت، عقل و اجماع. این یه دسته از اصول هستند. اصول اجتهادی. یه دسته دیگه هستند به اسم اصول فقاهی. این ها یه سری دلیل اجتهادی اند. مثلاً ما حکم اینو می خوایم که نماز صبح دو رکعت است یا چهار رکعت؟ اینکه اصل نماز واجب است یا واجب نیست پیدا می شه. ولی اینکه دو رکعت

یا چهار رکعت است تو سنت پیدا می شه. مثلاً اینکه برای مرد پیشنماز نمی تواند زن باشد. این یکی از احکام صلاه هست که تو قرآن و سنت نیست. توی اجماعه.

یه سری از سوالات پیش می آد که در مقام شگه. مثلاً چیزی واقع می شه که شک می کنید مبطل وضو واقع شده یا نه؟ اینجا حکم استصحابه. یقین سابق شک لاحق. و ... این یعنی چی؟ دارید یه حکم شرعی در میارید دیگه. این تو قرآن یا سنت و ... نیومده. این وظیفه ی تو رو مشخص می کنه.

اینجا باز اختلافاتی هست. که اصلاً استصحاب جزو ادله ی اجتهادیه یا ادله ی فقهیه.

اینکه روش نتیجه گرفتن در علم اصول چطوریه یه بحث دیگه هست. این سوال مطرح می شه که آیا اصول هم اصولی می خواهد؟ این می شه روش شناسی علم اصول. یکی از بحث های مغفولیه که غالباً در کتاب ها نیست.

یک عده می گن باید یه علمی درست بشه به اسم فلسفه ی علم اصول که این مسائل رو ببریم تو اون علم مستقل. یه عده می گن علم جدا نمی خواد این مسائل باید تو خود علم اصول بررسی بشه.

اجمالاً: مسائل علم اصول رو دسته بندی می کنند می گن بعضی دسته هاش تعبدیه و بعضی دسته هاش عقلایی و اجماعی. تعبدی یعنی خود خداوند، خود معصومین علیه السلام گفتن برای فهم دین این کار رو بکنین.

مثلاً خداوند می گه برای فهم دین من از این راه بروید از این راه نروید. مثالش قیاسه. خود ائمه علیه السلام گفتن برای فهم دین نباید از قیاس استفاده کنیم. یکی بیاد بگه از نظر من می شه. اصلاً عقلی می گه می شه. حتی اگه عقلی هم باشد چون معصوم علیه السلام گفته نکن اینجا باید تعبد داشته باشی. ما معتقدیم عقل نمی گه ها. شیعه می گه کجا عقل می گه قیاس درسته؟ قیاس تمثیل و تمثیل هم یه چیز ذهنیه. اگه کسی اینو بگه با یه مشکل دیگه بر می خوره. تعارض عقل و شرع.

گفتیم دو دسته دلیل داریم. دلیل اجتهادی یا دلیل فقهی (اصول عملیه). این وظیفه ی ما زمانیه که دچار شک می شیم.

بررسی متن

بیشتر مقابله ی اصولی شیعه در طول تاریخ با اهل سنت بوده. بعد این مقابله با اخباریون زیاد شد. البته می شه **اصول مطلوب** رو ناظر به مسیحیت، یهودیت، غرب مدرن، ناظر به روشنفکرا، صوفیه، و پیش برد. چون هر کدام از این گروه ها ادعاهایی برای دین فهمی دارند.

همه ی اینا خیلی متکثر شد ولی حول یک چیز جمع می شه. اگه تشبیه به زنجیر کنیم، کل علم اصول با این حلقه بلند می شه. این حلقه اینه؛ «کل شیء من شأنه أن یکون حجه فی الفقه» هر چیزی که شأنیت اینو داره که در فقه به اون احتجاج بشه.

بررسی متن

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۱۰: اتمام بحث غایت تحصیل علم اصول

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

قواعد کلی استنباط؛ ترجمه ی حلقات به همراه متن، رضا اسلامی، بوستان کتاب

در حلقات شهید صدر به زبان امروز عراقی مطالب رو نوشتن و در اول حلقه ی اولی درباره ی علم توضیحات خوبی دادند.

یه کتابی هست برای کارهایی که تو لایه ی کاربردی اصول قرار بود انجام بدیم.

جدای از این که گفتیم تو الموجز در یه سطح بالا می شه به مدرسه ی قم پرداخت و در اصول مظفر به مدرسه ی نجف، - پرداختن به مدارس قم و نجف اهداف ویژه تر و سخت تریه- غیر از اون یه اهداف عمومی تر که حتما باید تامین بشه، اینه که شروع اصول که با کتاب الموجزه باید یه اصول کاربردی باشه.

چنتا کتاب نوشته شده که سعی کرده اصول رو روان، کاربردی و مفهومی توضیح بده. با توجه به مقایسه ها و مشاوراتی که انجام دادم شاید بهترین کتاب در بازار، کتاب **اصول فقه کاربردی؛ نشر سمت با همکاری پژوهشگاه حوزه و دانشگاه** که در ۳جلده باشه. که کل اصول رو پوشش می ده. کتابای اصلی همون کتابای تراثمون هست. این کتاب جزو کتابایی که می تونه شما رو خیلی سریع وصل کنه. یکی از ویژگی های این کتاب اینه که سعی کرده علم اصول رو به زبان فارسی و روان و مفهومی درس بده. ثانیاً سعی کرده مطالب کاربردی تر اصول، مثل کاربرد در فقه، کاربرد در حقوق رو بیشتر توضیح بده. همینطور سعی کرده مثال های عرفی و حقوقی برای کاربردهای اصولی بیاره. این نکته برای ما خیلی مهمه. چون ذهن شما رو باز می کنه.

یه کتاب دیگه که همه ی نظرات اصولی امام ره رو توش جمع کرده، **تدوین نموداری کفایه الاصول، همراه با آرای اصولی امام ره؛ مسلم قلی پور. موسسه چاپ و نشر آثار امام خمینی ره. ۲جلدی.** هست. الموجز هم بر اساس تبویب کفایه هست. با جنبه ی اصولی و نموداریش کاری نداریم. فقط نظرات اصولی امام ره مهمه.

این کتاب ها که معرفی شد برای ورود به علم اصوله. وگرنه مثلاً با نظرات امام ره که آشنا شدید به سایر کتاب های ایشان مراجعه می کنید.

بررسی متن

در تعریف فقه منظور از احکام چیه؟

این احکام خیلی عامه. چقدر این احکام دامنه اش وسیعه؟ چقدر وسیعه؟ همه چی رو شامل می شه که قید با شرعیه عقلیه خارج می شه. رو ابعادش فکر کنید.

بعضی ها در انتهای تعریف فقه لفظ بالاستدلال آورده اند. ببینید این درسته ؟ نیست؟

در تعریف اصول؛ دایری احکام شرعی عن ادله... چقدره؟ اینجا دامنه اش خیلی کوچیک می شه، چون چیزایی که در .. او ما ینتهی ... هست ازش خارج می شه. اینجا استنباط هم فقط برای احکام شرعی عن ادله الاجتهادیه اومده. یعنی احکام عملیه استنباط نمی خواد.

مبادی تصدیقی یعنی چی؟ فرقی با تصویری چیه؟ فرق مبادی با مسائل چی بود؟ در منطق. فرق حکم شرعی و وظیفه ی شرعی چیه؟ این با حکم شرعی تعریف فقه یکیه؟

در تعریف موضوع؛ گفته کل شیء، این شیء دقیقاً چیه؟ تو تعریف اصول گفته قواعد، این کل شیء همون قواعد؟

بعدش می گه کل قاعده. شیء با قاعده چه فرقی داره؟ بعدش می گه عدیده المسائل. مسائل چه فرقی داره قواعد و ..؟

«من شائنه» آمده تا گفته بشه هر قاعده ای صلاحیت نداره؟ «من شائنه» می خواد یه کار دیگه بکنه - این بیان آقای بروجردیه - مثال زدیم از قیاس که بگیریم از اصول شیعه نیست. اما با این حال ازش بحث شد. «من شائنه» همینه. یعنی هر چیزی که شائیت سوال داره نه اینکه بالفعل هم حجت است برای فقه ... یعنی این سوال که آیا این حجت در فقه هست یا نیست شائیت داره. که در آخر بگیریم هست یا نیست. (راهنمایی بود) یعنی اگر اهل سنتی نبود که قیاس مطرح بشه.

تو غایت؛ قدرت یعنی ملکه شدن.

این غایت اصول نیست، غایت تحصیل اصوله. دوتا غایت داری، غایت علم و غایت متعلم. غایت علم اصول به درد می خوره. این بر می گرده به یه سوال و اون اینکه کی گفته علم اصول اصلاً موضوع داره؟

در منطق گفته شده موضوع به معنای دقیق کلمه فقط برای علوم برهانی است. موضوع به معنای دقیق کلمه - موضوع کل علم هو ما يبحث فی عن عوارضه الذاتیه - برای علوم برهانی است. پس باید دید علم اصول علم برهانی هست یا نیست؟

و علوم غیر برهانی غایت محور اند. تو علوم برهانی موضوع، مدار و محوره و در علوم غیر برهانی غایت مدار و محوره. پس ببینید غایت علم اصول چیه؟ البته خیلی فرقی با این نداره اما باید دیدتون بازتر بشه. در نتیجه هویت علم اصول حول این غایت شکل می گیره. و بعد از این غایت می شه یه موضوعی استخراج کرد. البته به معنای غیر دقیق.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۱۱: عمق تعریف علم اصول، موضوع و غایت آن

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

در متن باید دقت های بشه؛

إِنَّ لَفْظَ أَصُولِ الْفَقْهِ يَشْتَمِلُ عَلَى كَلِمَتَيْنِ تَدُلَّانِ عَلَى أَنَّ هُنَا أَصُولاً و قواعد يتَّكِلُ الْفَقْهُ عَلَيْهَا، فَلَا بُدَّ مِنْ تَعْرِيفِ الْفَقْهِ أَوَّلًا، ثُمَّ تَعْرِيفِ أَصُولِهِ ثَانِيًا.

.... أَنَّ هُنَا أَصُولاً و قواعداً این واو بعد از اصول، عطف است یا تفسیریه؟ ایشون دارن اصول رو به قواعد تفسیر می کنند یا دو تا چیز مختلفه؟

مسئله ی بعد ... لَا بُدَّ مِنْ تَعْرِيفِ الْفَقْهِ أَوَّلًا ... یعنی حتما اول باید فقه تعریف بشه تا بتونیم اصول فقه رو تعریف کنیم؟ تو کتابهای مشهور متاخر شیعه که نگاه می کنی می بینید که کسی اصلا فقه رو تعریف نکرده، از همون اول اصول فقه رو تعریف کردن.

الفقه - علی ما هو معروف فی تعریفه - هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية.

آیا این تعریف از فقه معروف فقهه؟

باید با این دقت در مطالعه و تحقیقتون عمل کنید.

این صفحه از الموجز صفحه ی خاصیه. چون آیت الله سبحانی (حفظه الله) تعریف اهل سنت رو اینجا آورده. چه تو تعریف فقه که رقیق تره و چه تو تعریف اصول که خیلی غلیظ تره. رسماً تعریف اصولیون اهل سنت از اصول رو اینجا آوردن.

تعریف علم اصول: هو علم يبحث فيه عن القواعد التي يتوصل بها إلى استنباط الأحكام الشرعية الأدلة.

حداقل می شه گفت این تعریف، تعریف شافعی و مالکی از اهل سنت، از اصول اهل سنته. و خود ایشون توی هیچ کتاب دیگشون اصول فقه رو اینجوری تعریف نکردند. [بررسی] این ها کارهای طبیعی تحقیق درسه. نمی گم همه لزوماً ولی اون کسانی که علاقه دارند قوی تر کار کنند این کارها طبیعییه. انتظار می رفت حداقل کتاب الوسیط آیت الله سبحانی رو بینید. کتابایی که تو جلسات بینشی معرفی شد.

آیت الله سبحانی اصول رو تو هیچ یک از کتاباشون اینجوری که اینجا تعریف کردند تعریف نکردند. چرا؟ این سوال ما رو به سمتی می کشونه که اگه کلاً فضای اصولی، و اصول اهل سنت و شیعه دستتون نباشه، اینکه علماشون کی هستن، کتاباشون چیه؟ کی از کی گرفته و ... نمی تونید به جواب درستی برسید. به خاطر همین می گم نیاز تو فضای تحلیل تاریخ علم اصول، علمای علم اصول، چه شیعه، چه سنی کار کنید تا بتونید یه کتابو حلاجی کنید.

یه سبک اینه که میان خیلی دقت های لفظی می کنند. مثلاً تو همین تعریف فقه، این «عن» متعلق به چیه؟ شما برید حواشی معالم رو نگاه بکنید می بینید چند قول آمده که اگه متعلق به علم باشه چه مشکلاتی داره اگه متعلق به احکام باشه چه مشکلاتی داره. و اینجور بحثا. این یک نوع ورود و خروجه. نمی گم این بده یا غلطه ولی این فضای علم اصول رو دستتون نمی ده. بیشتر تو همون اول کار شما رو غرق جزئیات لفظی می کنه.

اول باید فضای اصولی اهل سنت و شیعه دستتون بیاد بعد بریم سراغ این دقت ها.

وقتی کل فضای علم اصول در شیعه و سنی بررسی می شه دیده می شه که دوتا رویکرد در علم اصول وجود داره. یه رویکرد رویکردیه که الموجز هم همینو پیش گرفته و اون اینه که می گن «**اصول فقه**» یه **لفظ مرکبه** و مضاف و مضاف الیه هست. برای فهم هر مرکبی هم باید اجزاشو بشناسیم. پس میان فقه رو لغتا و اصطلاحا و اصول رو لغتا و اصطلاحا تعریف می کنند. این روند تو خیلی از کتابا، غالبا تو **اهل سنت و اصولیون** متقدم شیعه طی شده، یعنی می گن تا این مراحلو طی نکنی به فهم اصطلاحی اصول فقه نمی رسی. تو بحث تاریخی باید بگیم متاخرین و متقدمین کیا هستن.

یه رویکرد دیگه می گه درسته «اصول فقه» مضاف مضاف الیه هست ولی عَلم شده. علم منقوله. درسته در وضع اولیه معانی داشته ولی الان علم شده برای این علم خاص. این رویکرد **اصولیون متاخر شیعه** هست. بعد از کفایه که همه بزرگان هستند - مرحوم نائینی، اصفهانی، خویی، آقا ضیاء، مرحوم امام ره، شهید صدر. اینا خیلی اصرار ندارند که بیان اصول رو بگن، فقه رو بگن بعد بیان اصول فقه رو تعریف کنند. مستقیم میان اصول فقه رو تعریف می کنند.

به هر حال دو رویکرد وجود داره و هیچ مزیت ویژه نسبت به هم نداره. نکته اش اینه که آیت الله سبحانی اون رو یکرد اول رو در الموجز انتخاب کرده. به لفظ «فلابد» اشکال وارد می شه، به نظر می رسه طبق رویکرد اول این «فلابد» خیلی درست نیست.

طبق این رویکرد ایشون باید لفظ اصول رو توضیح می دادند. برخلاف قدما که مفصل این کار رو کردند. گفتند اصول و لفظ اصل چه معانی اصطلاحی داره - مثلا گفتن چهار تا معنی اصطلاحی اصلی داره، معانی زیادی داره که به چهارتا بر می گرده - ، بعد فقه رو تعریف کردند بعد اصول فقه رو تعریف کردند. ایشون اصول رو تو اینجا تعریف نکرد.

قدما اومدن فحص کردن که توی این علم لفظ اصل به چه معانی - اصطلاحا - به کار رفته؟ گفتن چهارتا کاربرد اصطلاحی براش پیدا کردن و اینجوری اسم گذاشتن؛ اصل به معنای دلیل (به معنای منبع، مصدر و مستند)، اصل به معنی قاعده، اصل به معنای استصحاب یا مستصحب و اصل به معنای ظاهر یا راجح .

حالا اصل تو اصول فقه به کدوم یکی از این چهارتا معنا است؟

غالباً گفتن به معنای دلیل هست. یعنی: **اصول الفقه أى أدلّه الفقه (دلیل الفقه).**

قدیمی ترین کتاب های اصلی ما، **العده** ی شیخ طوسی و **الذریعه** ی سید مرتضی است دیگه، هر دو بزرگوار به این تصریح کردند. اول العده اومد که؛ اصول الفقه هی **ادلّه الفقه**. در الذریعه هم شبیه همین اومده؛ کلام در اصول فقه به عینه کلام در **ادلّه ی فقه** است. یعنی دقیق لفظ اصل رو به منبع، مصدر و دلیل تفسیر کردند.

آیت الله سبحانی اصول رو جداگانه مطرح نکرد ولی زیرکانه می خواد بگه که من اصل رو به معنی قواعد می گیرم. (اصولا و قواعد؛ واو تفسیریه). ایشون برخلاف مشهور اصول فقه رو برابر با قواعد فقه گرفته. (اصول الفقه أى قواعد الفقه). عرض می کنیم که هر دوتاش موضوع بحث اصوله. به هر حال علم اصول دو رده بحث اصلی داره. بحث از منابع فقه و بحث از قواعد کاشف از اون منابع. مثلاً می گیم آیا سنت پیامبر صلی الله علیه و سنت معصومین علیه السلام، در فقه منبع هستند؟ (سوال از منبع و مصدره، سوال از دلیله)، یه سوال اینه که ما به چی به سنت پیامبر صلی الله علیه و سنت معصومین علیه السلام می رسیم؟ (ما چگونه می رسیم) مثال دیگه اینکه؛ با یه حدیثی که فقط یه سلسله سند داره و متواتر نیست، آیا با این هم می تونیم بگیم سنت پیامبر صلی الله علیه و معصومین علیه السلام این بوده؟ این می شه قواعد کاشف از اون منبع.

اینجا دوتا معنی برای اصل وجود داره. اصل به معنای دلیل و اصل به معنای قاعده. آیت الله سبحانی به نظر می خواد بگه اصل به معنی قاعده هست، ولی عرض می کنیم آن چیزی که واقعا در اصول فقه ما می خونیم هم صحبت از منابع هست و هم صحبت از قاعده.

مثلاً آیا قیاس و استحسان منابع فقه هستند یا نیستند؟ می گیم نیستند (به نحو سالبه ی کلیه). وقتی می گیم نیستند دیگه صحبت از قواعد نداریم که. ولی وقتی سنت رو جزو منابع میاریم سوال دوم پیش میاد. با چه قواعدی ما به سنت می رسیم؟

نتیجه هر دوش یکیه و فرق محتوایی ندارند فقط اختلاف در همین واژه ی اصطلاحیه.

بعد ایشون وارد تعریف فقه شدند و گفتند ؛ و علی ما هو المعروف ... ، می گردید می بینید این معروف بین متاخرینه. یعنی الان معروف هست اینو می گن ولی تو متقدمین اینجوری معروف نبوده. از کی معروف شده این؟ از یه کتابای ابن حاجب معروف شده. همونطور که کتابای نحوی ایشون خلاصه بود و محل درس شده بود کتاب اصولی ایشون هم محل درس شده بود و از اونجا این تعریف مشهور شد. (توضیحات اضافی هم داره)

الفقه - علی ما هو معروف فی تعریفه - هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية بالاستدلال.

این عبارت «بالاستدلال» جریانش چیه که ابن حاجب آورده و الان نیست؟ عملاً می بینید که ابن حاجب داره با «بالاستدلال» داره ادله ی اجمالی که علم مقلد هست رو خارج می کنه نه با عبارت «أدلتها التفصيلية» در مقابل ادله ی اجمالی.

أدله یعنی چی؟ یعنی منابع (کتاب، سنت و ...). تفصیلیه یعنی چی؟ چه ارتباطی به مقلد داره؟

حالا علم اصول رو تعریف کردند؛ هو علم يبحث فيه عن القواعد التي يتوصل بها إلى استنباط الأحكام الشرعية عن الأدلة.

این هم دقیقاً تعریف ابن حاجب تو همون کتابه. یعنی ابن حاجبی که فقه رو اونجوری تعریف کرد، اصول رو هم اینجوری تعریف کرد. این تعریف اهل سنته و نادر تو شیعه اصول رو اینجوری تعریف کردند. خود جناب آیت الله سبحانی تو هیچ کتابی این تعریف رو نیاورده. خود ایشون به تعریف امام ره تمایل داره.

باید ببینیم حدی که می تونیم از اصول اهل سنت استفاده کنیم و حدی که نمی تونیم چیه. شاید ادبیات این حد خیلی زیاد باشه ولی تو فقه و توی کلام خیلی کمه. تو اصول یه حد میانه ای داره. علمای ما در طول تاریخ زیاد از اصول اهل سنت استفاده کردند ولی کجا و چگونه خیلی مهمه.

تو فضای ابن حاجب که عبارت «بالاستدلال» تو تعریفش داره، ابن حاجب می گه قرار علم به احکام شرعی بالاستدلال باشه، بالاستدلال رو که باز می کنه می شه تعریف علم اصول. ما با چه قواعی استدلال می کنیم؟ اون قواعد، اون روش ها، اون شیوه ها می شه علم اصول. می خوام بگم «بالاستدلال» قید مهمیه.

فقه اینه که یه مجتهد بخواد تو تک تک مسائل با ادله ی دقیق، - ادله ی یعنی با استفاده از قرآن و سنت و عقل و اجماع - به حکم اون مسئله برسه. حالا چگونه باید با استفاده از قرآن و سنت و عقل و اجماع به حکم اون مسئله برسه؟ با استدلال. استدلال چگونه است؟ استدلال مجموعه قواعدی است که اسمش را می گذاریم علم اصول.

از کسانی که احساس کردند «بالاستدلال» اضافیه و حذف کردند شهید ثانی تو التمهید القواعد هست. گفتن که این قید «بالاستدلال» اضافیه و حذفش کردند، گفتن چون تفصیلیه اومده دیگه به این نیازی نیست در صورتی که تقریر کردیم که این قید بسیار مهمه. برای اینکه درست متوجه بشید چرا حذف شده، باید اصطلاح تفصیلی و اجمالی رو تو فضای خود قُدمَا بفهمید. این نیاز داره که فضای اصولی متقدمین دستتون باشه. یکی از کتابای شیعه که این فضا رو دستتون می ده کتاب علامه ی حلیه. ایشون یکی از قله های فقه و اصول شیعه است. ایشون چندتا کتاب داره که مبسوط ترین و مفصل ترینش **نهایة الوصول الی علم الاصول** هست. ایشون این کتاب رو به درخواست پسرش که می خواسته جامع اقوال شیعه و سنی رو بدونونه نوشته. این کتاب به چاپ ۵ جلدی داره که موسسه آیت الله سبحانی چاپ کرده. چاپی که بهتر از این می شه و فقط چند جلدش در اومده چاپ موسسه ی آل البیته.

نهایة الوصول الی علم الاصول؛ جلد ۱ صفحه ۵۹-۶۰، نسخه ی ۵ جلدی؛
علامه حلی با همین رویکرد ترکیبی وارد علم اصول شده. اینکه اول فقه و بعد اصول تعریف بشه. تو صفحه ی ۶۰ فقه رو هم تعریف کرده. تعریف علامه حلی از فقه: العلم بالاحکام الشرعیه العملیه
المستدل علی اعیانها، بحیث لا یعلم کونها من الدین ضروره.

تو الموجز می گه فرعیه، اینجا می گه عملیه، خیلی فرقی نداره. «المستدل علی اعیانها» داره «بالاستدلال» رو یه جور دیگه می گه. در ادامه خودش می گه که با «المستدل علی اعیانها» علم

مقلد خارج می شه. در ادامه یه قیل میاره که تعریف کامل ابن حاجب رو میاره که «بالاستدلال» رو هم داره.

ما علی القاعده یه تعریف ناقص اهل سنت رو به عنوان اولین تعریف فقه تو کتاب اصولی شیعه نباید بیاریم. حالا تعریف فقه مشهور شده می گیم اشکال نداره، ولی تعریف اصول چی؟

علامه حلی اصول فقه رو اینجوری تعریف می کنند: العلم بالقواعد التي هي مجموع طرق الفقه - على سبيل الاجمال - و كيفية الاستدلال بها، و كيفية حال المستدل بها.

«مجموع طرق الفقه»، طُرُق یعنی همه ی روش ها نه بخشی از اون. کلی طرق فقه. کل چیزهایی که ما در فقه نیاز داریم برای استدلال. «- علی سبیل الاجمال -»، این عبارت خیلی مهمه. و المراد بالاجمال: بیان کون تلك أدلة، ادله، کما يستدل على أن الخبر دليل.

اجمال و تفصیل اصلا به این معنی که آیت الله سبحانی آوردن نیست. تو فضای قدما وقتی می گفتن اجمال و تفصیل منظور چی بود؟

شهید صدر می گه عناصر مشترکه، عناصر مختصه. عناصر مشترکه همون اصوله دیگه (مثلا خبر واحد حجت است) و عناصر مختصه اینه که مثلا تو این مسئله ی باب صلاه یه خبر واحد خاص داریم. قدما به عناصر مشترکه می گفتن ادله علی سبیل الاجمال، طرق علی سبیل الاجمال، و به عناصر مختصه می گفتن علی سبیل التفصیل.

پس اصلا اجمال و تفصیل به معنی مقلد و مجتهد نیست. اجمال یعنی همون عناصر مشترکه و تفصیل یعنی همون عناصر مختصه. ادله اجمالا یعنی من حیث دلیلیت. من حیث رویکرد اصولی. وقتی می گفتن تفصیلی یعنی من حیث فقهی. می خواستن فرق اصول و فقه رو برسونن.

یعنی ما یه موقع یه چیزی رو من حیث دلیلیت یه چیزی رو بررسی می کنیم. یه خبر واحد رو من حیث این که این خبر واحد است و هر خبر واحدی حجت است - با این که یه مصداق خاصه

ها - ولی این مصداق خاص رو با یه عنوان کلی - اصطلاحاً بهش می گفتن قواعد کلی یا علی سبیل الاجمال - یعنی ما کاری نداریم که این حدیث داره ریز درباره ی باب صلاه می گه یا درباره ی باب صوم می گه. ما با این کار داریم که این خبر واحد است و خبر واحد اجمالاً حجت است. این می شه علی سبیل الاجمال، یعنی اون رویکرد اصولی، یعنی قاعده ی کلی یعنی عناصر مشترکه.

علی سبیل التفصیل یعنی چی؟ یعنی بحث فقهی. یعنی این خبر واحد خاص تو باب صلاه داره چی می گه دقیقاً؟ این می شه عناصر مختصّه.

خود علامه حلّی همینو توضیح می ده. والمراد بالاجمال: - بیان کون تلك أدلّة، أدلّة - این ادلّه ادلّه است. یعنی این خبر خاص از حیث این که یکی از منابع است، یعنی خبر واحد است، که کاشف از سنت است، اینجا محل بحثه. ... أما علی وجوده فی مسئله مسئله، فذلك لا یذكر فی اصول الفقه.

اما از این جهت که در این مسئله چه مسئله ای از باب صوم یا صلاه مثلاً وجود داره ربطی به اصول فقه نداره. ربطی به فقه داره.

اینها رو گفتیم که بگیم قید «بالاستدلال» در تعریف لازمه، چرا که وقتی ابن حاجب در تعریف فقه می گه «ادلّتها التفصیلیه» یعنی کتاب و سنت و عقل، یعنی فقه، نه من حیث اجمال، که کلی باشه. من حیث اجمال تو علم اصوله.

«ادلّتها التفصیلیه» ربطی به استدلال نداره ربط به یه نکته ی دیگه داره. بالاستدلال رو می آره یعنی این کار باید به وسیله ی استدلال باشد. که این استدلال در اصول است.

جالبه که علامه حلّی این بیان رو کرد، بعد می گه و قیل: هو العلم بالأحكام الشرعیة الفرعیة عن أدلّتها التفصیلیه. (ابن حاجب، منتهی الوصول)
قیل در بیان شیعه مُشعر به ضعفه در بین ما شیعه دیگه.

حالا «أو ما ینتهی» چرا اضافه شده؟ أو ما ینتهی کار آخونده. که باعث شده یه ترکیب ناموزونی در بیاد.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ.

جلسہ ۱۲: عمق تعریف علم اصول، موضوع و غایت آن

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

این امر الاول و امر الثانی از جاهاییه که به شدت متن کمه. جلوتر به جاهایی می رسمیم که یا خیلی مهم نیست یا تو کتاب بالاتر می آد. ولی امر الاول و امر الثانی نه این [الموجز] خوب اومده و نه تو اصول مظفر. رسائل هم که اصلا این قسمت رو نداره.

مهمترین، کاربردی ترین و پر ثمرین بحث های هر علمی تعریف اون علم و موضوع اون علمه. همیشه اول هر علمی موضوع، تعریف و تبویب اون علم رو میارن. این خیلی کاربردی. چون معمولا یه علم تو یه بستر تاریخی شکل می گیره.

مثلا یه سری مسائل به صورت مرسوم تو علم اصول مطرح که ما می خوایم بخونیم. آیا این مسائلی که ما می خونیم یعنی مسائل موجود علم، همون مسائل مطلوب؟ همون علم مطلوبه؟ همون هدفیه که ما می خواستیم بهش برسیم؟ یعنی نسبت وضع موجود علم با وضع مطلوب علم چیست؟ این یکی از اساسی ترین سوالات درباره ی هر علمیه. آیا این مسائل موجود به اون هدف هایی که برای اون هدف ها این علم رو درست کردیم به اون مقصد ها رسیده؟ این سوال مهمیه. این سوال رو کجا و چجوری جواب بدیم؟ باید خارج از علم جواب بدیم یا داخل علم؟ جاش همینجا است. در واقع تمرکز روی این که تعریف اون علم چیه؟ موضوعش چیه و تبویبش چیه، توجیه وضع موجود نیست بلکه ترسیم وضع مطلوب هست.

ما که اینجا تمرکز می کنیم وقتی رفتیم جلو می بینیم طبق تبویب خودش این مسئله جاش خیلی اینجا نیست یا این که این همه موضوع بوده که طبق تعریف و ... باید داخل می شده ولی

نشده. یعنی بهترین جا که می خواد بین وضع موجود و وضع مطلوب علم قضاوت کنه و ما رو هل بده - مجموع علمای علم - که به سمت وضع مطلوب حرکت کنید و چجوری حرکت کنید.

البته توی کتاب اول انقدر جای مانور نداره، ما هم زیاد بهش نمی پردازیم ولی تو سطوح بالاتر می بینید - متأسفانه تو اصول مظفر هم به این خوب پرداخته نشده - نمی خونید تا اول کفایه که اگه شما و استاد همراه باشید بتونید بخونید. این یکی از مشکلات علم اصوله ولی تو صرف و نحو و فلسفه و منطق و ... همچین مشکلی نیست. این اجمالاً راجع به اهمیت این مسئله بود. غیر از این کتاب الموجز یه مشکل خاص داشت. شروع اولین کتاب اصولی شیعه، تعریف علم اصولش یکی از تعاریف اهل سنته. کاری به انگیزه ی این کار نداریم ولی به هر حال خوبه که تعاریف اصول شیعه رو بدونید و با اون شروع کنید.

گفتیم این تعریفی که تو الموجز اومده برگرفته از اهل سنته. ما تو شیعه چنتا تعریف مرسوم داریم؛

المبسوط - حلقه ثالثه - مکمل الموجز، الوسیط و المبسوط (حلقه های دیگه) هست. عملاً نهایی ترین نظرات رو ایشون (آیت الله سبحانی) تو المبسوط آوردن. حتی نسبت به تقریر درس های خارج ایشون (ارشاد و المحصول).

ایشون تو صفحه ۳۹ جلد ۱ المبسوط که وارد تعریف علم اصول شدن شش تا تعریف رو آوردن و بررسی کردن. تعریفی که تو الموجز آوردن جزو این شش تعریف نیست.

التعریف الاول: و هو المنقول عن القدماء حیث قالوا: هو العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الأحكام الشرعیة.

این تعریف مشهورترین تعریف شیعه از اصول است.

آخوند خراسانی - تو کفایه - این تعریف رو تغییر داده؛

التعریف الثانی: صناعةٌ یعرف بها القواعد الّتی یمکن أن تقع فی طریق استنباط الأحكام، أو الّتی ینتهی إلیها فی مقام العمل. (کفایة الأصول: ۱ / ۴)

بعد از ایشون نائینی که شاگرد آخونده یه چیزی اضافه کرده و تمرکز رو برده روی کبرای استدلال فقهی.

التعريف الثالث: وهو للمحقق النائيني، وهو أن علم الأصول هو العلم بالكبريات التي لو انضمت إليها صغرياتها يستنتج منها حكم فرعي كلي. (فوائد الأصول: ١ / ١٩)

نظر مختار و نهایی آیت الله سبحانی نظر امام ره است. بیان امام خمینی ره تقریباً ترکیبی از بیان آخونده با بیان نائینی.

التعريف الرابع: وهو للسيد الأستاذ : حيث قال أنه القواعد الآلية التي يمكن أن تقع كبرى لاستنباط الأحكام الفرعية الإلهية، أو الوظيفة العملية. (تهذيب الأصول: ١ / ١٩)

آیت الله سبحانی همه جا این تعریف رو به عنوان بهترین تعریف پذیرفتن آلا یه تعریف تو همین کتاب المبسوط. که به عنوان تعریف ششم آوردن که به نظر می رسه تعریف ایشونه.

تعريف پنجم تعریف شهید صدره:

التعريف الخامس: ما اختاره الشهيد الصدر (قدس سره): وهو العلم بالعناصر المشتركة في الاستدلال الفقهی، خاصة التي يستعملها الفقيه كدليل على الجعل الشرعي الكلي. (بحوث في علم الأصول: ١ / ٣١)

التعريف السادس: و قد ذكرناه في الدورة السابقة و هو: القواعد الكلية غير المشتملة على أحكام شرعية فرعية الممهدة لاستنباط الأحكام أو الوظيفة العملية.

یکی از نکته های تعریف امام ره آلی بودن علمه. یک عده از بزرگان هستند که می گن اصل علم اصول آلی نیست اصالیه. تو همین تعریف باید تکلیفش مشخص بشه. رو همین حساب درس خارج اصول امام ره و ... نهایت می شه تا ده سال ولی درس خارج اصول گروه دیگه تا حتی سی سال طول می کشه.

یه نکته درباره ی کاربردی فقه بگم که اهمیت کاربردیشو ببینید. تو تعریف فقه ایشون آورده که علم به احکام شرعیه هست. همین جا کلی داره درباره ی فقه و جهت گیریش نظر داده می شه.

چرا؟ شنیدید یه دعوایی هست سر اینکه چرا فقها تو تعیین مصداق و موضوع شناسی وارد نمی شن؟ اصلاً یکی از نیازهای مهم جامعه و مسائل اجتماعی فقه این نیست؟ احساس نمی کنید اگه توی موضوعاتی مثل بانک و ... وارد می شدن چقدر می تونسست بهتر باشه؟ این تو همین تعریفه دیگه. وقتی فقه رو علم به احکام شرعی تعریف می کنی، احکام در مقابل موضوعاته دیگه. داری تکلیفو مشخص می کنی. یعنی کار فقیه پرداختن به موضوعات نیست. این بازی با الفاظ نیست بلکه داره جهت گیری علم موجود و مطلوب رو مشخص می کنه.

مثلاً نگاه کنید خود آقای سبحانی خودشون تو چاپ اول الموجز (که فقه رو تعریف کردن) تو پاورقی اشاره دارند که منظورمون از ادله همون منابع و مصادره (کتاب، سنت، عقل و اجماع). ایشون توضیحاتی می دن که **اگه بخوایم فقه رو کامل کنیم شامل موضوعات هم می شود.**

الفقه: هو العلم بالأحكام الشرعية الفرعية^[1] عن أدلتها التفصيلية، أعنى: **الكتاب و السنة و الإجماع و العقل.**

[1] لأجل إكمال التعريف يجب عطف «تنقيح الموضوعات» على الأحكام الشرعية و يقال: الفقه: هو العلم بالأحكام الشرعية أو تنقيح موضوعاتها عن أدلتها التفصيلية. فالفقيه هو العارف بالأحكام و المنقح لموضوعاتها.

بعضی ها این رو قبول ندارند یا این که توی حدّش با هم اختلاف دارند. مثلاً نگاه به نامحرم، تو تلویزیون باشه، پخش زنده باشه چی؟ غیر زنده باشه چی؟ یا درباره گلدکوئست و ... اینا تنقیح موضوعه. یه سری نیازهای فرهنگی سیاسی اقتصادی این وسط هست که کاملاً وابسته به فقه و تعریف فقه است. (شنیدید فقه حداکثری - فقه حداقلی !!) اینکه بخوایم ببینی اصول به کدوم سمت خواهد رفت فقه به کدام سمت خواهد رفت جاش همینجاست. و گرنه وارد بحث اصول که شدین غرق مسائل و مباحث اصولی می شین. یکی از نیازهای خیلی فوری مسائل امتدادهای سیاسی اجتماعی و پرداختن به نیازهای روز انقلاب برای فقه و اصول همینجا است. مثلاً می خوای بدونی که **اصول فقه موجود با اصول فقه حکومتی فرق داره یا نه؟** یکی از سوالات روزه براش کتاب های خوبی هم نوشتن. کتاب های مستقلی هست حالا اگه بخواد نتیجه ی این کتاب ها تو کتاب

های درسی اصولی رسمی مطرح بشه باید کجا مطرح بشه؟ ذیل تعریف و موضوع و تبویب اصول. بعضی ها این کار رو انجام دادن.

آیت الله سبحانی تو تعریف، تعریف امام خمینی ره رو به طور غالب برگزیدند. تو موضوع هم ایشون نظر آیت الله بروجردی رو آوردن. که معروفه که «الحجه فی الفقه» نظر آیت الله بروجردیه. آیت الله بروجردی خودشون کتاب جداگانه ی اصول ننوشتن. فقط یه حاشیه بر کفایه هست که نقایصی داره. بقیه تقریرات شاگردان ایشونه از درس قم ایشون. تقریری از ایشون که معروفه تقریر آقای منتظریه، نهاییه الاصول. آقای منتظری در اصول، فقه، رجال و ... کاملاً تابع آقای بروجردیه. آقای مهدی حائری یکی از شاگردان آیت الله بروجردی اسم تقریرش از درس های ایشون رو الحجه فی الفقه گذاشته.

از کتاب نهاییه الاصول، ص ۱۶ :

(و قد تلخص) من جمیع ما ذکرنا أن موضوع علم الأصول هو عنوان (الحجة فی الفقه)، و محصل مسائله تشخیص مصادیق الحجة و تعییناته.

یعنی چی «مصادیق الحجة و تعییناته»؟ موضوع علم اصول «الحجه فی الفقه» هست، و مسائل اصول تشخیص مصادیق حجت و تعیینات حجت. خود آیت الله بروجردی اینو توضیح می ده؛ می گه چیزهایی هست که بین ما و خدا به عنوان حجت قرار داده شده، توسط عقل (رسول باطنی) و پیامبر صلی الله و ائمه معصومین علیه السلام که پیامبران ظاهری هستند. ما اجمالاً می دونیم که یه چیزایی بین ما و خدا حجتیه که باید احکام و اعمالمون رو طبق اون تنظیم کنیم ولی دقیقاً نمی دونیم چی حجتیه. مثلاً آیا هر حدیثی که به ما رسیده حجتیه؟ (بعضی از اخباریون اینو می گن). یا نه می گیم حدیث متواتر داریم، خبر واحد داریم، خبر واحد رو باید بررسی کنیم، اجماع حجت است یا حجت نیست؟ کی حجتیه؟ کی نیست؟ قیاس حجتیه؟ حجت نیست؟ اینا می شه مصادیق و تعیینات الحجه.

اجمالاً می دونیم قرآن حجتیه، نمی دونیم چی قرآن؟ محکماش؟ متشابهاش؟ ناسخش؟ منسوخش؟ سخنانی از ائمه ی معصومین علیه السلام به ما رسیده، مخصوص نهج البلاغه ی امیر

داره کسی می تونه به قرآن احتجاج کنه که ناسخ و منسوخ رو بشناسه، عام و خاص رو بشناسه. کجا باید اینا رو بشناسیم؟ تو اصول. اینا چیه؟ اینا مصادیق اون حجت قرآنیه. [همینطور] مصادیق حجت روایی، مصادیق حجت عقلی، مصادیق حجت اجماعی داریم. ولی قیاس هیچ مصداقی نداره. قیاس کلاً حجت نیست.

اگه بخوایم خلاصه کنیم که مسائل اصول چیست؟ [باید گفت] دو دسته اصلی است. **یکی بحث از منابع و مصادر و یکی بحث از قواعد و مصادیق**. تو قسمت تعریف اصول داشتیم «اصولاً و قواعد» که هر کدوم رو بگیری اون یکی مرادشون هست. خلاصه هم بحث از اصلِ منبعِ منبع هست و هم بحث از این که اگر منبع هست ما چگونه و به کدام مصداق هاش می رسیم؟ ما می گیم قرآن منبع هست درسته؟ یعنی کلاً؟ یعنی هر چیزی از قرآن؟ ناسخ و منسوخ؟ محکم و متشابه؟ نه مطمئناً. فی الجمله. یعنی قرآن منبع هست ولی کدوم مصادیق و تعینات قرآن؟ زمانی که ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص رو بشناسی، اون موقع، طبق اون قواعد. اون قواعد و خود قرآن جزئی از اصوله. هم قواعد و هم منابع جزو مسائل اصوله. قواعد چیست؟ **قواعد تشخیص مصداق از منابع**. بعضی بزرگواران یه دسته ی سومی هم اضافه می کنند.

شهید یه جا تمثیل به طب می کنه. البته ایشون نمی گه رسماً جزو اصوله ها. چند تا مسئله هست، چه تو تعریف اصول چه تو موضوع اصول که دچار چالشه. اینکه موضوع و تعریف اصول چن تا شده چالشش تو چن تا محوره. چه با تعریف اصول، چه با موضوع اصول، باید مباحث اصول عملیه هم داخل بشود. با «الحجه فی الفقه» وارد می شود؟ نمی شود. این های مسائلیه که در می گیره. این مطلب باشه برای مراحل بعدی درسیتون. سه تا چیز اصلیه که باید هم تو تعریف در نظر گرفته بشه هم توی موضوع. یکی اینکه باید شامل اصول عملیه هم بشه. (دغدغه ی عبارت «أو ما ینتهی...» داخل کردن اصول عملیه هست). حالا سوال: وقتی ما گفتیم موضوع «الحجه فی الفقه» است، آیا اصول عملیه داخل الحجه است؟ انگار یه جواری صحبت شده که اصول عملیه حکم قطعی و حجت نیست و بیشتر عذر هست. این بحث تا اینجا کافیه.

یه چالش دیگه مرز با رجال و ادبیات و لغت و این ها است. مثلاً می گیم هر چی به درد فقه می خوره بیاریم تو اصول، خب رجال هم به درد فقه می خوره، ادبیات هم به درد فقه می خوره. این

ها که دیگه اصول نیست. باید یه کاری کنیم که دیگه انقدر هم بزرگ نشه. اون دغدغه ای که نائینی داشت می گفت کبرای قیاس قرار می گیره، می خواست بگه رجال و لغت و ادبیات و ... صغری هستن و اونی که کبری قرار می گیره مسائله اصولیه. یکی هم مرز با قواعد فقهیه هست. ما یه علم دیگه ای داریم غیر از فقه، غیر از اصول، به اسم قواعد فقهیه. بعضیا هم گفتن قواعد فقهیه داخل اصوله ولی خلیا می گن این قواعد فقهیه داخل مسائل اصولیه هست. تعریف امام ره رو نگاه کنید، با اون لفظ الالیه» می خواست قواعد فقهیه رو خارج کنه. و خود فقه رو. با کبری می خواست رجال و ادبیات و ... رو خارج کنه و با «أو» اصول عملیه رو داخل کنه.

حيث قال أنه القواعد الالیه التي يمكن أن تقع كبرى لاستنباط الأحكام الفرعية الإلهية، أو الوظيفة العملية.

تو موضوع که آیت الله سبحانی گفته یه چیزی مونده. کل شیء من شأنه ... این «من شأنه» رو ایشون عملاً به موضوع آقای بروجردی اضافه کرده. این «من شأنه» رو از کجا گرفته؟ از «یُمكن» که تو تعریف آخوند و امام ره می گن. آخوند چرا می گه «یمكن أن تقع ...»؟ امام ره چرا می گه «یمكن أن تقع كبرى ...» چرا نمی گه خودش کبری هست؟ اون یمكن برای داخل کردن قیاس و استحسانه. یعنی ما هم تو اصول فقه شیعه از قیاس و استحسان بحث می کنیم و مسئله ی اصولی هست، اما آخرش به درد فقه نمی خوره و عملاً در فقه استفاده نمی کنیم. پس ایشون می گه «من شأنه» یا امام ره می گه «یمكن» یعنی احتمالش می ره. این احتمال چیز مهمیه که باید بعداً توضیح بدیم. این خودش مسائل روز اسلامی کردن علوم انسانی رو داخل علم اصول می کنه. خیلی از مسائلی که به عنوان روش اسلامی کردن علوم انسان مطرح هست که فکر می کنید به اصول ربطی نداره، دقیقاً با همین عبارت «من شأنه» هست. فقط اینا داخل می شه؟ نه. هر رقیب دین فهمی که در اعصار داریم، یمكن که حرف اونا درست باشه و ما باید تو اصول پردازیم که آیا درست است یا درست نیست، کجاش درسته کجاش درست نیست. تو یه عصری اهل سنت بودند، یه دوره اخباریون بودند، بعد اصول رقبایی پیدا کرد که هنوز خیلی جدی وارد اصول نشده مثل هرمنوتیک غرب، یه سری مسائل علوم انسانی، و ... مثل خیلی چیزا. اینجوری اصول علم ویژه و کاربردی می شه. این همون قطب نما است.

خود آقای سبحانی تو همین المبسوط به موضوع اصول پرداختند که چهار قول رو آوردن. ص ۳۳.

امام ره می گه علم اصول اصلا موضوع نداره. این یعنی چی؟ این بحثیه مربوط به غایت که تو لایه دوم تعمیق نظر امام ره رو بررسی می کنیم که چرا ایشان می گه اصول موضوع نداره. یه نظر هم نظر شهید صدره که می گه موضوع علم اصول عناصر مشترکه هست. یه نظر هم قُدا دارند که می گن موضوع علم اصول ادله هست. یا ادله ی اربعه.

یکی از کاربردهایی که بحث روی تعریف و موضوع داره اینه که اثر بگذاره روی تبویب. یعنی وقتی علم رو تعریف کردی موضوعش رو مشخص کردی از دل این تعریف تبویب مطلوبش خودشو نشون بده. کاری که آیت الله سبحانی انجام ندادن. انگار این بخش های هیچ ربطی به هم نداره.

الأول: المباحث اللفظية و يقع البحث فيها عن مداليل الألفاظ و ظواهرها التي تقع في طريق الاستنباط.

التي می خواد بگه ما از حیث اصولی بهش می پردازیم. التي تقع في طريق الاستنباط قيد مهمیه. ببینید ایشان این عبارت رو قبلا کجا آوردن؟ این عبارت ملاک اصولی شدن مسئله هست. ما به مدالیل الفاظی کار داریم که در مسیر استنباط قرار دارند. مدالیل یعنی همون موضوع له.

الثاني: المباحث العقلية و يقع البحث فيها عن الأحكام العقلية الكلية التي تقع في طريق الاستنباط.

الثالث: حجج و أمارات.

الرابع: اصول عملیه.

وقتی تبویب بر اساس تعریف و موضوع نباشه یه سری مسائل گم می شه. تعریف مطلوب، موضوع مطلوب باید تبدیل به تبویب مطلوب بشه تا مسائل روز خودشو نشون بده.

این تبویب چهارتایی تبویب مرحوم اصفهانیه (کمپانی). تبویب مرسوم علم اصول نیست.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۱۳: عمق تعریف علم اصول، موضوع و غایت آن

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

کار مهمیه که اول علم اصول رو عمیق تر از اون چیزی که تو کتاب الموجزه فرا بگیریم. ده درصد کتاب الموجز هست که این مقدار توضیح عمقی بخواد. کتاب تو این قسمت ها متن کم داره و نیازه از کتابای دیگه تامین بشه. و اگه این کار نشه اون روند اصولی تو ذهنتون شکل نمی گیره. تو ۴۰ درصد دیگه ی کتاب هم به یه سطح اولیه ای عمیق نیاز هست یعنی اونجا هم یه مواردی هست که لازمه عمیق تر واردش بشیم. نصف کتاب هم هست که روان هست و همون چیزاییه که تو کتاب مرحوم مظفر و یا کتابای بالاتر می آد.

امروز تمرکزمون رو کتاب حلقه ی اولی شهید صدره. کار اصلی که شهید صدر کرده چیه؟ ایشون با یک پیوستگی روان، مطالب رو به هم ربط داده اول گفته برای چی ما علمی به اسم فقه و اصول نیاز داریم؟ و از یه چیزای خیلی بدیهی شروع کرده تا به این برسه که ما به فقه و اصول نیاز داریم. و باید علمی به اسم فقه و علمی به اسم اصول باشد. ایشون کلاً سه تا مطلب اصلی تو این ۸۰-۹۰ صفحه داره. تعریف علم اصول، موضوع علم اصول و تبویب علم اصول. بقیه حواشی و فروعات هست.

اصل این سه تا است که با یک نظم زیبایی چیده شده. دقیقاً همون سه تا مطلبی هست که جناب آیت الله سبحانی تو الموجز آوردن. این سه تا مطلب اصلی که برای ورود به هر علمی نیازه. خوبی حلقات اینه که خیلی پیوسته به هم، این سه تا مسئله رو تبیین کرده. تو صفحات ۸۵-۹۱ به تعریف علم اصول پرداخته و تو صفحه ی ۹۹ به موضوع علم اصول می رسه. تا صفحه ی ۱۵۳ که به صورت جدی تبویب علم اصول رو توضیح می ده.

ایشون علم اصول رو **علم به عناصر مشترکه** تعریف می کنه و شروع می کنه علم به عناصر مشترکه رو توضیح می ده. چی شد ما رسیدیم به این عناصر مشترکه؟ این عناصر مشترکه

چیست؟ بعد می گه حالا که اینو فهمیدیم، باید ببینیم علم اصول چیه؟ علم اصول همین عناصر مشترکه است یا ادله ی عامه. عناصر مشترکه عبارت بر ساخته ی شهید صدره یعنی یه لفظیه که ایشون به کار برده و بیان اصطلاحی و مرسوم نیست. بیان اصطلاحی فنی دلیل شرعی است. بعد ایشون می ره سراغ تبویب. از دلیل (همون موضوع علم) شروع می کنه. این دلیل رو تقسیم می کنه. می شه ادله ی محرز و اصول عملیه (ادله ی عملیه). ادله ی محرز می شه محرز ی شرعیه و عقلیه. محرز ی شرعیه می شه لفظیه و غیر لفظیه.

خیلی پیوسته این مسیر طی می شه. مشکل الموجز اینه که تعریفش از ابن حاجبه، موضوعش از آیت الله بروجردی، تبویب اول که چهار قسمتییه برای آقای اصفهانی و تبویب دو قسمتی مال صاحب کفایه هست. ابن حاجب کجا، آیت الله بروجردی کجا، صاحب کفایه کجا؟ تاریخشون، فضاشونو در نظر بگیرید می بینید که یه جور وصله پینه شده. این تبویب برای آموزش آغازین علم اصول، نظام پیوسته ای دستتون نمی ده.

تاکید ما رو شهید صدر نه از جهت مبانی علمیشونه، مبانی علمی ایشون برگرفته از مکتب نجفه و مبانی خاص، شاذ و حتی گاهی مشکل داری ایشون داره. ولی از جهت آموزشی این کتاب کتاب خیلی خوبیه.

از اول (صفحه ی ۸۵) ایشون چهارتا مقدمه رو می آره که شما رو برسونه به این که علم اصول لازمه و اصلاً علم اصول چیه که بودنش لازمه؟ چی شد که علم اصول تاسیس شد؟

چکیده ای بر اساس ترجمه ی فارسی؛

مقدمه ی اول ص ۸۵؛ انسان مسلمان در همه ی ابعاد باید به وظیفه ی اسلامی خودش عمل کنه.

مقدمه ی دوم ص ۸۶؛ بعد می گن خب حالا ما می خوایم به وظیفه ی اسلامی عملی کنیم این وظیفه ی اسلامی رو چجوری به دست بیاریم؟ بدیهیه؟ شهید صدر می گه سخته، صعبه، کار فنیّه.

مقدمه ی سوم ص ۸۷؛ نتیجه اش اینه که هر فرد دینداری می خواد به وظیفش عمل کنه و تازه فهمید که رسیدن به وظیفه سخته. تازه باید علمی شکل بگیره که تو اون علم به وظایف اسلامی دینی پرداخته بشه. این علم فقه است. فقه چیه؟ فقه استنباط وظیفه ی دینیه. علمیه که توش به استنباط وظیفه ی دینی تو هر مسئله ی می پردازیم.

مقدمه ی چهارم ص ۸۸؛ حالا توی همین فقه دو دسته دلیل داریم. آیا همیشه می تونیم تو مسائل جزئی به نظر اسلام برسیم؟ اینجا شهید صدر می گن نه نمی تونیم و یه سری دلیل هم داره. یه جاهایی می تونیم به وظایفمون برسیم به واسطه ی این که به حکم خاص می رسیم ولی در موارد دیگه به حکم کلی می رسیم که وظیفه ی کلی ما رو مشخص می کنه. این همون اصول عملیه است.

اولیش اصول محرزه (یعنی احراز می کند وظیفه ی ما را)، **دومی اصول عملیه** (که مشخص می کنه وظیفه ی عملی ما را در یک مورد خاص).

نتیجه ص ۹۰؛ عملیات استنباط شامل دو عنصره، **عناصر مشترکه**، **عناصر مختصه**. عملیات استنباط چیه؟ رسیدن انسان مسلمان در همه ی ابعاد به وظیفه ی اسلامی خودش است. این رسیدن عناصر مشترک داره و عناصر مختص داره. بعد می گن بحث در علم اصول بحث از عناصر مشترکه است و بحث در علم فقه بحث از عناصر مختصه. اینجا یه سوال پیش می آد. مختص و مشترک دقیقاً یعنی چی؟

به خاطر همین شهید صدر یه مثال مفصل می زنه که اینا رو توضیح بدن که دقیقاً منظور از عناصر مشترکه که وظیفه ی اصول است چیست؟ و منظور از عناصر مختصه که وظیفه ی فقه است چیست؟ سه تا سوال از سه باب فقهی ظاهراً بی ربط مطرح می کنه، از باب صلاه و صوم و ارث. که وظیفه ی عملی ما چیه؟ ایشون توضیح می ده مثلاً یه روایت خاص از افراد خاص داریم در باب صوم که مثلاً نباید این کار رو بکنه (ارتماس با آب) پاسخش مثلاً نه است. تو صلاه هم همین مصلاً قهقهه در اثنای نماز آن را باطل می کنه؟ باز روایتی داریم از افرادی خاص که پاسخ می شه مثلاً خیر. تو باب ارث هم همین. می خواد بگه اینا مختلفن و هر سوالی هم یه روایت مختص به خودش داره. اینا می شه عناصر مختصه. یعنی مختص هر باب و مختص هر سوال تو اون باب. تو باب های دیگه هم می تونیم یه روایت یا یه آیه داشته باشیم برای هر سوالی. اینا می شه علم فقه. عناصر مشترک کجاس که بفهمیم علم اصول اصلاً چیه؟ این سه تا مثال مختلف که زده شد، سوالات مشترک و واحدی توشون مطرحه. مثلاً چطور ما می تونیم اعتماد کنیم به یه حدیثی که از پس ۱۴۰۰ سال به ما رسیده؟ کی گفته راسته و دروغ نیست؟ دیگه کاری به ناقلش و اینکه تو چه بابی مطرح شده نداریم. این یه سوال مشترکه. می شد این سوال مشترک رو تو فقه هم جواب بدن؟ بله می شد. فقط باید تو هر بابی رسیدن باید اینو می گفتن. به جاش چیکار کردن؟ اومدن اینو استیاد کردن. یعنی یه سوالی که تو ابواب مختلف تکرار می شد رو کشیدن

بیرون، گفتن اینو تو یه علمی دیگه بررسی می کنیم. بعداً دعوا شد که اصلاً این علم جدایی هست یا نیست. که مثلاً مدرسه قم می گه مواظب باشید اصول خیلی هم منفک از فقه نشه. این ها بحث های بعدیه. بعضی ها از مکتب نجف می گن فقه و اصول اصلاً هیچ ربطی به هم ندارند. وقتی فقه و اصول خوب تقریر بشه، می بینی که اصول اصلاً از دل فقه درست شد، باید ناظر به نیازای فقه باشه. این عناصر مشترکه رو جدا کردن. اولش مثلاً پنج تا یا ده تا بود. رساله های کوچیک کوچیک براش می نوشتن. اول که می گم یعنی خودِ زمان معصومین علیه السلام. آروم آروم این مسائل استیادی زیاد شد زیاد شد، تبویب شد تا رسید به یک کتاب مستقل. عملاً تبدیل به یک علم مستقل شد. این نوع ورود شهید صدر ورود قشنگیه که مطابق با تاریخ واقعی فقه و اصول هم هست. اصول واقعاً همینطوری از دل فقه متولد شد.

گرچه هیچ کس در تاریخ علم اصول تعریفی مثل تعریف شهید صدر نکرده ولی تعریف ایشون تعریفی روان و مطابق با تاریخ فقه و اصوله. ایشون با همین بیان عناصر مشترکه رو توضیح می دن. هم بحث های دلالی و هم بحث های سندی می شه عناصر مشترکه.

تو صفحه ۹۹ به موضوع علم اصول می رسه. که می گه موضوع علم اصول عناصر مشترکه هست. ادله ی مشترکه. دلیل می شه موضوع علم اصول.

بخوایم خلاصه ی مطالب ایشون رو بگیم؛

اول تعریف اصول

از تعریف به موضوع اصول رسیدن (ادله ی مشترکه، دلیل). دلیل، یا محرز (ادله ی محرز) است یا عملیه (اصول عملیه). این که چرا به اولی دلیل می گن به دومی اصول بعداً توضیح می دیم. ادله ی محرز یا شرعیه یا عقلیه. ادله ی شرعی یا لفظیه یا غیر لفظیه. همه ی این تبویب به صورت طبیعی از دل تعریف اصول به دست اومد.

حالا طبق تبویب شهید صدر چندتا باب تو علم اصول داریم؟

یه باب می شه دلیل محرز شرعی لفظی،

دلیل محرز شرعی غیر لفظی؛ مثل سیره ی معصوم علیه السلام.

دلیل محرز عقلی،

تعارض، اگه اینا باهم تعارض کرد چی کار کنیم؟

این تبویب شهید صدره متفاوت و بهتر از تبویب مرسوم. به یه نوعی داره فرایند طبیعی اجتهاد و استنباط رو دستتون می ده. در مقام اجتهاد قدم اول اینه که دنبال دلیل محرز بگردید، یعنی آیا ما به آیه ای روایتی (دلیل محرز ی شرعی لفظی) یا فعل و سیره ی معصوم علیه السلام (دلیل محرز ی شرعی غیر لفظی) یا به یه حکم عقلی (دلیل محرز ی عقلی) می رسیم یا نمی رسیم. اگه می رسیم استنباطمون به قول شهید صدر می شه از نوع اول (ادله ی محرز؛ یعنی به حکم اون مسئله می رسیم). اگه نمی رسیم می شه اصول عملیه.

سعی کردم پیوستار کار ایشونو توضیح بدم. این بیانی که اینجا هست نه تو حلقات بعدی هست نه تو تقریرهاشون.

توضیح مباحثی که وسط بود و عرض نکردیم؛

از صفحه ی ۱۰۲ وارد مقایسه ی فقه و اصول تو سه تا تیترو می شن. تو تیترو اول می گن علم اصول منطق فقه. اول شباهت منطق و اصول رو می گه. منطق چه خصوصیتی داره که من دارم منطقو به اصول تشبیه می کنم. اما از وسطای ۱۰۳ وارد تفاوت منطق و اصول می شه. منطق روش عام تفکره. به درد همه ی تفکر بشری می خوره. اصول روش خاص تفکره. تفکر خاص فقهی. اهمیت علم اصول در عملیات استنباط چیه؟ تیترش خوب نیست چون هم اهمیت در فقه و اصول رو توضیح می ده. تیترش باید باشه اهمیت اصول و همچنین اهمیت فقه در عملیات استنباط. هر دو مهمه. ایشون خودش عملیات استنباط رو عام تعریف می کنه. عملیات استنباط اعم از عناصر مختصه که کار فقه است و اعم از عناصر مشترکه که کار اصول است. ایشون عملیات استنباط رو مساوی فقه نمی گیره. ایشون به همون چیزی عملیات استنباط می گه که حضرت آقا به فقاهاست می گه.

تیترو سوم می خواد بگه فکر نکنید که چون ما گفتیم فقه عناصر مختصه و اصول عناصر مشترکه، حالا ما بریم عناصر مشترکه رو یاد بگیریم، دیگه تموم شد دیگه، به هر بابی رسیدیم آیات و روایاتش رو پیدا می کنیم و با اصول مشترکه سریع به نتیجه می رسیم. ایشون تو صفحه ۱۰۹ تصریح می کنه که فقه تجميع نیست بلکه تطبیقه. مثال به طبیب می زنه که علم تئوریشو داره

فقط. طب نیاز به دقت و تطبیق داره. حالا اینجا هم نیاز به دقت و ذکاوت و تطبیق هست. این دقت و ذکاوت و تطبیقه مقداری تو فقه هست و مقداری تو اصول که خوبه براش دغدغه داشته باشیم. تو فقه مستقیم اینو به شما یاد نمی دن بلکه باید یه ذهن استیاد کننده داشته باشیم. ببینید اون فقیه یا کسی که فقه رو تو اون باب درس می ده و فقاقت چطوره اصولو تطبیق میده به فقه. معمولاً تو جلسات هیات های استفتاء می شه به اینا رسید. چه خوبه بعضیا اینا رو جمع آوری کنند. بعضیا این کار رو کردند. مثلاً محقق کرکی یه رساله ای داره. ما معتقدیم که این کار باید تو اصول باشه. یعنی اصول هم به منابع می پردازد (یعنی اینکه مثلاً قرآن منبع هست، نیست؟ چجوری منبعه؟) هم به قواعد یعنی روش کشف از منابع می پردازد و هم به مناهج (روش های مصداقی تطبیقات) می پردازد.

کتاب **منهجیت استنباط. نشر دارالفقاهه**. یکی از فقهای لبنان به این موضوع تا حدودی پرداخته.

از ص ۱۱۰ شهید صدر وارد مطالب خیلی فرعی می شه. البته مطالب خوبیه. ولی اگر نبود هم مسئله ایجاد نمی شد.

ص ۱۳۸؛ چند صفحه درباره ی حکم شرعی بحث می کنه. مرسوم اینه که تو وسطای اصول اینو بحث می کنند.

ص ۱۵۴؛ اسم دیگش حجّیت قطعه. که وسطای اصول بحث می شه.

این چینش روان کمک می کنه که سوالات مهمی رو بتونیم جواب بدیم. آیا همینطور که فقه الاحکام داریم فقه الاخلاق هم داریم؟ فقه المعارف و فقه العقاید هم داریم؟ تا اینجا صحبت روی احکام بود. چیزهایی که بیشتر جنبه ی درونی و پالایش درونی داره یا مباحث سلوکی فقه السلوک داریم؟ هر کسی نظر بده یا باید ببینیم نظر اسلام چیست؟

سوال بعدی اینه که اگر فقه الاخلاق، فقه العقاید یا فقه المعارف داریم، آیا اصول فقه الاخلاق، فقه العقاید یا فقه المعارف هم داریم؟

به طور کلی مدرسه ی قم علاقه داره که به همه ی اینها جواب مثبت بده.

با این چینشی که شهید صدر کرد جوابش خیلی واضح بله هست. شهید صدر خیلی عام گفت ما مسلمانیم و باید به وظیفه ی اسلامی مون توی همه ی ابعاد عمل کنیم. وظیفه ی اسلامی آیا احکام و عمل است؟ یا تهذیب و اعتقادات و درون و ... همه ی این ها است؟ پس ما برای رسیده به نظر اسلام در همه ی ابعاد چه احکام، چه اخلاق، چه عقاید نیاز به فقهی داریم. اون فقه عناصر مشترکه ای دارد که می شه اصول آن. این فقه و اصولی که الان می خونیم فقه الاحکام و به تناسبش اصول فقه الاحکام هست. البته این از همه مهمتره.

نپرداختن به یه سری مسائل به خاطر عدم توجه به همین قسمت ها است. مثلاً تفسیر المیزان بروز یافته ی همین [فکره، به طوری که] ذیل آیات اخلاقی فقه الاخلاق، ذیل آیات معارفی، فقه المعارف، و تا حدی اصول فقه الاخلاق و فقه المعارف هم تو المیزان هست.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۱۴: اعتباریات در نگاه مدرسه قم - فقه و اصول فراتر از حیطه مرسوم

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

وارد آخرین بحث از تعمیق تعریف و موضوع و تبویب علم اصول می شیم. دوتا بحث لازمه اینجا عنوان بشه. یکی بحث اعتباریات علامه طباطبایی که چه اثری تو این مباحث داره و یکی هم بحث فقه و اصول اخلاق و معارفه. چرا اینجا بحث می کنیم؟ چون تو نگاه کلان دین شناسی و دین فهمی هر دو تا بحث از شاخصه های مدرسه ی قم محسوب می شه.

علوم اعتباری یکی از بحث های روز حوزه و دانشگاه هست. کلاً علوم اعتباری یعنی چی؟ فرقی با علوم حقیقی چیه؟ و چه ثمرات و نتایجی داره؟ مفصل وارد این مباحث نمی شیم ولی می خوایم بدونید ارتباطشون با متن کتاب چیه.

جدیداً خیلی شایعه که ما برای اسلامی کردن علوم انسانی باید بریم سمت فهم اعتبار، علوم اعتباری و کسانی که در این باره بیشتر از همه و پیشتر از همه مطلب دارند علامه طباطباییه. که رساله و کتاب هایی داره درباره ی اعتباریات. که ذیل مباحث عمق منطق ۳ مفصل تر عرض شد.

ما یه سری مسائل داریم که واقعی و نفس الامری اند و یه سری مسائل و حقایق داریم که حقیقی و نفس الامری نیستند بلکه اعتباری و جعلی و قراردادی اند. اولاً تفکیک این دو سنخ از هم، و ثانیاً این که هر علمی داره به سنخ حقایق می پردازه یا به سنخ اعتباریات می پردازه، منشاء بحث های مفصل و ثمرات متعدد، - هم تو علم اصول، هم تو بحث اسلامی کردن علوم انسانی، هم تو تحلیل مقولات اجتماعی، مثل مقوله ی فرهنگ، مقوله ی تمدن، جامعه، حکومت و ... شده. تفکیک مفاهیم و گزاره های حقیقی و واقعی از مفاهیم و گزاره های جعلی و قراردادی (اعتباری). مثلاً رنگ چراغ راهنمایی قراردادی. اما دو ضرب در دو چهار می شه، این واقعیه.

تو علوم حوزه مثلاً ریاضی و فلسفه حقیقیه، یعنی داره حقیقتی رو گزارش می ده که در عالم این گونه است. ادبیات عرب، مثلاً فاعل باید مرفوع خونده بشه، این اعتباریه. یا علم حقوق یا روانشناسی و ... طوریه که راحت نمی شه گفت. تو علم اصول هم نمی شه راحت گفت که اعتباریه یا حقیقیه. نظرات مختلف شده. علامه طباطبایی می گن اکثر مسائل علم اصول اعتباریه. بعضی بزرگواران هم می گن حقیقیه.

علامه طباطبایی، حضرت امام ره، آیت الله سیستانی و مرحوم اصفهانی (غروی اصفهانی معروف به کمپانی و استاد مرحوم مظفر و آیت الله بهجت) که جزو اصولیون بزرگ معاصر شیعه اند. از مرحوم اصفهانی این بحث داغ شده که اکثر مسائل اصول هویت اعتباری داره.

علامه طباطبایی، حضرت امام ره، آیت الله سیستانی - ایشون شاگرد آقای اصفهانی نبوده ظاهراً - و آیت الله بهجت، این بزرگواران تاکید دارند که اگه به جنبه ی اعتباری علم اصول توجه نکنید دچار خیلی از اشتباهات و خلط ها می شید. برای این بزرگواران اعتباری دیدن اصول و ثمراتش برایشون خیلی جدیه.

وارد بحث های اصولی که شدیم می بینیم چندین جا این بزرگواران - به خصوص علامه و حضرت امام ره، چون جزو افراد اصلی مدرسه ی قم هستند - تاکید دارند. وارد کتاب مرحوم مظفر که شدیم باید توجه خاص روی نظرات آقای اصفهانی داشته باشید. خلاصه این شاخصه - یعنی مسائل علم اصول اعتباری اند - برای این بزرگواران جدیه و این نظام ساز، مکتب ساز و مدرسه سازه. مثلاً می شه گفت مدرسه مرحوم اصفهانی. در بین این بزرگواران علامه طباطبایی ره تقریر خاص از اعتباری بودن داره که لزوماً بقیه بزرگواران این تقریر خاص رو ندارند. بحث اعتباریات علامه در قالب ۵ جلسه تو مباحث منطق ۳ ذیل بحث جدل عرض شد. که علامه یه دغدغه ی خاصی به اعتباریات پیدا کرده و یه تقریر خاص نسبت به اعتباریات داره که اونو بسط داده. مثلاً تو بعضی از رساله هایی که تو نجف نوشتن - اصلاً ایشون یه رساله داره به اسم رساله ی اعتباریات - بعد تو قم تو کتاب روش فلسفه و رئالیسم مقاله ششم تکثر در ادراکات و بحث های اعتباریه. مقالات پنج و شش تو این فضا است. اصل دغدغه ی اعتباریات رو مرحوم اصفهانی، امام ره، آیت الله سیستانی دارند ولی تقریر خاص علامه رو ندارند.

این بزرگواران طرفدارانی تو فضاهای حوزوی و دانشگاه های اسلامی - به خصوص تو ایران - دارند که تاکید زیاد روی اعتباریات پیدا کردند. اما تقریری که می گن تقریر علامه است. تقریری که ایشون داره لزوماً اون تقریری که امام ره یا آیت الله سیستانی داره نیست. از یه جهت متأسفانه تو دنیای اسلام این تقریر به این خاصی رو نگفته اما به خاطر بی توجهی این تقریر خاص داره تبدیل می شه به نگاه اصلی یا محوری تو ذهن کسانی که اصول می خونن. یا کسانی که می خوان تحول تو علوم انسانی ایجاد کنند. نمی خوام بگم این تقریر درسته یا غلطه الان با تقریر ایشون کاری نداریم. یه جایی به تناسب تو درس می پردازیم، تقریر ایشون چه اثری می ذاره تقریر دیگران چه اثری می ذاره. چون تعهد کردیم ذیل الموجز به مدرسه قم پردازیم به این بزرگواران می پردازیم. یه گروه ها یا جریان های فکری هستند تو حوزه که می گن علامه طباطبایی بزرگترین مشکلات علم اصول و علمای دیگه رو حل کرده و دیگه نباید به حرفای دیگه تو تراش و ... چه تو اصول چه تو فلسفه چه تو کلام توجه کرد و اصول و فلسفه رو باید با روش علامه و بر اساس اعتباریات ایشون پیش برد.

بعضی از بزرگان سعی کردند بین کمالات مدرسه قم و نجف جمع کنند که توضیحات خودشو داره.

بحث اعتباریات رو می شه به عنوان یکی از شاخصه های مدرسه ی اصولی قم ازش اسم

برد. ولی نه لزوماً با تقریر خاص علامه طباطبایی. حالا این چه اثری داره؟ اینجا می گیم، البته در طول سال هر جا لازم باشه عرض می کنم.

یه سوال؛ کی گفته هر علمی به طور خاص علم اصول موضوع می خواد؟ این سوال ظاهراً سوال مستقلیه ولی جوابش وابسته به همین اعتباریاته. این همه به موضوع علم اصول پرداختیم به اختلافات پرداختیم علما پرداختند، ولی کی گفته علم موضوع می خواد؟ یا به طور خاص علم اصول موضوع می خواد؟ اینطوری می گن: علم یه چیز اعتباریه. حداقل علم اصول اعتباریه. یه موضوع حقیقی واحد نداره. نه. این یه اعتباره و می تونه متفاوت باشه. البته تقریراشون خیلی پیچیده تر از اینه. اینکه موضوع علم چه باشد یا علم موضوع دارد یا ندارد یکی از جاهاییه که خیلی وابسته به علوم اعتباری و علوم حقیقی می شه.

یه سیر تاریخی باید عرض کنم که نسبت اعتبار و حقیقت و موضوع علم مشخص بشه. از قدیم - زمان بوعلی- یه بحثی ذیل منطق به عنوان تتمه ی باب برهان مطرح بود. یه بخشی داشت به اسم اجزاء علومف دغدغه ی این بحث تو منطق این بود که هر علمی شکل مهندسی اش و قالب و شکل کلانش چیه؟ می گفتن اجزاء علوم سه تا است. موضوع علم، مبادی علم، مسائل علم. متأسفانه مرحوم مظفر تو کتابشون اینو نیاوردن! مسائل همین مسائلیه که تو هر علم باهاش سر و کار داریم، موضوع هم چیزیه که مسائل حول اون شکل می گیره. مبادی می گفتن مبادی تصویریه داریم و مبادی تصدیقیه. تصدیقیه یعنی یک الف ب است. یه گزاره یه تصدیق. که جزء مسائل اون علم نیست، تو یه علم دیگست ولی برای حرکت تو اون علم اون قضیه لازمه. مبادی تصویریه یه سری مفاهیم اند که برای شروع هر علمی نیازه یه سری اصطلاحاتو بشناسیم، یه بخشی از اصطلاحات جزئی از اون علم نیست. اون بخشی که نیست می شه مبادی تصویری. این یه بحث کلی بود. حالا بیایم مصداقی تو فلسفه، کلام، صرف، نحو، اصول، فقه اینا رو مشخص کنیم.

این سوال پیش می آد که موضوع علم اصول چیه؟ دعوی ها شروع شد تا اینکه رسید به صاحب کفایه (حدود ۲۰۰ سال پیش). صاحب کفایه گفته کی گفته که علم اصول موضوع می خواد؟ اصلاً علوم حول موضوعشون نیست که شکل می گیرن، حول غایت و غرضه. اون غایت و غرضی که تو اون علم ما می خوایم بهش برسیم اونه که علم رو شکل می ده. دعوی صاحب کفایه (آخوند

خراسانی) ذیل اصول بود ولی به بحث اجزاء علوم در منطق بر می گشت. بعد از اون دعوی شروع شد و نظرات مختلف شد. از اینجا ربط به بحث علوم اعتباری و علوم حقیقی پیدا می کنه. که کسی مثل علامه طباطبایی - ایشون هم تو علوم حقیقی که فلسفه باشه جزو مجتهدین و یگانه ی روزگار بود و هم تو علوم اعتباری که اصول باشه، ایشون هم حاشیه به اسفار داره تو فلسفه و هم حاشیه بر کفایه تو اصول - می آد [نظر می ده]. اگه کسی تو محل این کار بحث فنی کرده باشه یعنی تو منطق باب برهان بحث اجزاء علوم، تو شروط برهان و ... می بینه علامه حرف خیلی متین و واضحی زده. که متاسفانه چون ایشون تو اصول خیلی مطرح نیستند نظراتشون گم شده. حرف ایشون اینه که حرف بزرگان که می گن علم موضوع می خواهد با حرف آخوند که می گه علوم موضوع نمی خواد بلکه به غایت است تنافر نداره. حرف بزرگان ذیل باب برهان و ذیل اجزاء علوم حقیقی بوده ولی حرف آخوند - هر چند شاید خودش هم متوجه نبوده - ناظر به علم اصوله (که علم اعتباری است و موضوع نمی خواهد و غایت محوره). در نتیجه اجزاء علوم حقیقی همان است که در منطق گفته شده (موضوع - مبادی - مسائل) ولی در علوم اعتباری اجزاء علوم متفاوت (غایت - مسائل - مبادی).

آیا تو اینجا علوم اعتباری هم مبادی داریم؟ تو علوم حقیقی موضوع داریم، اینجا غایت محوره، اونجا مسائل، اینجا هم مسائل داریم. اینجا بحث دیگه ای شروع می شه. اینجا هم مبادی داری اما نه به معنایی که در علوم حقیقی داریم.

نکته اینه که علوم حقیقی با علوم اعتباری چه فرقی داره؟

اونجا که می گیم حقیقی است، یعنی وقتی می گیم الف، ب است، دیگه دست من نیست، باید ببینیم در واقع و نفس الامر، الف، ب است؟ یا الف، ب نیست؟ خود الف به ما می گه که ب هست یا نیست. تو علوم اعتباری ب بودن دست کسی است که شایستگی اعتبار و جعل داشته باشه. باید دید که آیا هر طور می شه اعتبار داد؟ اعتبار باید عقلایی باشه. به علوم حقیقی، علوم عقلانی (برهانی) و به علوم اعتباری علوم عقلایی می گویند.

خلاصه تو بحث موضوع اصول، بیان علامه و امام ره اینه که علم اصول موضوع (به معنای خاص کلمه) ندارد. شهید صدر می گه که برای هر علمی عادتاً موضوع مشخص می شه (حلقه اولی). اون عادتاً اشاره به اینه. یا آیت الله خویی می گه موضوع در مقام آموزش و تعلیم و تعلمه و در مقام

تدوین و شکل گیری علم اصول غایت مهمه. این دو بزرگوار رو مثال زدیم که ببینید این مسائل جزو اختصاصی مدرسه ی قم نیست. در هر دو مدرسه اختلافاتی هست ولی این تو مدرسه ی قم پررنگ تره. چون هم علامه ره و هم امام ره می گن که علم اعتباری نیاز به موضوع نداره. حالا آقای بروجردی چی می گه؟ - فرمایشات آقای سبحانی طبق حرف آقای بروجردیه - ایشون تو موضوع همون حرف قدما رو می زنند (به یک معنا تقریر غلط از علما، خیلی ها اینجوری اند مثل مرحوم نائینی) ایشون می گه: گمان می کنم قدما که در منطق می گفتند اجزاء علوم سه تا است منظور هر علمی بوده، از جمله علم اصول. در نتیجه می گویند علم اصول موضوع دارد. یه نکته در موضوع علم دارند که حرف خاص ایشونه. اجمالاً: موضوع هر علمی مصداق جامع بین محمولات مسائل اون علمه (جامع محمولی) یعنی موضوع هر علم جامع محمول های مسائل است. خلاصه می گن، آقای بروجردی قائل به جامع محمولیه. نظر خاص ایشون موضوع علم اصول «الحجه فی الفقه» است دیگه، حالا چی شده ایشون به این نظر رسیده؟ طبق این مبانی که قصه اش عرض شد، برای اینکه ایشون بخواد بگه موضوع علم اصول چیه باید بره جامع محمول های مسائل رو بررسی کنه. ایشون گفته: خب؛ مسائل علم اصول چیه؟ مثلاً خبر ثقه حجت است یا نیست؟ آیا ظهورات فقهی حجت است یا نیست و

مسائل اصولی این شکلیه. دیده جامع بین مسائله «الحجه فی الفقه» هست. این شده مبنای خاص ایشون تو موضوع علم که آقای سبحانی هم نظر و مبنای ایشون رو آوردن که خلاف و غیر نظر امام ره و علامه ره هست. برای ایشون غایت پررنگ می شه و می گن علم اصول موضوع نمی خواد.

ص ۱۱ الموجز: در بعد از تعریف علم اصول؛

«... و علی ذلک فعلم الاصول الفقه من مبادی الفقه التصدیقیه و...»؛ تصدیقیه در چاپ جدید اضافه شده. این حرف درستیه یا خیر؟ این حرف بستگی به اون مبانی داره. اینجا می خواد بگه نسبت بین فقه و اصول چیه؟

برای اینکه ببینید این درستیه یا نه باید سوال بپرسید. مبادی تصدیقیه با این اصطلاح خاص برای علوم حقیقی بود. باید بپرسید علم فقه حقیقی است یا اعتباری، که اگر حقیقی است پس مبادی هم دارد. این که علم فقه حقیقی است یا اعتباری، این خودش محل بحث دارد.

اجمالاً معمولاً گرایش به این ندارند که بگم علم فقه حقیقیه و اعتباریه معنای خاصه با پشتوانه‌ی معنای حقیقت، که این بحث جدایی داره.

علم اصول مبادی الفقه است. مراد از مبادی معنای لغوی اش است، یعنی باید علم اصول رو بلد باشی تا وارد فقه بشی. ولی می‌گه مبادی تصدیقی، با این اصطلاح خاص، این اصطلاح خاصه که تو اجزاء علوم وجود داره، اجزاء علوم هم برای علوم حقیقیه که اینجا بحث حقیقی و اعتباری بودن فقه به وجود می‌آد. پس اگه لفظ تصدیقی وجود نمی‌داشت بهتر بود. مگر کسی بخواد اینو توجیه کنه و بگه که منظور اصطلاح خاص نیست، منظورش اینه که یه سری گزاره‌هایی که به درد فقه می‌خورن، و باید اصول رو بلد باشی تا بتونی وارد فقه بشی.

تو تقسیم مباحث یه تقسیم چهارتایی بود (تقسیم آقای اصفهانی) یه تقسیم دوتای بر اساس کفایه. تو تقسیم چهارتایی، قسم اول که بحث الفاظ هست تو الموجز، و قسم ثانی، عبارت «... التی تقع فی طریق الاستنباط» اومده، منظور از این عبارت چیه؟ اینم مرتبط با موضوع علمه. موضوع اصول تو الموجز «الحجه فی الفقه» هست. تو چاپ جدید عبارت رو تغییر دادن. تو چاپی قبلی بوده:

«کل شیء یصلح أن یکون حجه فی الفقه و من شأنه أن یقع فی طریق الاستنباط»
تو چاپ قبلی عبارت «من شأنه أن یقع فی طریق الاستنباط» رو جزو توضیح موضوع آورده بود. تو تغییرات کتاب که توضیح موضوع رو تغییر دادند عبارت تقسیم مباحث کمی گنگ شده که «التي تقع فی طریق الاستنباط» یعنی چی. این عبارت می‌خواد اون مباحثی از الفاظ که مرتبط با فقه باشه تو اصول می‌آد نه هر مباحث الفاظی. مباحث الفاظیه چیز عامیه. مباحث الفاظ از حیث واقع شدن در مسیر استنباط مد نظره. مباحث الفاظ از حیث اینکه مرتبط با موضوع اصول می‌شن. مباحثی که به طور مستقیم ارتباط با اصول دارند. مباحث ثالث و رابع مستقیماً با اصول ارتباط دارند.

خدا رو شکر از نظر تراث و منابع فقهی غنی هستیم. ولی دین ابعاد دیگه‌ای هم داره مثل اخلاق، عقاید و ... که انقدر فنی که به فقه پرداختیم به اونها نپرداختیم. منظور اینه که حیطه‌های اخلاقی و عقایدی دین کتاب فنی فقهی و فنی اصولی به طور مفصل نداره. نه اینکه نداره. داره اما پراکنده

تو دلِ تفسیره. مثلاً یکی وارد تفسیر می شه ذیل آیات اخلاقی به اجتهاد اخلاقی می پردازه. ذیل آیات اعتقادی به اجتهاد اعتقادی می پردازه. یا تو شرح روایات. اینا پراکندس و تبدیل به یه جریان مستمر و نهضت علمی توی اخلاق و توی عقاید نشده. نه فقط اخلاق و عقاید. چون اخلاق و عقاید و احکام مستقیم در هدایت دخیله اصله. اما بعضی چیزا تو دین هست هرچند ممکنه مثل اون سه تا جنبه ی هدایتی نداشته باشه. مثل طب. این کجا باید به طور فنی حل بشه. یعنی ما باید فقه و اصول متناسب با مسائل طبی داشته باشیم. حتی اصول تاریخی. این اصولی که هست، فقهی که هست، همه برای فقه الاحکامه. ولی به تناظر همین باید برای اخلاق، برای عقاید، برای طب و ... به سمت فقه و اصول مناسبتش بریم. همینطور علوم انسانی. کی می خواد بگه علوم انسانی چجوری اسلامی می شه؟ اگه بخوایم بدونیم این نظرات و رویکردها کدومش درسته و اینکه موضع حوزه در برابر اینها چیه؟ این باید کجا حل بشه؟ تو همین فقه و اصول متناسب با همین حیطه ها. البته نصف بیشتر اینها مشترکه.

نکته اینه که این دغدغه باشه که وقتی به مسائل اصولی رسیدیم ببینیم به درد کجاها می خوره. مثلاً یه مبنا به درد همه جا می خوره اما یه مبنا فقط بدرد فقه الاحکام می خوره. این دغدغه ایه که تو مدرسه قم پررنگ تره به خاطر جنبه های قوی تر تفسیری. مخصوص علامه ره و امام ره که تو این حیطه ها دغدغه داشتند و آشنا به حیطه های مختلف بودند.

پس یه سری از مسائل هستند که به درد همه ی حیطه ها می خورند، که باید اینا رو شناسایی کنیم، هر کدوم از این حیطه ها یه سری مسائل اختصاصی هم دارند که اونا هم باید شناسایی بشن.

تاکید حضرت آقا؛

در تاریخ ۰۵/۰۱/۶۶ : فقاقت عبارت است از یک مُتَد و یک شیوه برای استنباط. یعنی همان شیوه هایی را که عبارت است از معارف، اصول اخلاقیات، احکام فرعی، احکام اجتماعی و ... اینها را دو جور می شود از کتاب و سنت استفاده کرد و استنباط کرد. یک جور به شیوه ی فقاقت. یه جور به شیوه ی غیر فقاقت. شیوه ی غیر فقاقت این است که یک نفر قرآن را باز کند، کتاب حدیث را باز کند، کتاب نهج البلاغه را باز کند، اگر عربی می داند به متنش نگاه کند حتی اگر عربی هم نمی داند به ترجمه ی آن مراجعه کند و از او احکام دین و معارف و اعتقادات و اخلاقیات و اداره ی

مجتمع و اداره ی فرد و این چیزها را یاد بگیرد و بفهمد. این یک جور. که این همان روشی است که دستگاه هایی که ادعای تدین می کردند اما دستگاه روحانیت را قبول نداشتند این روش را خیلی دوست می دارند. [استاد: اشاره به فضای روشنفکری اون زمان و افراد روشنفکری که توی حسینیه ی ارشاد و ... بودند] منطقشان هم این است که می گویند مگر قرآن برای عده ی مخصوصی است؟ قرآن برای همه است. حالا من یک مهندس یک دکترم یک آدم کاسب معمولی ام یک روحانی درس نخوانده ی معمم کم اطلاعاتم [استاد: اشاره به همون کسی که شهید مطهری رو شهید کرد] هر چه هستم به هر حال ظاهر و باطنی را که می فهمم او از این قرآن فلسفه و تاریخ و حکمت و سیاست و اقتصاد و همه چیز را استنباط می کند. [استاد: این فضا هنوز هم هست. در فضاهای دانشگاهی و بعضی از فضاهای حوزوی به اسم انقلابی بودن دارند همین کارها رو می کنند] نمی دانم اقتصاد اسلامی می نویسد حقوق اسلامی می نویسد از این قبیل چیزها می نویسد، این هم یک جور استنباط از کتاب و سنت است که استنباط غیرفقهاتی است. یک جور استنباط استنباط فقهاتی است. یعنی با شیوه ی فقاقت با قرآن و حدیث روبرو بشویم. فقاقت در اینجا به معنای یک متد است. متد فقاقت یعنی یک روش علمی برای استفاده از کتاب و سنت. آن روش قبلی روش عامیانه بود. این دومی روش علمی است. مثل همه ی چیزهایی که روش های علمی و غیر علمی دارد فقاقت هم روش علمی استنباط از کتاب و سنت است. به این ترتیب همینطور که فقهای ما در استنباط احکام عمل می کنند در تمام شئون دین همینجور باید از کتاب و سنت استنباط کرد. [استاد: هم دارند فقاقت رو توضیح می دن و هم بسط فقاقت به همه ی حیطة ها، نه فقط احکام]

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۱۵؛ شروع بحث وضع

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

از امروز وارد مباحث الفاظ از کتاب الموجز می‌شیم. مباحث الفاظ از همین مقدمه که «الامر الثالث: فی الوضع و أقسامه» هست شروع می‌شه. توضیحی درباره‌ی جایگاه مباحث الفاظ تو علم اصول و اهمیتش می‌دم. باب الفاظ تو سیر تاریخ تدوین علم اصول جزو مباحث پر حجم علم اصول بوده و در دوره‌هایی اکثر مباحث اصولی بوده. دغدغه‌ی اینه که یه بخش فرعی نیست. اون دغدغه‌ی اصلی که باعث می‌شه اصولیون به سمت مباحث الفاظ برن اینه که قرار بود اصول روش استنباط از منابع و ادله رو بده. وقتی رجوع می‌کنیم تو فقه که مشکلات و سوالات فقهی رو جواب بدیم می‌بینیم شاید ۹۰ درصد منابعی که ما در دست داریم روایاته. حتی آیات قرآن در فقه مرسوم نقش پررنگی نداره - البته بحث‌هایی هست که باید این نقش پررنگ تر بشه - به هر حال واقعیت اینه که تو طول تاریخ تا الان بیشترین چیزی که نقش اساسی تو ابواب فقهی داره روایاته.

روایات، قرآن کریم، اجماع و عقل هم هست ولی اصل کار فقهی مبتنی بر آیات و روایاته. وقتی می‌خوایم از آیات و روایات به احکام شرعی برسیم باید **یه سری کارهای سندی** بکنیم. یه سری کارهای دلالی بکنیم. در مورد قرآن کار سندی برای یک به یک آیات نیست برای کل قرآن، که آیا از طرف خداوند اومده؟ نیومده؟ تحریف شده؟ نشده؟ این می‌شه کارهای سندی قرن که ما مطمئن بشیم این آیاتی که ما باهاش مواجه هستیم از طرف خداونده. در روایات کار سندیش پررنگ و مهم می‌شه. آیا این روایت جعلی هست؟ نیست؟ می‌تونیم بهش استناد کنیم؟ نمی‌تونیم؟ اینا می‌شه بحثای سندی. اینا که حل شد ثابت شد که این روایات حجت داره برای ما و از طرف معصومین علیه السلام صادر شده و قرآن هم حجت داره و تحریف نشده و ... این بحثای سندی، بحث سندی که تموم شد و مطمئن شدیم که در فقه می‌تونیم به اینا استناد کنیم، نوبت به **دالت** می‌رسه. که حالا این روایت هست ولی دقیقاً چی می‌خواد بگه؟ دقت روی الفاظش. چرا این لفظو به کار بردن اونو به کار نبردن؟ چرا اینجوری گفتن اونجوری نگفتن؟ یعنی مراد خداوند در آیات و مراد معصومین علیه السلام در این روایاتی که به ما رسیده چیست؟ ما از پس این الفاظ می‌تونیم به مراد متکلم پی ببریم. اصل کار مباحث الفاظ این قسمته. در قدیم به خاطر اینکه از نظر سند نزدیک به عصر معصوم علیه السلام بودند خیلی قرائن دستشون بود به خاطر همین تمرکزشون بیشتر سمت مباحث الفاظ و دالت و مرادات معصومین علیه السلام می‌رفت.

مگه تو ادبیات روی دلالت کار نمی کنیم؟ اینا رو می خونیم که به فهم مراد متکلم برسیم دیگه. یه سوالیه؟ مباحث الفاظ چه ارتباطی به ادبیات داره؟ همه ی مباحثی که در الفاظ هست به طور عام مربوط به زبان عربیه. ولی اینجا ما با حیثی از الفاظ کار داریم، غیر از اون حیثی که تو ادبیات باهاش کار داریم. همون که در تقسیم مباحث گفتند؛ به تقسیم مباحث الفاظ می پردازیم، به مدالیل و ظواهر الفاظ می پردازیم، - التی تقع فی طریق الاستنباط - ، این طریق استنباط چیه؟ ما روی مباحث الفاظ کار می کنیم از حیث قانونی. متکلم علاوه بر مقام تکلم در مقام قانون گذاری هم هست. فقه و اصول به جنبه ی احکام و دستورات دین کار داره. کلام متکلم در مقام قانون گذاری یک اقتضائاتی داره. یک مباحث ویژه ای داره. اون جاش تو مباحث الفاظ علم اصوله. قدیم بیشتر مباحث اصول مربوط به الفاظ بود ولی تقریبا بعد از شیخ انصاری - ایشون که برای حدود ۲۵۰ سال پیشه تمرکزش رو گذاشت روی مباحث بعد از الفاظ - اندازه ی این مباحث از نظر حجم تغییر کرد. بعد از ایشون شاگردشون آخوند خراسانی صاحب کفایه، مباحث الفاظ رو تو کفایه - که الموجز هم بنابر کفایه چیده شده - رسما دو بخش کرد.

مباحث الفاظ از این امر ثالث شروع می شه، تا امر ثانی عشر. تا اینجا ۱۰ تا مقدمه هست که آیت الله سبحانی فرمودند اینها مقدمه ی کل اصوله ولی همون دوتا امر اول مقدمه ی اصوله و بقیه اش مقدمه ی الفاظه. که تقریبا نصب الموجز رو شامل می شه. ترم اول الفاظ و ترم دوم مباحث غیر الفاظه. تو اصول مظفر هم تقریبا همینطوره.

اینجا یه نکته ی مهم وجود داره. اون بحث اصلی که مباحث الفاظ مهم و کاربردی، مباحث آخرشه. اون مباحثی که خیلی فوق العاده کاربردی تو فقه هست مقصد رابع **(فی العموم و الخصوص)** و خامسه **(فی مطلق و مقید)**. قدم به قدم با اینها کار دارید.

یه روایت دارید عامّه یا روایت دارید خاصه، یه آیه دارید خاصه یه روایت دارید عامه ... همینجوری. یا مطلق و مقید.

تو نهج البلاغه تاکید شده که تا عام و خاص و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ... رو شناسید نمی تونید وارد تفسیر و فهم دین بشید. مشکل اینه که این مباحث هم تو الموجز و هم تو اصول مظفر می افته تو آخر ترم. غالب اساتید عام و خاص و مطلق و مقید رو درس نمی دن! این مشکلی شده که بحثی به این مهمی تو اصول مظفر تقریبا خونده نمی شه. تو الموجز هم می افته تو آخر ترم اول و سریع پیش می رن. رسائل اصلا باب الفاظ نداره، تو کفایه هم چنین مشکلی وجود داره.

چرا آخوند خراسانی و آقای سبحانی یه سری مباحث رو جدا کردند و به عنوان مقدمه قرار دادند (امر ثالث و امر ثانی عشر) بعد وارد اصل می شنند که می شه مقصد اول فی الاوامر.

این به خاطر اینه که مباحث الفاظ یه سری مباحثی داره که خیلی دور از فقهه، تقریباً خیلی کم کاربرد داره و بیایم سریع تر و مقدماتی تر بهش بپردازیم و بریم سر اصل مطالب که مفاهیم و ... هست. متأسفانه اینا رو آوردن که کمتر به جوانبش بپردازند - البته خیلی جوانب هم داره - ولی فی طریق الاستنباط نیست. این مباحث کلیه به درد ادبیات می خوره به درد تفسیر می خوره به درد خیلی جاها می خوره ولی وظیفه ی اصول نیست. ولی چون اول ترمه مفصل به این اولاً می پردازن. با این که نسبت به اون عام و خاص و ... اهمیت نداره. ما سعی می کنیم این اوایل که مقدماته رو یه خورده سریع تر پیش بریم. اوامر، مفاهیم و نواهی رو هم اونجاهایی که اهمیت کمتر تو استنباط داره رو سریع تر پیش بریم، به جاش عموم و خصوص و مطلق و مقید رو بیشتر پیش بریم و یه سری مباحثی که تو اصول مظفر هست و غالباً خونده نمی شه ولی مهمه رو اشاره یا تبیین اولیه بکنیم.

در تلخیص کتاب الموجز هم مباحث اولیه که کم اهمیت تره کمتر تلخیص شده و مطالب پر اهمیت تر مثل عموم و خصوص و مطلق و مقید بیشتر تلخیص شده. ما در دوران تحصیل به صورت جدا با یک استادی این مباحث رو خوندم. خیلی مباحث مهم و کاربردی داره. خلاصه باید فکری براش بکنید. مقصد رابع که العموم و الخصوص هست تو کتاب حاضر حدود ۱۲ صفحه هست در صورتی که تو چاپ ۷۶ تقریباً ۴۰ صفحه هست. مفاهیم اینجا تقریباً ۳۰ صفحه هست تو چاپ ۷۶ حدود ۴۰ صفحه هست. این عدم توازن جاهای دیگه هم هست.

این مباحث مقدماتی خیلی ارتباط مستقیم با فقاقت و واقع شدن در طریق استنباط ندارند، اینا در واقع یه مقدمه چینی هایی برای اصل بحث هستند. کاربرد مستقیم مباحث اصول توی فقهه. ولی یه وظیفه و کاربرد غیر مستقیم هم داره. ارتباطاتی با منطق، ادبیات و تفسیر داره. تو منطق یه باب داریم به اسم باب الفاظ. منطق قرار بود خادم برای همه ی علوم باشه. یه بخشی از اون مباحث عام توی منطق ارتباط تنگاتنگ با مباحث الفاظ تو اصول داره. کار عمیق تو فقه رو اصول اثر می ذاره و برعکس. که اینها رو فقه موثر نیست تو جاهای دیگه موثره. مثلاً بحث دلالت التزامی خیلی مهمه. این بحث رو تو منطق مرور کنید.

کاربرد اصول در علم منطق:

تو منطق گفتیم منطق مطلوب از نگاه ما منطق صدراپی اصولیه. چرا؟ چون یه سری مباحث منطق هست که تو منطق اسلامی تو دل منطق رشد نکرده بلکه تو علم اصول رشد کرده و خیلی ربط مستقیم به اصول نداره ولی به درد منطق می خوره. بحث های مربوط به وضع، دلالت و ... این مطلب در رابطه با رابطه منطق با اصول.

کاربرد اصول در علوم ادبی:

علم دوم مرتبط با اصول، علوم ادبیه. حالا می ریم سراغ کاربرد مباحث الفاظ اصول تو ادبیات. علوم ادبی مثل لغت و صرف و نحو و بلاغت. یه سری مباحث الفاظ اصول هست که خیلی به درد ادبیات می خوره. اصلاً یه رویکردی بین ادیبان ما پیش اومده - یک بخشی از مباحث الفاظ در ادبیات در تحلیل ادبی کاربرد داره، تو روش تحصیل ادبیات بیان کردیم که یک رویکرد در ادبیات رویکرد تحلیلیه که بیشتر در میان اصولیونی که سراغ ادبیات میان وجود داره. مثلاً آیا یکی از سوالات ادبیات این نیست که دقیقاً موضوع له اسم اشاره، موصولات، حروف و ... چیه؟ فرق حرف و اسم چیه؟ - که کاربرد در فقه نداره ولی تو اصول پرورش پیدا می کنه. تو بلاغتش هم هست. تعریف حقیقت و مجاز، اشتراک و ترادف و ... یا حقیقت شرعیه بحثیه مرتبط با لغت.

کاربرد اصول در تفسیر:

علم اصول برای تفسیر نوشته نشد ولی مباحث الفاظ خیلی توش کاربرد داره و تنه به فقه می زنه، علم تفسیره این از اون جاهاییه که اینو یه خورده پررنگ کنیم و مباحث الفاظ رو با این رویکرد پیش بریم. اکثر مباحث الفاظ اصول به درد تفسیر می خوره. حتی کتاب هایی نوشته شده به اسم کاربرد اصول در تفسیر. این نزدیکی به خاطر شباهت فقه و تفسیره. چه تفسیر آیات چه تفسیر روایات. در تفسیر و فقه دنبال مراد متکلم هستیم. در فقه با یک حیث خاص تری، که مباحث قانونی هست دنبال مراد متکلم هستیم. هیمن امر تاسع؛ استعمال مشترک فی اکثر من معنی، یکی از مبانیه که خیلی تو تفسیر به درد می خوره. یه سری از بحث ها هست مثل همین بحث که تو فقه، تو طریق استنباط، اونقدر مستقیم و مهم نیست و به عنوان مقدمه قرار گرفته. ما همونطور که مفصل به اصول فقه پرداختیم به اصول تفسیر پرداختیم. ما تفسیر نوشتیم ولی نیومدیم قواعد تفسیر و روش تفسیر ایجاد کنیم. خیلی از بزرگان معتقدند که باید یه علمی به نام علم تفسیر متن - هر متنی - به معنای عام، و علم تفسیر متون دینی، اعم از قرآن و روایات به معنای خاص، ایجاد بشه. اینجا هم مثل اصول که قواعد عامی برای فقه داره قواعد عامی برای تفسیر ایجاد کنند. حالا اسمشو هرچی می خوان بذارن، روش تفسیر، مبانی تفسیر، اصول تفسیر. یکدفعه این علم

ایجاد نمی شه، نیاز به یه فرایند تاریخی داره. یه عده از بزرگان می گن که همین مباحثی که تو اصول، مثل مباحث الفاظ داریم یه بار بیایم با رویکرد تفسیری اینا رو پیش ببریم.

یک کتاب جدی که نوشته شده، نظریه ی تفسیر متن، آقای واعظی چاپ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. سعی کردند همه ی مباحث مربوط به تفسیر به معنای عام، و حتی به معنای خاصش رو یه جا جمع کنند.

اصول فقه، مباحث الفاظ و قواعد تفسیر متن، رحیم نوبهار، استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، چاپ بنیاد حقوقی میزان.

اکثر مباحث الفاظ اصول رقابت جدی با چند دسته از علوم غربی داره. یه دسته مباحث زبان شناسی و نشانه شناسی و ... است. زبان شناسی غربی مباحث و مبانی مفصل داره، خیلی از مباحثی که اینجا داریم رقیب این مباحثه. متأسفانه می گیم اینا بدرد فقه نمی خوره بعد می بینیم مباحث **زبان‌شناسی** تو علوم غربی وجود داره می گیم اینا هم خوب کار کردند اینا رو بگیریم، در صورتی که همه اینها در متون ما بود، غافل از این که خیلی از این مباحث ریشه ی نسبی گرایانه داره که تو تفسیر متون ما رو دچار مشکل می کنه.

یکی دیگه از علوم غربی که مطرحه علم **هرمونوتیک** هست. هرمونوتیک اصلاً تو علوم غربی علم تفسیر متنه. با همون مبانی نسبی گرایانه ی غربی.

یکی دیگه از علوم غربی که مباحث الفاظ اصول در تقابل با اونه علم **حقوق** و مبانی حقوق توی غربه. این ها جزو علوم انسانی غربه دیگه. تو دانشگاه های ما اساتید اینا رو خوندن، از طرفی ما تو حوزه ادعا داریم تو مباحث تفسیری و الفاظ اصولیمون مباحث رقیبشو داریم و باعث شده. این کشمکش تو دانشگاه ها پررنگه.

مباحث متعددی تو حقوق مطرحه، خیلی کتاب توسط حقوقدان هامون نوشته شده که سعی کردند بگن مباحث الفاظ ما خوب نیست و مباحث غربی بهتره، بعضیا برعکس. رویکردها مختلفه. یکی از این کتاب ها **اصول فقه کاربردی**ه. که سعی کرده کاربردشو تو حقوق نشون بده. سه جلدیه.

الامر الثالث: الوضع

وضع، دلالت و استعمال سه محور اصلی مباحث از امر ثالث تا ثانی عشر هستند. وضع یعنی برای یه معنایی که در ذهن هست یه لفظی قرار داده می شه یعنی یه لفظی وضع می شه. دلالت یعنی چی؟ حالا که این لفظ برای این معنا وضع شد، از این به بعد که این لفظ رو به کار می بریم دلالت بر اون معنا داره. استعمال یعنی به کار بردن این لفظ به غرض دلالت بر اون معنایی که اون لفظ براش وضع شده. این سه تا به هم پیوسته هست ولی عین هم نیست.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۱۶؛ عمق بحث وضع

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

برای وضع دوتا تعریف آورده که تعریف اول شامل وضع تعینیه، این تعریف مشهور و تعریف امامه، تعریف دوم هم تعریف آخوند توی کفایه است. ظاهراً تعریف اول - [که فقط شامل وضع تعینیه] - ناقصه. و تعریف دوم که شامل وضع تعینی و تعینیه کاملتره ولی تعریف مختار تعریف اوله. یه جایی که ایشون خوب پرداخته و می شه گفت که نظرات ایشونه کتاب المبسوطه. برای نزدیک شدن به فضای نظر ایشون و فضای مدرسه ی قم یه سری ارجاعات می دیم. تعریف امام ره هم همون تعریف اوله که تو کتاب تهذیب که تقریر آیت الله سبحانی از درس ایشون هست اومده. امام ره اصلاً وضع تعینی رو وضع نمی دونه. ولی آقای سبحانی تعینی رو وضع می دونه و تو کتاب

مبسوط ص ۶۳ سه تا اشکال به تعریف آخوند می گیره. نتیجه ی اول اینکه ایشون نظر اول رو که نظر اکثر و نظر امام ره هست رو قبول داره و نظر آخوند رو اصلا قبول نداره. ایشون می گه که در مقام تعریف تعینی نیستیم و فقط داریم تعیینی رو تعریف می کنیم. ولی امام ره می فرمایند که وضع تعینی اصلا وضع نیست.

چرا ایشون بحث رو با دلالت شروع می کنه؟ «إِنَّ دَلَالَةَ الْأَلْفَاظِ عَلَى مَعَانِيهَا دَلَالَةٌ لَفْظِيَّةٌ وَضَعِيَّةٌ وَ...»

ایشون داره سعی می کنه یه فایده ی آموزشی ارائه بده. شهید صدر هم با دلالت شروع می کنه. خیلی ها با دلالت شروع می کنند بعد وضع رو تعریف می کنند. عرض کردم که توی مباحث الفاظ با سه تا هویت مواجهید که نسبت اینها خیلی وقتا خلط می شه و مهمه. وضع، دلالت، استعمال. ریشه ای تر از همه وضع هست. اگه وضع نباشه نه دلالتی است و نه استعمال. هدف غایی دلالت. زبان برای این درست شد که من می خوام یه معنا رو که تو ذهن منه به وسیله ی لفظ به ذهن شما منتقل کنم. تو منطق هم بود. دلالت اون غایتیه که می خوام بهش برسیم. چرا گفته دلالت لفظی وضعی؟ باید می گفت وضعیه لفظیه. با لفظیه غیر لفظیه (نمادها و ...) رو خارج کنه و با لفظیه عقلیه و طبعیه رو خارج کنه. چرا بر عکس گفته؟

جعل اللفظ في مقابل المعنى و تعیینه للدلالة علیه.

این واو برای چیه؟ تو تعریف وضع نظرات زیادی وجود داره. به طور اجمال تو تعریف وضع چند دسته نظر وجود داره. آقای سبحانی تو مبسوط ص ۶۲-۶۳ می گه دو دسته نظر اصلی وجود داره. یه دسته نظراتیه که می گه وضع هویت جعلی و اعتباری و به یه اصطلاح مواضعه داره. یه دسته نظر دیگه وجود داره که معروفترینش تعریف وضع به تعهد هست. نظریه ی تعهد، آقای خویی. تعهدی از سوی متکلم با مخاطب که من وقتی این لفظ رو به کار می برم اون معنا رو اراده می کنم. دسته ی اول خودشون چنتا تقریر دارند. یه تقریر حضرت امام ره، یکی تقریر علامه طباطبائی، یه تقریر شهید صدر، تقریر مرحوم اصفهانی، آقای سبحانی و ... اینها اعتباری بودن رو می پذیرند ولی تقریرشون فرق داره.

آیت الله اراکی اصول فقه نوین، درس خارجشون، جلد ۱ ص ۱۰۷ این نظراتو آورده.

اول که می گه «جعل اللفظ فی مقابل المعنی» می خواد بگه من تو دسته نظریات جعل و اعتبار هستم و نظریه ی تعهد رو قبول ندارم. حالا با «تعیینه للدلالة علیه» می گه که من تو دسته نظریات اعتبار اینو قبول دارم و نظرات دیگه رو قبول ندارم. مثلاً یکی از نظرات نظر شهید صدره. واو تفسیر نیست. اصل تمرکز روی لامٍ للدلالة است، لام غایته، دلالتی که هویت وضع رو می سازه. «تعیینه للدلالة علیه» عبارت اُخری تعریفه. بعد از آخوند خیلی به این مباحث پرداخته شد. قدما بیشتر تمرکزشون به جای وضع روی استعماله. جفتشون دلالت براشون مهمه.

وقتی از وضع می گید کار به اصل زبان دارید کار به مقام استفاده از اون وضع، قرائن استفاده از اون وضع، کی داره اینو استفاده می کنه، نداریم. وضع به اصطلاح «لو لقرینه» است. وضع اصل زبانه. ولی تو استعمال، پای کسی وسط می آد که لفظ رو استفاده کرده، پای مخاطب و ... و غرض و مقام وسط میاد. چرا قدما بیشتر استعمال محور پیش می رفتن؟ چون دغدغه شون پیدا کردن مراد متکلم خاص (آیات و روایات) هست. آیات و روایات پر از قرینه هست. مثلاً درباره ی لفظ صلاه، بیایم ببینیم کی اینو وضع کرده، چجوری وضع کرده، حقیقت وضعش چیه؟ و ... همه ی اینا مقدمه هست برای اینکه ببینیم صلاه که قرآن استعمال کرده، معصومین علیه السلام استعمال کردند تو اون فضای خاص، این چه مباحثی رو در بر می گیره؟ فرق اساسیش تو قرینه است. وضع کاری به قرینه نداره. ولی استعمال می گه بگو کی استعمال کرده؟ قرائنی که آورده چیه؟ تا بگم مرادش چیه. تو صفحات اولیه ی الذریعه ی سید مرتضی که جزو اولین کتابای اصولی شیعه هست، می بینید که همش درباره ی استعمال خاص و قرائن و اینا کار کرده. این به این معنی نیست که وضع بی اهمیتیه ولی محور شدن وضع و کنار زدن مباحث استعمال، این یکی از مشکلات جدیه. این ها به شدت کاربردی نه تو فقه بلکه تو مباحث زبان شناسی. انقدر پرداختن به وضع متناسب با کاربردهای واقعی در فقه نیست. بلکه متناسب با کاربردهای غیر مستقیمه. مباحث زبان شناسی و ...

بحثای لغت خیلی مهمه. بحثای لغت هم بر پایه ی وضعه که هم وضعو بدونیم و هم بر پایه ی مباحث قرائنه. مشکل اینه که بحث قرائن که جا داشت تو کتابای اصولی بهش پرداخته بشه بهش نپرداختن و به طور گسترده به وضع پرداختند. این عدم توازن یکی از مشکلاته. این مسئله ضرر هم زده و تو فهم متن مشکلاتی ایجاد کرده.

خلاصه اون چیزی که حضرت آقا می گه؛ اصول معتدل و قوی و واقعی. یکی از مصداقش اینجاست. درسته این مباحث تو زبانشناسی خوبه و کاربرد داره ولی باید ناظر به نیازهای واقعی فقه باشه، در اون حد متعادلش پیش بره. تعریف آخوند تعریف مشکل داریه. متاخرین بهش اشکال کردند. و یک تغییر رویکرد از استعمال محوری به سمت وضع محوری بعد آخوند پیش اومد.

تعریف آخوند: نحو اختصاص اللفظ بالمعنی و ارتباط خاص بینهما ناشیء من تخصیصه به تارة، ویسمی بالوضع التعیننی و کثرة استعماله آخری ویسمی بالوضع التعیننی. یکی از اشکال هایی که تقریبا همه ی مدرسه ی قم (حضرت امام ره، علامه طباطبائی، آیت الله بروجردی، خود آقای سبحانی) اینو گفتن؛ این نحو اختصاص اصلا حقیقت وضع نیست، بلکه نتیجه ی وضعه. این هویت وضع نیست.

اشکال دیگه اینه، یک بار گفته شد «ناشیء من تخصیصه» یک بار هم گفته شد «من کثرة استعماله»، این حالت سوم نداره؟ ما اگه با مبنای خود آخوند پیش بیایم «نحو اختصاص ...» منحصر در این دو حالت؟ یعنی این نحو اختصاص یا ناشی از تخصیصه یا ناشی از کثرت استعماله؟ گفتن این می تونه حالت سومی هم داشته باشه. می تونه استعمال به داعی وضع باشه.

نکته ی مهم اینه که تعریف آخوند یه دقت داره، هویت وضع تعیننی رو تخصیص لفظ به معنی می دونه و هویت وضع تعیننی رو کثرت استعمال می دونه. بعضی از اصولیون من جمله مرحوم مظفر هم تو اصولش و هم تو منطقش، تعیننی و تعیننی رو تو مباحث الفاظ، ذیل منقول تعیننی و تعیننی رو آورده. تعیننی رو کثرت استعمال یک لفظ در معنای مجازی می دونه. تا اینکه اون معنای مجازی غلبه می کنه بر معنای حقیقی. مجاز مشهور. یعنی پشتوانه ی تعیننی مجاز بوده. آخوند حرفی از مجاز نزد. عام گفت و گفت در اثر کثرت استعمال است. مثلا تشبیه یه فردی به شیر که در اثر استعمال زیاد بشه گفتن شیر. یه وقتایی یه معنای حقیقی کثرت پیدا می کنه. مدینه النبی یک استعمال حقیقی بوده که در اثر کثرت استعمال شده غلبه پیدا کرد. تو وضع تعیننی و تعیننی یک اختلافی بین حضرت امام ره و علامه وجود داره.

برای وضع تعیننی یه پرونده داشته باشید.

علامه طباطبائی در حاشیه بر کفایه در ۶ صفحه به مباحث وضع پرداختند. تو ص ۱۹ ؛ گفتن که وضع اکثر الفاظ غیر از اعلام شخصیه تعینی هست. امام ره گفتند که تعینی اصلاً وضع نیست. تو مدرسه ی قم بحث وضع از یه جهت خاص یه اهمیتی پیدا کرده. که بر می گرده به یکی از ویژگی های مدرسه ی قم؛ که اصول علم اعتباری هست. این بحث تو علامه و حضرت امام ره خیلی پررنگه.

یک ارتباطی بین بحث وضع و بحث اعتبار وجود داره. بحث وضع یه بحث خاص جزئییه توی الفاظ، بحث اعتباری بودن اصول بحثی کلیه مربوط کل علم اصول. این ارتباط یک مصداق خیلی واضح و شفاف از بحث کلان و کلی اعتباره. همین باعث شده امام ره و علامه از این نظر بحث وضع براشون مهم بشه. و به این بهانه کلاً فرایند اعتبار رو سعی کردند تو بحث وضع برسوند. از این جهت علامه و امام مشترکند. البته تقریر علامه برای اعتبار با دیگران متفاوته. آیت الله سیستانی که اصول رو نوشتن با بحث اعتبار شروع کردند. پس این بحث وضع یه اهمیتی خاص تو مدرسه ی قم پیدا کرده.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۱۷؛ اقسام وضع

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

برای بررسی فنی یک تعریف چیکار باید بکنیم؟ قضاوت درباره ی تعاریف وضع، یک بحث مبانی رو می طلبه.

طبق این بیان که تعاریف علم اصول تعاریفیه مربوط به مفاهیم اعتباری، تعاریف های حقیقی و تکوینی نیست، این تعاریف ها هم منطق خاص خودش رو می طلبه. شما برای اینکه بدونید

چجوری باید یه چیزی رو تعریف کنید، یه چیزی تعریفش درسته یا نه، نیاز به قواعدی دارید که قبلاً تو منطق خوندید. اما یه مشکل دارید. اون اینه که فضای مباحث تصورات و تعاریف علم منطق غالباً ناظر به علوم حقیقی و تکوینی است. اونجا تاکید می کردیم که نیاز به یه بحث های تکمیلی در منطق داریم به اسم **منطق اعتباریات**، یا منطق صدرايي اصولی. می گفتیم تو اصول می خواهید به چیزهایی برسید که تعریفشون کنید که اینجا تو منطق قالبای کلان تعریف اعتباری رو نخوندید. این یه ضعف پشتوانه ای داره. اونم ضعف تو منطق اعتباریاته. اگر منطق اعتباریات رو کار می کردید - نه با اون تقریری که بعضی از گروه های معاصر می گن، غرق شدن توی اعتباریات و می گن هرچی درسته نظر علامه و امام ره توی فلسفه و اصوله، اینا راه به جایی نمی بره - ، منطق غالباً ناظر به فلسفه و علوم حقیقی نوشته شده، ما باید جنبه هایی از منطق که ناظر به علوم اعتباری (به معنای عام کلمه)، از جمله علم اصول هست رو روی قالب هاش کار کنیم. که تعریف فنی در علوم تکوینی و غیرحقیقی چیست؟ خلاصش اینه که بر محور غرضه. همون که گفتیم علوم حقیقی موضوع محوره، علوم اعتباری غرض محور، تو تعریفاش هم غرض محور می شه. حالا این غرض محوری تبدیل شده به «للدلالة»، گفتیم لام، لام غایت و غرضه. یا تو مبسوط فرموده بودند «بداعی انتقال»، داعی، غرض، هدف، پایه اش روی همون منطق اعتباریاته.

تو کتاب جواهر الاصول - مبسوط ترین تقریر درس امام ره - ص ۸۵ تو چند سطر توضیح داده که امام ره وضع تعین رو وضع نمی دونه. بلکه هویت استعمال داره. تعیینی و تعینی دو قسم از یک حقیقت نیست. تعیینی استعمال، کثرت استعمال و جا افتادنش. تو همونجا امام ره می گن که ربط اعتباری لفظ و معنا، اختصاص لفظ و معنا دو قسمه، این ربط یک هویت وضع دارد و یکی هویت استعمال دارد. اون که هویت وضع دارد تعیینی و اون که هویت استعمال دارد تعیینی است. ایشان می خواد به تفاوت هویت این دو بپردازه. این مخالف نظر علامه هست که اکثر وضع ها رو تعیینی می دونند. علامه طی فرایندی یک تصویر طبیعی از وضع می کنه. به این صورت که اینها دونه دونه و به مرور زمان وضع شدند.

اون چیزی که تو مدرسه ی قم برای وضع مهمه همون دغدغه هست که هویت اعتباری رو بتونیم تو وضع درس بدیم. امام ره تاکید دارند که مقوم وضع اون جاییه که، کسی یه چیزی رو وضع کنه که «مَنْ لَهُ شَأْنِيَّةُ الْوَضْعِ» باشه، مثلاً کسی اومد اسم فرزند شما رو گذاشت علی می گیم شما

چیکاره ای که وضع کردی؟ یعنی هویت مسائل اعتباری قوامش به اون معتبر هست. واضع باید شأنیت وضع داشته باشه. جاعل باید شأنیت جعل داشته باشه.

یک بحثی مطرح شد که «الفاظ وضع شده برای ارواح معنایی»، که از طرف اهل معرفت و بزرگان اهل معنا نقل می شه. مخصوص حضرت امام ره و علامه طباطبائی خیلی روی این تاکید دارند. علامه تو ابتدای المیزان تو مقدمه به این موضوع می پردازند. بعد تو تفسیرش خیلی از این استفاده می کنه. این ارواح معانی چیکاره است بحث مهمیه. امام ره هم یه کتاب دارند به اسم مصباح الهدایه درباره ی مباحث معرفتی است، امام ره می گن یه حدیث داریم که «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً»، امام ره می فرمایند به جان خودم فکر کردن روی اینکه الفاظ وضع شده برای ارواح معانی، مصداق این حدیث شریفه. انقدر براشون مهمه. خب جای این بحث کجا است؟ این جزو عناوینیه که جزو فقه المعارفه. ما به وضع و تعریفش پرداختیم. اون می شه پرداختن به موضوع له. تو اصول بحث شده ولی نه زیاد.

بحث به سه طریق تقسیم می شه. یکی به حسب مناشیء وضع (تعیننی و تعیننی)، یکی به حسب معنا، یکی هم به حسب لفظ. این یه بحث ساده ایه که غالباً سخت نوشته می شه. تقسیم وضع به حسب معنا. تو قدما اصلاً این بحث نیست. بر اساس بررسی که کردیم ظاهراً اولین کسی که این بحثو آورده صاحب معالم بوده، حدود قرن ده. ایشون هم لابه لای یکی از بحث ها (استثنی) اینو میاره که یه مسئله ای رو حل کنه. بعداً صاحب کفایه اون بحثی رو که لا به لای بحثا بوده رو میاره اول اصول. حدود ۲۰۰ سال پیش. اینطوری که اینجا (الموجز) هست به سبک صاحب کفایه گرفته شده. اصل بحث بر می گرده به بحثی که ادبیات مطرح بود. تو ادبیات کنکاش می کنند که حرف چیه، اسم چیه؟ فعل چیه؟ توی حرف، تحلیل حرف و اینکه حروف یعنی چی؟ احساس می شه اینها معنا نداره ولی نمی تونه نباشه. می گن حرف معنای مستقلی نداره. اومدن اینو تحلیل کردن. امام علی علیه السلام به ابوالاسود دوئلی فرمودند: اسم و فعل رو توضیح دادند بعد فرمودند «الحرف یفید معناً فی غیره»، این یفید معناً فی غیره یعنی چی؟ تو فضای ادبیات شیعی این بیان حضرت پررنگ شد، خلاصه بحث حرف داغ شد. تو ادبیات و تاحدی تو اصول. مثلاً تفتازانی و می رسید شریف به این پرداختند. چون علمای ما هم ادیب بودند هم منطقی بودند هم اصولی بودند و... این دغدغه ها سرایت می کرد. این دغدغه بود که حرف چطوری وضع شده. خب

درباره درخت این درخت دیده شده و وضع شده. برای حرف چه اتفاقی افتاده چون برای حرف تصور مستقلی وجود ندارد. این دغدغه گسترش پیدا کرده به اسماء مبنی. چون اسماء مبنی شباهت مدنی به حروف دارد. تو سیوطی آورده یکی از شباهت های اسماء شباهت های معنوی است. شباهت معنوی اسم به حرف این است که اسم متضمن معنایی از معانی حروف باشد. (متضمناً معناً من المعانی الحروف) چه برای اون معنی از معنای حروف که حرف هم وضع شده باشه چه نشده باشه. (سواءً وُضع لذلك المعنى حرفاً أم لا)، یعنی یه سری معنای تو عربی هست که برای معنی حرفی هست اما لفظی متناظر با اون نداریم. یعنی اسمی که متضمن معنای حرفیه که برای اون حرف لفظی وضع شده. (كما فى متى ... و بُنِيتَ لَتَضُمَّنَهَا). متی اسم هست و مبنی شده به خاطر تضمن متی إن شرطیه را. اگه متی شرطیه باشد متضمن إن شرطیه است، اگر استفهامی باشد متضمن «أ» استفهام است. دوم اسمی است که متضمن معنای حرفیه که برای اون معنای حرفی، لفظی وضع نشده. (كما فى هنا). «هنا» اسم اشاره است. (فإنها اسمٌ و بنيت لتضمناها معنى الإشارة)، اشاره یه معنای حرفیه، که می تونست براش یه حرف وضع بشه ولی وضع نشد. اما هنا متضمن اون معنا هست. کل ضمائر، اسم اشاره، موصولات، اسماء شرط توشون شباهت معنوی بود. حالا این متضمّن یعنی چی؟ از اینجا بحث شروع می شه. این متضمّن یعنی دلالت تضمّنی. این یه نکته ی دقیق تو منطق داره. مثلاً ضمیر «هو»، ترجمه ی تفصیلی اش می شه؛ مفرد مذكر غائب. «هو» مفردش اسمی هست، اما غائبش همون معنای حرفیه هست. یا تو «أنت» مخاطب معنی حرفیه هست. غائب معنی حرفیه. من باید باشم یکی دیگه یه جای دیگه باشه، نسبت من با اون می شه غائب. این تو کفایه اومد تو یه دسته بندی. از همین دسته بندی ها شروع شد ولی به یه دسته بندی کلی ختم شد. یه دسته از وضع ها وضع عادیّه. مثلاً به یک فردی خدا دختر می ده و اسمش رو می ذاره فاطمه. این یه وضع عادیّه برای یک مورد جزئی. یه دسته وضع ها کلیه. مثلاً وقتی به درخت می گن درخت آیا منظور یه درخت خاصه؟ اینم طبیعیه. یه جا هست غیر طبیعی می شه مثل حرف. حالا که می خواستن طبیعی و غیر طبیعی بودن وضع رو توضیح بدن تبدیل شده به این بحث.

تقسیم وضع به حسب معنا (تصور)

تقریر راحتش اینه. وقتی یک واضع می‌خواد یک لفظ رو وضع کنه باید دو تا چیز رو تصور کنه. هم لفظ رو تصور کنه هم معنا رو تصور کنه تا بتونه اون لفظ رو برای اون معنا وضع کنه. گفتن لفظ چندتا حالت داره؟ معنا چنتا حالت داره؟ تقسیم وضع به حسب معنا شد این چهارتا، تقسیم وضع به حسب لفظ شد تقسیم بندی بعدی. وقتی یک واضعی می‌خواد وضع کنه هم معنا و هم لفظ رو تصور کنه. وقی واضع برای وضع، معنا را تصور می‌کنه، دو حالت پیش می‌آد، یا معنا کلی هست یا جزئی. و وقتی وضع می‌کنه باز دو حالت پیش می‌آد. یا برای اون معنایی که تصور کرده بود وضع می‌کنه یا برای یک حالت متفاوتی؟ در واقع اینجا دو تا چیز داریم. معنای تصور شده قبل از وضع، یه معنایی که بعد از وضع اون لفظ براش وضع شده. مثلاً درخت رو فرض کردیم، بعد از وضع هم لفظ رو برای همین معنی وضع کنیم. این حالت طبیعییه. خود این هم دو حالت داره. یا این معنای ملحوظ جزئی، (مثلاً لفظ فاطمه رو برای اسم فرزند خودمون در نظر بگیریم) یا یک معنای کلی (درخت کلی رو تصور کنیم و لفظ را هم مطابق آن به کار ببریم). حالت اول؛ وضع خاص، موضوع له خاص. حالت دوم؛ وضع عام موضوع له عام. دو حالت غیر طبیعییه. یه وقت یه چیز جزئی تصور می‌کنیم ولی برای یک کلی اسم گذاشتیم. یه بار کلی رو تصور کردم و برا جزئی اون اسم گذاشتم.

بهتر بود اینطوری به کار می‌بردن: مثلاً: ۱- المعنی الملحوظ خاص و الموضوع له الخاص.

اینجا به جای معنای ملحوظ از اصطلاح وضع استفاده کرده که ذهن طلبه رو به هم می‌ریزه. این یه اصطلاح خاصه از وضع. اصطلاح وضع اینجا یه مشترک لفظیه. اصلاً از معانی که از وضع خوندیم نیست. اینجا مراد از اصطلاح وضع معنای ملحوظ قبل وضع هست. وضع خاص، موضوع له خاص، یعنی اون معنا که قبل از وضع لحاظ کردی جزئی است.

متن

مشکل حروف اینه که جزئی و شخصی اند چون وابسته به طرفین هستند. ما حرف کلی نداریم. مثلاً: سرت من البصره الی الکوفه. حرف معنای مستقل نداره. یا می‌گن حرف توی جمله معنا پیدا می‌کنه. یعنی تا استعمال خاص نشه نمی‌تونید سیر رو تصور کنید (در مثال بالا) در هر مثال

معنای «مِن» فرق می‌کند. همش بر می‌گردد به هویت جزئی حرف. نمی‌شه برای هر کدوم دونه دونه تصور کرد، میایم یک کلی به عنوان ابتداء تصور می‌کنیم، این ابتداء یک اسمه. برای اینکه بشه تصور کرد. نمی‌شه یک «مِن» مستقل تصور کرد. در مقام تصور باید یک حالت اسمی تصور کنیم ولی می‌خوایم برای حالت حرفی یه چیزی وضع کنیم. پس معنای ملحوظ غیر موضوع له است. اینجا باید قبل از وضع معنا رو تصور کنیم، نمی‌شه معنای حرفی رو تصور کرد، اینو باید به صورت اسمی مستقل تصور کنیم. و باید به صورت کلی تصور کنیم. خود این کلی موضوع له نیست بلکه مصداق‌های این کلی موضوع له هست.

معانی حرفیه همون حرف نیست. حرف اون معانی حرفیه ای است که یه حرف هم براش داریم. معانی حرفیه عام هست یا براش لفظی وضع شده (حروف) یا براش لفظی وضع نشده (مثل اشاره، غائب، خطاب).

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۱۸؛ ادامه بحث اقسام وضع

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

اگه بخوایم یه خلاصه مفهومی از تقسیم وضع داشته باشیم؛ دغدغه‌ی اصلی وضع به حسب معنا چیه؟ یه وقتایی خیلی طبیعی اون معنایی که واضع تصور کرده لفظ هم برای اون معنا می‌ذاره. یه وقتایی غیر طبیعی می‌شه. یعنی واضع یه معنایی رو تصور کرده ولی به دلایلی نمی‌تونه لفظ رو به ازای همون معنا بذاره بلکه به ازای یه چیزی مرتبط با اون می‌ذاره. خلاصه؛ نسبت اون معنایی که واضع حین وضع تصور کرده با اون معنایی که لفظ رو برای اون می‌ذاره چی می‌شه؟ واضع یک معنا تصور می‌کنه یه لفظ تصور می‌کنه و لفظ رو وضع می‌کنه برای اون معنی. همیشه اینجوری نیست که لفظی که تصور شده رو راحت بذاریم برای اون معنا. گاهی به خاطر مشکلاتی

که معنا داره نمی شه اون لفظ رو براش وضع کنیم. سوال اینه که آیا واضع لفظ را برای همون معنایی که حین وضع تصور کرد وضع کرد؟ یا برای چیزی که مرتبط با اون معنا هست وضع کرد؟ نسبت بین معنا حین وضع (معنای ملحوظ) و معنایی که پس از وضع لفظ برایش قرار داده شده (موضوع له). مقایسه ی معنای پیش از وضع و معنای پس از وضع. در حالت طبیعی معنای ملحوظ همان موضوع له است. ولی در حالت غیر طبیعی موضوع له معنای ملحوظ نیست. بلکه چیزی مرتبط با معنای ملحوظ است. اینکه چه ربطی با معنای ملحوظ داره و چرا اینجوری شد دغدغه ی این تقسیمه. مورد سوم که وضع عام و موضوع له خاص است، به طور مرسوم وضع حروف رو برای این حالت مثال می زنند. یه مشکلی هست تو حروف که وقتی یه معنایی رو تصور کردیم لفظ رو هم برای همون معنا بذاریم. حرف مشکلی داره. مثلاً در «فی»، تا میای معنای «فی» رو تصور کنی، کلی و اسمی تصور می کنید. می گیم ظرفیت ولی خود این ظرفیت معنای اسمی هست. معنای کلی «فی» ظرفیته. معنای خودش چیه؟ باید نشون داد. لذا مجبوریم معنای اسمی رو تصور کنیم ولی «فی» رو برای حالت حرفی اون اسم گذاشته.

در همه ی این مثال هایی که تو کتاب آورده شده اختلاف شده. آیا حرف جزو قسم سوم هست؟ یا نیست؟ غالباً گفتن مثال اینجا هست. امام ره هم اینو گفته. درباره اسم اشاره و ... تفصیلش تو کتابای دیگه اومده. این نوع مباحث خیلی به درد استنباط در فقه نمی خوره. ولی به درد مباحث نحوی می خوره. اینکه موضوع له اسم اشاره، ضمائر، حروف، موصولات و .. چیه، اینا بحثای ادبیه. جاش تو اصول نیست. یه سری از علمای شیعه صد سال دویست سال اخیر این نوع موضوعات رو بردن تو ادبیات بحث کردن. این که فعل زمان داره یا نه، این بحث تو ادبیات نیست تو اصوله. خیلی از این بحثا مستقیم ربطی به اصول نداره. غالباً مدرسه ی قم نسبت به این نوع بحث ها منتقده. از آقای بروجردی و حائری و امام ره و آقای سبحانی و مقام معظم رهبری و ... به این مباحث منتقدند و می گن اصول متورم شده و از آلیتش خارج شده. انتقادها غالباً تو مباحث الفاظ هست و غالباً هم توی بحث های مقدمه. وضع، اقسام وضع و... به خصوص این معانی حرفیه است. بعضی وقتا این مباحث در تقریرهای دروس خارج حدود یک جلد شده. ایرادی نداره ولی در استنباط فایده ای نداره. بلکه برای بحث های ادبی فایده داره. چون قرار بود اصول حالت آلی برای فقه باشه و کاربرد اخص براش داشته باشه، این بزرگان به این مباحث منتقدند.

حالت چهارم اینه که معنای پیش از وضع با معنای پس از وضع متفاوت. عده ی کمی به این مورد قائل اند از جمله امام ره.

مرحوم حائری یزدی، حضرت امام ره و آقای سبحانی قائل به امکان حالت چهارم هستند. حتی وقوعش. مثلا در اختراعات جدید که شخص مخترع لفظ رو برای یک جزء وضع می کنه. جزئی که هنوز کلی براش نداریم. .

سوال است از مشهور که قسم ثالث و رابع هر دو غیر طبیعی اند، چطور در قسم ثالث قائل به امکان هستید و در قسم رابع قائل به امتناع؟ وجهش اینه که می گویند در قسم ثالث چون عام می تونه حکایت از خاص بکنه (امکان داره). بحث وقوعش یک بحث دیگه ایه.

خلاصه ی ثالث و رابع اینه: عام صلاحیت داره که آئینه باشه و نشون بده مصادیقی رو که واقع می شن تحت عام رو. خاص ضیق و جزئیه صلاحیت نشون دادن عام رو نداره. عام رو تصور کنی می تونی برای خاصش لفظ بذاری ولی اگه خاص رو تصور کنی نمی تونی برای عامش لفظ بذاری. این بیان مشهور بود.

امام ره و آقای سبحانی که اینو قبول ندارند چی می گن؟ می گن ثالث و رابع دقیقا مثل همه. اگه بخوای استدلالی کنی که بگی اینا نمی شه، جفتش نمی شه. اگه بخوای استدلال کنی که می شه، جفتش می شه. این بزرگواران می گن هر دوش امکان داره، حالا مصداقش چیه بحث دیگه ایه. به مشهور می گن چرا شما تمرکز کردین رو حکایت؟ یه جا می گین حکایت می تونه بکنه یه جا می گین نمی تونه حکایت بکنه. آقای سبحانی تو مبسوط ص ۷۱ آورده. امام ره هم تو همه ی آثارش داره. امام ره می گن کسایی که ثالث رو گفتن امکان داره ولی رابع رو گفتن ممکن نیست شیوه ی تفکر واحد نداشتند. اگر با رویکرد عقلی وارد شدی ثالث و رابع محال می شه و اگر با رویکرد عقلایی و اعتباری وارد شدی ثالث و رابع ممکن می شه. امام ره می گن جفتش ممکنه. امام ره تفکیک می کنه بین حکایت و انتقال. انگار خود لفظ دارای یه هویت واقعی تکوینی داره.

تو الموجز دنبال تقریر مدرسه قم هستیم. اینجا بحث حکایت معنا نیست که بگیم می شود یا نمی شود. اینجا بحث انتقال انسانه. ذهن انسان تو فضای اعتبار دنبال یه بهانه ای می گرده یه چیزی ببینه منتقل بشه به یه چیز دیگه. مثال به متر می زنند. کسی که یه تیکه آهن رو دیده گفته این

یک متره. یه مصداق خارجی رو تصور کرد، وضع و معنای پیش از وضع خاص بود، ولی وضع کرد برای عام، یعنی هر چیزی که به این اندازه باشد. یا مثال اختراع. تو فضای اعتبار ما دنبال یه چیزی می گردیم که منتقل بشویم، چه تو ثالث و چه تو رابع ما منتقل می شویم.

بررسی متن

تقسیم وضع به حسب لفظ موضوع

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۱۹؛ دلالت تصویری و تصدیقی - حقیقت و مجاز

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

یه کاری که بهتر بود تو الموجز انجام می شد ولی انجام نشد - به طبع کفایه ی آخوند انجام نشد - مباحث مربوط به هم یه جای می اومد. مثلاً همه ی مباحث وضع یه جا می اومد. گفتیم بین وضع و استعمال و دلالت، دلالت محوره. آیت الله اراکی تو کتاب اصول فقه نوین که تقریر درس خارجشونه همین کار رو کردن. دلالت رو محور قرار دادند. گفتن دلالت دوتا رکن داره. و مباحث وضع و استعمال رو حولش جمع کردند. اگر همچین کاری می شد برای شروع اصول بهتر بود. همه ی مباحث وضع یه جا جمع می شد. همه ی مباحث استعمال یه جا جمع می شد. همه ی مباحث دلالت هم یه جا جمع می شد. بحث امر ثالث درباره وضعه، امر رابع درباره دلالت، امر خامس و سادس درباره ی حقیقت و مجازه که بحث مربوط به استعماله. امر سابع اصول لفظیه مربوط به دلالت. این به هم ریختگی وجود داره. سعی می کنیم مباحث رو منسجم تر بگیم.

یه سری بحث های هست که قدما آوردن و برای فقه کاربردی ولی اینجا نیومده. یکی از بحث های اینه که ما چجوری به موضوع له یک لفظ برسیم. موضوع له الفاضی که در فقه اومده. مثلاً لفظ صعید که موضوع لهش چیه؟ اولش باید تو لغت باشه ولی اونجا نیست. تو فقه نیاز به موضوع له همه ی الفاظ اون باب رو بدونیم. مثلاً فرایند استنباط معنای موضوع له از معاجم مختلف لغت رو تو علم لغت بهش نمی پردازند. حالا نپرداختند، ما که می خواهیم یه علمی داشته باشیم برای ورود به فقه بیایم اینجا بهش پردازیم.

امر رابع: تقسیم دلالت به تصویری و تصدیقی

دغدغه ی این تقسیم اینه که وقتی متکلم یه لفظی رو استعمال می کنه برای اون کسی که می شنوه دو حالت وجود داره، یه موقع می شنوه و ذهنش منتقل می شه به یه سری از معانی، یه وقتی ذهنش منتقل می شه به علاوه اینکه می گه آیا مراد متکلم هم همین معنای بوده؟ به حالت اول می گن تصویری و به حالت دوم می گن تصدیقی.

بررسی متن

امر خامس: حقیقت و مجاز

علم اصول علمیه که از همه ی اصول برای رسیدن به هدفش استفاده می کنه. روح حاکم بر اصول اینطوری که اگر مبحثی تو یه علمی بهش پرداخته شده باشه استفاده می کنه او اگه نپرداخته باشه خودش بهش می پردازه.

این بحث رو تو بلاغت خوندید. چند نکته اینجا وجود داره.

اینجا حقیقت و مجاز صفت استعمال قرار گرفته. مشهور حقیقت و معنا را صفت لفظ می گیرند. در جواهر البلاغه این ها رو صفت برای استعمال گرفته - متأثر از اصولیون - استعمال کار گوینده است. این استعماله حقیقی است یا مجازی.

مجاز تقسیم می شد به مجاز عقلی (مجاز در اسناد) و مجاز لغوی. در مجاز لغوی حقیقت و مجاز رو صفت لفظ قرار می دهد.

در تعریف مجاز لغوی - در جواهر البلاغه - قید فی اصطلاح مخاطب داره. اینجا کتاب با این دقت نیاورد.

بحث در تعریف دقیق هویت و حقیقت مجازه. مشهور بلاغیون و اکثر اصولیون اینو قبول دارند و که اطلاق لفظ، استعمال لفظ و اراده غیر ما وضع له، یعنی بحث رو بردن بین نسبت لفظ و معنا. ولی این بحثی که می خوایم وارد بشیم می گه که بحث رو نسبت لفظ و معنا نیست. بحث سر معنا و مصداق است. (مدرسه قم غالباً). مثلاً تو مثال اسد، مشهور می گن لفظ اسد یک بار در معنای حقیقی به کار می ره یک بار در معنای مجازی، اما نظر مدرسه قم اینه که لفظ است، چه حقیقت و مجاز، همان معنای حقیقی رو داره که همون حیوان مفترس هست. یک جا مصداق مصداق حقیقی معنا است یک جا مصداق، مصداق ادعایی است. یعنی متکلم ادعا کرده این شخص مصداقی از مصادیق معنای اسد است.

این ریشه داره تو بیان سکاکی تو مفتاح که اونم ریشه داره تو دلایل الاعجاز عبدالقاهر. سکاکی قسم سوم مفتاح العلومشو بر اساس دلایل الاعجاز عبدالقاهر نوشت. این تحلیل از مجاز رو سکاکی برای استعاره به کار برد. قول مدرسه ی قم تعمیم یافته قول سکاکیه. سکاکی فقط برای استعاره به کار برد. اولین با آقای محمد رضا مسجد شاهی اصفهانی که استاد امام ره بودند در وقایه الاذهان این بیان رو آوردند. امام ره و علامه طباطبائی و آیه الله بروجردی هم همین قول رو می گن. لذا این قول یه قول جا افتاده تو مدرسه قم شد. آیت الله سبحانی هم همین قول رو آورده.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۲۰؛ تعمیق و روش استدلال مباحث مجاز

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

آبه مناسبت سالروز شهادت امام سجاد علیه السلام؛ متأسفانه ائمه ی بعد از پنج تن، کمتر از جهت تاریخی و تحلیل زندگیشون و سیره ی اخلاقی و علمی و سیاسی شون توجه شده به ویژه حضرت سجاد علیه السلام که شهادت ایشون و کیفیت شهادت ایشون حتی در تاریخ هم مورد غفلت واقع شده. که حتی بعضیا انکار هم می کنند. شاید این بهانه ی خوبی باشه که یک کار مطالعاتی جدی

روی سیره ی سیاسی و اجتماعی و اخلاقی ائمه ی از امام سجاد علیه السلام به بعد انجام بشه که غالباً مورد غفلت واقع می شه. تحلیل شرایط دوران پس از امام حسین علیه السلام خیلی سخت می شه. تا قبل از اون یه جبهه ی حق بود و یه جبهه ی باطل. اما بعد از اون جنبش حسنیان و قیام فرزندان امام حسن علیه السلام که در بعضی جاها با فرزندان امام حسین علیه السلام که ائمه باشند اصطکاک پیدا می کنه. این یه جنبه ی سختیشه. یه جنبه ی سختیش اینه که بنی عباس که روی کار اومدن خودشون رو محب اهل بیت علیه السلام و خاندان رسالت می دونستند. یکی دیگه اختلافات درونی شاگردان خاص اهل بیت علیه السلام هست. مخصوصاً بعد از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بعضی اختلافات روشی، علمی سلوکی پیدا می کنند تا یه وقتی همدیگه رو نفی و تکفیر می کنند.]

ادامه ی بحث حقیقت و مجاز

مشهور می گن ما سه تا عالم داریم. عالم زبان، عالم ذهن و عالم خارج. به عبارت دیگه لفظ، مفهوم و مصداق. لفظ دلالت بر معنا یا مفهومی می کنه، اون معنا و مفهوم هم حاکی از مصداقه. اینا تو بحثای منطقی دیدین.

مشهور حقیقت و مجاز رو روی لفظ و معنا بردن. یعنی می گن یه لفظه ولی دو معنا. یک بار معنای موضوع له که حقیقت باشد، یک بار معنای غیر موضوع له که مجاز باشد. تعریف آقای سبحانی و اساتید ایشون روی معنا و مصداقه. یعنی یه لفظ یه معنا ولی دو دسته مصداق. یک دسته مصداق های حقیقی برای آن معنا. یک دسته مصداق های ادعایی یا مجازی. مشهور می گن اسد رو که استفاده می کنی یک بار شیر معنای حقیقیه، یک بار رجل شجاعه. دوتا معنای مختلفه. اما آقای سبحانی و اساتید ایشون می گن لفظ اسد یه معنا داره همون معنای موضوع له، حیوان مفترس، با دو دسته مصداق یک دسته مصداق حقیقی دارد یک دسته مصداق ادعایی دارد. یعنی اون فرد ادعا کرده این مصداق مصداق هایی از شیر است.

بررسی متن

اگر حقیقت و مجاز رو برای لفظ به کار ببریم نمی‌تونیم این حرفا رو اینجا بزنیم. نمی‌تونیم صفت لفظ (معنا) قرار بدیم. ولی می‌تونیم صفت استعمال قرار بدیم. لفظ یکی است معنا هم یکی است. ولی استعمال یکی حقیقی و یکی مجازی است.

اینجا - ص ۱۷ الموجز - که آقای سبحانی نظر امام ره رو میارن عمدا این کار رو می‌کنند. این نظر نظر علامه و آیت الله بروجردی و آیت الله خویی هم هست. ریشه‌ی این نظر به نظرات آقای مسجد شاهی استاد امام ره صاحب وقایع الالذهان بر می‌گردد. ایشان از شاگردان آخوند خراسانی. از یه خاندان اصولی قویه که مباحث جالبی هم تو الفاظ داره.

ما با چه روشی می‌خوایم استدلال کنیم، قضاوت کنیم که تحلیل مشهور درسته یا تحلیل امام ره و مدرسه قم کلا؟ این خیلی مهمه. یه بحث کلی هست که اصلا **روش استدلال در علم اصول چیست؟** یا روش استدلال در علوم چیست؟ با چه روشی باید اشکال کنید و ...

شما تا حالا با استدلال‌های برهانی آشنا بودید ولی با ورود به علم اصول می‌خواید روش استدلال در علوم غیر برهانی رو یاد بگیرید. یکی از کارهایی که تو علم اصول باید دنبالش باشید، جدای از این که مسائل علم اصول و مطالبش چیه، اقول چیه، اختلافات چیه، باید دنبال این باشید که چطور می‌شود در علم اصول استدلال کرد؟ بگیم این قول درسته یا اون قول؟ منطق خوندید؟ ریاضی یا بعضیا فلسفه خونید. با روش‌های استدلال عقلی آشنایی دارید. ولی تو علوم غیر برهانی استدلال چجوریه؟ ادبیات یه جای مهمیه که باید با این درگیر می‌شدید. که مثلا استدلال تو نحو چطوریه که ما بخوایم بین دو قول یکی رو انتخاب کنیم چجوریه؟ معمولا می‌گفتن عرب استعمال کرده. ما می‌خوایم ببینیم چرا؟ تو علوم غیر برهانی پایه‌ی استدلال همینه. تو بلاغت چی؟ مثلا می‌خوای استدلال کنی تحلیل مشهور درسته یا سکاکی؟ تو ادبیات می‌گفتن **استعمال** ولی تو بلاغت یه چیز دیگه می‌گفتن. اینجا می‌گفتن **ذوق سلیم یا طبع** لازم داره. اگر خب توضیح داده بودند می‌دید که این ذوق سلیم خودش روش داره. تو اصول روش استدلال چجوریه؟ یه سری از مسائالش زیاده. به طور خیلی کلی می‌تونیم بگیم ملاک تو اصول **عرف** هست ولی اصول مباحث الفاظ داره. مباحث حجج داره. مباحث عقلی داره. یه سری مباحث داریم که سنخش بلاغته یا جا سنخش عقلیه. و ... کسی که بخواد تو اصول استدلال کنه باید انسان جامع و قوی باشه. بلد باشه استدلال تو موطن‌های مختلف چگونه است.

اینجا - ص ۱۷ الموجز - سنخ مباحث بلاغیه و استدلال بر اساس ذوق سلیمه. حسب وجدان که ایشون می گن همون حسب ذوق سلیمه. این توضیح داره که به صورت جدی باید تو بلاغت پیگیریش می کردید. یه دور اصول رو که خوندید می شه جلساتی گذاشت که روش و منابع استدلال در اصول چیست؟ این اون چیزاییه که بعضی از بزرگان چند سال وارد این مسائل می شن. بعضیا می گن اینا مسائل اصول نیست بلکه فلسفه ی اصوله. اینا تقدم زمانی نداره. آقای سبحانی چرا مثال شعری آورد؟ چون ذوق خودشو توی شعر نشون می ده. تو بلاغت گاهی چند صفحه توضیح برای یه مثال میارن این برای اینه که تو به اون مقام برسی تا بتونی تحلیل بلاغی بکنی. اینجا جای استدلال عقلی نیست. بلکه بر پایه ی استدلال بلاغی بر مبنای ذوق سلیم است.

علم اصول هر چیزی که قراره تو مسیر استنباط به درد بخوره. لذا سنخ های مختلف داره چون از چندین علم استفاده می کنه. باید بگیریم **اصول فرا روش است** یعنی مقید به یه روش خاص نیست.

شبيه همین بحث هم تو علم کلام هست.

تو بحث وضع اختلافاتی بود. اونجا روش استدلال چیه؟ علامه می گفت اکثر وضع ها تعینیه، از طرف دیگه می گفت اکثر وضع ها خاص خاصه. امام ره می گفت تعینی اصلا وضع نیست. کثرت استعماله. هویت وضع نداره. از اون طرف قشم رابع رو ممکن و واقع شده می دونست. خیلی اختلافات بود دیگه. ولی اگه شما روش استدلال تو اونجا رو بلد باشی همه ی این اقوال رو جمع می کنی. و می بینی نوع ورود و خروج امام ره و علامه و غالب مدرسه ی قم یه فضا است. روش استدلال تو وضع و اقسام وضع و اینا درسته اختلاف تعابیر دارند ولی همشون می گن باید با توجه به واقعیت اجتماعی و تاریخی وضع یک زبان باشه. یعنی علامه که به این نتایج می رسه از همین می ره، امام ره هم که به اون نتایج می رسه از همین مسیر می ره. استدلال تو این مباحث که مربوط به فلسفه ی زبان و چگونگی شکل گیری یک زبانه، مربوط به تولید و تولد یک زبانه باید با توجه به واقعیت اجتماعی و تاریخی باشه. هم علامه و هم امام ره اینجوری پیش می رن به خلاف مدرسه ی نجف که یه وقتایی عقلی پیش می رن یه وقتایی جور دیگه. مثلاً برای وضع درخت در زندگی های اولیه، طبق نظر علامه ابتدا خاص خاص بوده. یه لفظی برای یک درخت وضع شده

بوده. تدریجاً عام شده. این دقیقاً روح همون کاریه که امام ره می گه قسم چهارم ممکنه. این بحث مرتبط با روح معانی می شه. نوع ورود و خروجی که توجه به واقعیت های اجتماعی وضع، اعتبار، قرارداد داره. یعنی یه وضع و قرارداد تو واقعیت اجتماعی سیاسی چجوری شکل می گیره؟

مطلب بعدی اینکه حضرت علامه هم همین قول رو داره. اساس استدلالشون هم بر اساس همین ذوق هست. می گن وقتی شما وقتی می خوای به رجل شجاع بگی اسد، بلیغ تر اینه که اراده ی حیوان مفترس رو بکنی. این شدید تر از اینه که معنا رو عوض بکنی. علامه یه استفاده ی خاص از تحلیل بحث مجاز می کنه. عرض کردیم ایشون یه تقریر خاص از اعتباریات داره. این تقریر خاص از مجاز در مدرسه ی قم یکی از پایه های اون تقریر خاص علامه از اعتباریاته. اینطور نیست که هر کسی که این بحث از مجاز رو قبول داره تقریر خاص علامه از اعتباریات رو هم قبول داره، ولی ایشون از این تقریر در اعتباریات استفاده کردند. در نگاه علامه این تقریر خاص از مجاز خیلی مهمه چون تو تقریر خاصشون از اعتباریات اثر می ذاره و اون تعبیر خاص از اعتباریات رو علامه تو خیلی از جاها استفاده می کنند تو کلام تو اصول و حتی تو تفسیر.

مطلب سوم؛ حالا کدوم حرف و تقریر درسته؟ به نظر اینجور می رسه. سکاکی این حرف رو فقط تو استعاره زد. صاحب وقایه الالذهان اومد تو همه ی مجازها زد. این حرف تو استعاره خیلی درسته ولی تو همه ی مجازا همه جا درست نیست واقعا. تو مثال رقبه به یه انسان می گیم رقبه. یعنی آن انسان مصداق ادعایی گردن است. اصل اینکه این تحلیل از مجاز در استعاره درسته شکی درش نیست. اما در مجاز های دیگه مثال به مثال متفاوت. مثل همین مثال گردن. ملاکش چیه؟ کجاها این تحلیل گسترش پیدا می کنه؟ ملاکش ذوق و طبعه. یعنی اگه جایی این تحلیل **مصدق ادعایی** رو انجام دادیم دیدیم بلیغه و زیبا است این درسته ولی اگر این برقرار نشد نباید اصرار کنیم در همه ی مجازها و همه ی مصداق های مجازها حتما این تحلیل درسته. درباره علاقه های مجاز هم همینو می گفتن. می گفتند آیا منحصر در این علاقه ها هست یا نیست؟ قدما غالباً می گن که این ملاک ها بالوضعه. یعنی ما باید تعبد کنیم به همین علایق. ولی متاخیرین که غالباً اصولیون هستند تو بلاغت می گفتند این علایق قالبیه، یه وقت این علایق هست ولی طبع نمی پسندن، اینجا به صرف اینکه علاقه هست نباید بگی مجاز درسته، یه وقتی این علایق نیست ولی طبع می پسندن، یعنی ملاک تام چیست؟ ذوق و طبع نه این وضع و علاقات و اینها.

تو کتابای اصولی به بحث حقیقت و مجاز مفصل پرداخته شده. به خلاف وضع و اقسام وضع که پراکنده و کوتاه.

کتاب نهاییه علامه حلی مفصل ترین کتاب اصولی شیعه که همه چیزو توش آورده قبل از اخباری گریه. حتی قبل از وحید بهبهانی. حدود ۷۰ ص به مجاز پرداخته. همش اصولی نیست. بعضیش علوم قرآنی و ... اینها در مباحث قدما اثرات فقهی داشته.

یه کتاب هست، ترجمه ی یکی از اعراب معاصره، خواستگاه های اختلاف در فقه مذاهب، ترجمه حسین صابری، چاپ آستان قدس رضوی. در این کتاب گفته چی می شه فقه های مذاهب اختلاف در فتاوا پیدا می کنند. گفته یه پایه اش تو اصوله یه پایه اش تو حدیثه. ذیل مباحث اصولی پرداخته. گفته که مباحث حقیقت و مجاز یه سری ثمرات فقهی تو نظرات قدما داشته.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۲۱؛ علامات حقیقت و مجاز

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

بحث علائم حقیقت و مجاز در ادامه ی بحث حقیقت و مجازه. این بحث دوتا تقریر داره که خیلی باهم متفاوته. طبق یه تقریر این بحث بحث کم فایده و کم کاربردی می شه که مدرسه ی نجف به این سمت می ره. یه تقریر دیگه هم هست که شاید کمتر به سمتش رفتن ولی حداقل می شه این تقریر رو داشت و این بحث رو پر فایده و پر کاربرد کرد. اجمالاً این دوتا تقریر رو عرض می کنم. مطالب امر سادس رو می خونیم که فضاش یکپارچه دستتون بیاد. بعد در عمق تفاوت این دوتا تقریر و اون تقریری که این بحث رو خیلی کاربردی می کنه و به نظر می آد آقای سبحانی به همین سمت گرایش داره رو عرض می کنیم.

تقریر مرسوم؛ ما بحث حقیقت و مجاز رو خونددیم. فرض کنید یه لفظی در یه معنایی استعمال بشه. یا این استعمال حقیقیه یا مجازی. یا یقین داریم حقیقیه. یا یقین داریم مجازی. یا شک داریم که استعمال حقیقیه یا مجازی. وقتی شک داریم چیکار باید بکنیم که بفهمیم این استعمال حقیقیه یا مجازی؟ اصولیون یه سری علامات، نشانه ها بهش پرداختند که اگه شک پیش آمد حکم کنی که حقیقه. بعضی علامات هم هست که حکم کنی که مجازی.

بررسی متن

چرا تقریر اول (تقریر مرسوم) خیلی کاربردی نیست؟ این تقریر اول، تقریر مرسوم از این بحثه که مدرسه نجف غالباً گرایش به این تقریر داره. از آقای خویی و آقا ضیاء و ... تصریح کردند که این بحث خیلی کاربرد نداره. ما هم می گیم با این تقریر این بزرگواران چندان کاربرد نداره. هر چند مفصل بهش پرداختند.

اینجا گفته «فی معنی معین»، خب اگه معنی برای ما مشخص باشه چه فرقی داره بفهمیم استعمال حقیقیه یا مجازی. اگه معنای معین این باشه خب این تقریر خیلی کاربرد نداره چون مراد متکلم مشخصه.

یه جور دیگه هم می شه تقریر کرد. یه پله بریم عقب تر. ما چجوری می خواهیم به معنای موضوع^۱ له برسیم. روش رسیدن به معنا که معنای این لفظ چیست. مثلاً مخطبتین در قرآن. چطور باید بفهمیم موضوع^۲ لهش چیه بعد ببینیم در معنای خودش به کار رفته یا نرفته. قدم اول که موضوع^۳ له الفاظ چیست با چه روشیه. متن رو می خونیم. سعی می کنیم این بحث رو بازتقریر کنیم همونطور که بعضیا این کار رو انجام دادن.

کشف موضوع^۴ له الفاظ. وقتی معنای یک لفظ رو نمی دونیم به لغت رجوع می کنیم. لغت نامه ها رو جمع می کنیم و به صورت اجتهادی یه معنا ازش در میاریم. این یه کاره. کار دیگه اینه که جستجو کنیم ببینیم مثلاً مخطبتین تو کدوم آیات کدوم روایات و حتی تو کدوم اشعار عرب استعمال شده. یعنی سعی می کنیم از استعمالاتی که توی فضای نزول هست توی فرهنگ زبانی قرآن هست، از جمع کردن استعمالات مشابه یه معنایی استخراج کنیم. این میشه همون راه سوم.

اِطْرَاد. تقریر دوم فوق العاده کاربردی. فوق العاده توی فقه و ابعاد دین شناسی به درد می خوره. به هر حال ما با آیات و روایاتی برخورد می کنیم که خیلی از کلماتش برای ما مجهولند. به خلاف تقریر مرسوم و تقریر اول که می گه «فی معنی معین». خب شما از کجا می دونی؟ اینو از کجا بفهمیم که یه لفظ که تو آیات قرآن هست تو چه معنایی به کار رفته؟ اینجای کار سخته. وگرنه اگه بدونیم معنای یه لفظ اینه حقیقی بودن یا مجازی بودنش خیلی فایده ای نداره.

تبادر

سوال: حالا عرب ۱۴۰۰ پیش از کجا گیر بیاریم؟ این علامت چه کاربردی برای ما داره؟ جدای از اون اشکال کلی، که اگه ما معنا رو بدونیم، فرقی نداره که استعمالش حقیقی باشه یا مجازی، حتی تو فضای مرسوم هم می شه کاربردی براش پیدا کرد.

یکی اینکه؛ کی گفته ما اهل لسان نیستیم؟ تو مباحث ادبی می گفتن اگه شما کثرت انس داشته باشید با متون دینی یا ادبی خیلی چیزها رو می فهمید که تو حالت عادی نمی شه اونا رو فهمید. این کثرت مطالعه، کثرت تعمق، کثرت مداومت روی الفاظ آیات و روایات. راحت نیست برای هر کسی به دست نییاد ولی یه عده هستند که می گن شمّ ادبی پیدا می کنند. ما فارسی زبانیم، ۱۴۰۰ سال از عصر صدور قرآن دوریم. با اینکه این دوتا مشکل هست ولی برای عده ای ممکنه که تا حدی جووری بشن که انگار توی عصر صدور قرآن زندگی می کنند. از نظر زبانی. هرچه تطبع و مطالعاتی از اون زمان تو حوزه های مختلف - در زمینه های تاریخ، جغرافیا، اشعار عصر صدور قرآن - بیشتر باشه این انس بیشتر می شه. این ریشه اش تو قرینه است. قرائنی تو شخص جمع می شه که وقتی یه آیه خونده می شه منظورشو می فهمید چرا که خیلی چیزا رو حولش می دونید. این یه کاربرد برای تبادر. چه با تقریر مشهور چه با تقریر کاربردی.

کاربرد دیگه؛ کاربرد تو یه سری معانی عام مشترک انسانی. مثلاً مفاد شرط تو عربی ممکنه با خیلی از الفاظ رسونده بشه. در عربی با لو، با إن و ... در فارسی با اگر، در انگلیسی با if، ... ولی هویت معناییش مشترکه. اونم **هویت شرطه**. چیزی نیست که تو این زبان یا تو اون زبان این هویت فرق بکنه. درسته الفاظی که تو زبان های مختلف برای این معنا گذاشته می شه متفاوت. ولی خود تحلیل این هویت معنای شرط که حقیقتش چیست و مجازش چیست، این می تونه در

تبادر یه فارسی زبان از معنای شرط، به دردش بخوره تو تحلیل معنای شرط تو عربی یا یه زبان دیگه. ولی اینکه در عربی چه لفظی برای شرط به کار می رود اون یه بحث جدایی داره.

ایشون این چند مورد رو به عنوان علائم حقیقت و مجاز آورد دیگه، این طبق تقریر مرسوم اسم خوبیه، یعنی ما یک معنای مستعمل فیه داریم، نمی دونیم حقیقته یا مجازه، این علامتشه. اما طبق تقریر کاربردی که ما می خوایم انجام بدیم دیگه لزوماً اسم اینا علائم حقیقت و مجاز نمی شه، می شه علائم وضع، یا بخوایم امروزی بگیم **روش رسیدن به موضوع له الفاظ**. روش کشف معنای الفاظی که نمی دونیم معنانش چیه. کلا موضوع بحث عوض می شه.

صحت حمل و عدم صحت سلب

هر دو یه فضا داره دیگه. اینجام منظور از حمل، حمل معنا بر لفظ منظوره. یعنی شما یه قضیه ی حملیه تشکیل بده. الف ب است.

اسد حیوان مفترس است. اگه این حمل درست بود یعنی حیوان مفترس معنای حقیقی اسد است. یا سلب کن، اسد حیوان مفترس نیست. سلب صحیح نیست، عدم صحت دارد. در ادامه که می گه «کما أنَّ صحه السلب دلیل علی عدم وضعه له» یه بحث جدیدیه. تا اینجا صحبت این بود که چی علامت حقیقت است چی علامت وضع است. اینجا می گه اگه صحت سلب بود، یعنی اون معنا، معنای موضوع له نیست، بلکه معنای مجازیه. مثلاً اگر گفتی اسد حیوان ناطق است. این درست نیست. از این نتیجه می گیریم که معنا حقیقی نیست ولی آیا می شه گفت فقط در معنای مجازیه؟ اگه علایق وجود داشته باشه و طبع بپذیره و... می تونیم بگیم مجازه. اگه علایق مجاز نیست و استعمال غلطه. پس صحت سلب به همراه وجود علایق مجاز، علامت مجاز است. توضیحش اینه که حمل باید اولی باشد حمل شایع به درد ما نمی خوره.

خب حالا طبق تقریر اول چه به درد ما می خوره؟ تو مثال اسد حیوان مفترس است. کی می خواد بفهمه حمل اولی هست یا نیست؟ اصلاً این بحث تو یه فضای دیگه ای مطرح بود. این تقریباً یه بیان فنی از تبادره. تبادر رو که به زبان منطقی در آوردیم شد صحت حمل اولی.

تنصيص اهل لغه

وقتی معنی یه لغتی رو نمی دونیم اولین چیزی که به ذهن ما می رسه اینه که باید بریم لغت نامه ببینیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۲۲؛ اطراد و عمق علائم حقیقت و مجاز

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

بحث حقیقت و مجاز، یکی از موضوعات پر بحث و کمتر پرداخته شده تو تراش اصولیه. معمولاً مدرسه ی نجف به سمت تقریری رفته که خودشون تصریح می کنند که این بحث ها فایده ای نداره. اما تو مدرسه ی قم تقریری از این بحث می شه که بعضی از اساتید می گن این بحث یکی از بحث های رئیسی و مهم اصوله.

تقریر اول و مرسوم می گه که ما می دونیم مراد متکلم و معنای لفظ رو می دونیم، فقط نمی دونیم این معنای حقیقیه یا مجازی. طبق این تقریر بحث کم فایده می شه. شهید صدر تو بحوث و آقای سبحانی تو مبسوط سعی کردند یک ثمره ای برای این بسازند. مسئله اینه که تقریر تو مدرسه ی قم متفاوت می شه.

بررسی متن

اطراد

اطراد تو واژه یعنی رواج و فراگیر بودن. می گن اطراد علامت حقیقت است.

ما به دنبال حقیقت و مجازیم. این بحث می‌خواد بگه وقتی می‌خوای ببینی یک معنایی حقیقیه یا نه، یه راه تنصیص اهل لغته، اما یه وقت می‌گی درسته لغت نامه اینو گفته، ولی برای اینکه معنی دقیق تر و عمیق ترشو در بیاریم مثلاً بریم همه‌ی مشتقات و متناظراتشو تو فضای قرآن و روایات به چه معنایی استعمال شده. اطرادی که اینجا اومده می‌خواد همینو بگه. می‌خواد بگه فنی‌ترین راه همینه. برای دونستن معنی واقعی فقط به لغت اکتفا نکنید. البته می‌شد راحت تر تعریف کرد. منحصرأ بحث افرادِ یک کَلِّی لزوماً نیست که ایشون تو تعریف اینو منحصر کرده. غلط نیست ولی تحلیل ناقصیه. بحث روی حیطه‌ی معنایی یه لفظه. آقای حائری و بعضی‌ها گفتن منظور اینه که در مجالات و مقامات و مواضع متعدد بریم استعمال این لفظ رو بررسی کنیم. بحث فقط روی این نیست که یک مفهوم کلی ای هست، مصادیقی داره ببینیم مفهوم کلی در مصادیقش چگونه استعمال شده. اینم هست چیزای دیگه هم هست. عبارت «بحیثیه خاصه» عبارت به جاییه که می‌خواد مجاز بودن رو خارج کنه. مثلاً ماه رو برای چهره‌ی زیبا به کار می‌بریم. حالا می‌تونیم اینو برای زید و عمر و بکر به کار ببریم؟ وقتی بگیم افراد کَلِّی ممکنه این اشکال به ذهن برسه. که می‌تونیم اینو برای افراد این کلی بگیم. ولی آیا به خونه‌ی زیبا هم می‌گیم ماه؟ به دیوار زیبا هم می‌گیم ماه؟ اینو طبع نمی‌پسند. به هر چیز زیبا نمی‌شه گفت ماه. بهتره به همراه حیثیت خاص اون مواضع و مقامات متعدد رو هم بیاریم.

«مع القطع بعدم كونه موضوعاً لكل واحد علی حده» گفتیم این عبارت رو آورد که مشترک لفظی رو خارج کنه. مگه بحث ما سر مشترک لفظی بود؟ همین شائبه‌ی مشترک لفظی رو تو تبادر هم باید دفع می‌کرد.

تو تبادر هم این شائبه پیش میاد. اونجا گفته «هو سبق المعنی» فرض کنید یه لفظی باشه مشترک لفظی، اگه تو استعمال یه استعمال زودتر بیاد، حالا باید بگیم اون یکی معنا حقیقت نیست؟ پس بهتره همون خطور رو بگیم. سبق انگار اینجوری به نظر می‌رسه که بین معانی مسابقه هست که هر کدوم زودتر رسید حقیقیه.

ص ۱۹ الموجز، پاراگراف دوم؛

اینجا می‌خواد بگه به خاطر شیوعی که این معنا داره و همه از اون یک چیز رو می‌فهمند بعیده که همه‌ی این معانی ریشه در مجاز داشته باشه. حالا اگه کسی بگه بعید هست ولی غیر ممکن

نیست. باید گفت فضای علوم غیر برهانی فضای علوم دقیقه مثل علم منطق نیست. فضای اصول فضای عقلی نیست فضای عقلایی است. فضای عرفه. این دقت رو عرف بهش توجه نداره.

ص ۲۰ الموجز،

برخی نکات ریز در حاشیه کتاب یادداشت شده

کتاب درباره تفسیر بیانی

اعجاز بیانی قرآن، عاشیه عبدالرحمن بنت الشاطی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی. یکی از علمای سرشناس تو اعراب معاصراند. یه فصل روی حروف، یه فصل روی کلمات رفته یه قسمت روی اسلوب.

اصول فقه کاربردی.

جمع بندی؛ اگه بخوایم کل این علائم حقیقت و مجاز رو با تقریر مرسوم استفاده کنیم خیلی فایده ای نداره. اما اگه با تقریر مدرسه ی قم استفاده کنیم تفاوت در کاربردی بودن و نبودن این علائم ریشه در این داره که ما معنا رو بدونیم و بخوایم ببینیم استعمال لفظ حقیقت است یا مجاز یا اینکه معنا رو نمی دونیم می خوایم مراد متکلم رو بدونیم.

نسبت بین این چهار علامت چیه؟ با تقریر دوم می گیم. مثلا با یه واژه در قرآن برخورد می کنیم. اول به لغتنامه رجوع می کنیم. اینجا نیاز به بحث های کاربردی داره. باید به کدوم لغت نامه ها رجوع کنید. باهم فرق دارن ندارن. این العین و صحاح غالبا استعمالات رو آوردن. اما **مقایس و اساس البلاغه** زمخشری غالبا موضوع^۱ له رو آوردن و هدفشون این بوده که معانی حقیقی رو از مجازی جدا کنن. این بحث جا داره صفحه ها دربارش صحبت بشه. این که **چجوری بین لغتنامه ها جمع بندی اجتهادی بکنیم و به معنای موضوع^۲ له الفاظ برسیم.**

مرحله بعد اینکه به **ظرایف معنایی** برسیم. مثلا شکر با حمد چه فرقی داره؟ این از طریق اطّراد میسر می شه. اگه اینا خیلی خوب انجام بشه به حدی می رسیم که تبادل برای شخص شکل می گیره.

انوار الاصول، آیت الله مکارم شیرازی، تقریر درس خارج ایشونه. ببینید همین ابتدا چه عباراتی برای حقیقت و مجاز میارن.

والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ.

جلسه ۲۳: اصول لفظیه و عمق الامر الرابع و الامر السادس

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

لفظہ

اصول

سابع؛

امر

گفته بودیم اینجا به عمق تقسیم دلالت به تصویری و تصدیقی خواهیم پرداخت.

بررسی متن

ایشون گفت دو گونه شک در کلام داریم؛

- شک در معنای موضوع له؛
 - تبادل
 - صحت حمل و عدم صحت سلب
 - إطراد
 - تنصيص اهل لغت
- شک در مراد متکلم؛
 - اصالة الحقيقة
 - اصالة العموم
 - اصالة الإطلاق

- اصالة عدم تقدير
- اصالة الظهور

طبق بیان اینجا اصالة الحقیقه توضیحش شبیه توضیحیه که اول امر سادس دادند. یه تقریر این بود که معنی مراد رو می دونیم ولی معنی موضوع له و حقیقت و مجاز رو نمی دونیم. تقریر عام تر این بود که چه معنی رو بدونیم یا ندونیم، ما بحثمون سر دونستن معنای موضوع له است. این شرط نیست که حتما معنا رو بدونیم. یعنی «فی معنی معین» استعمال شده و ندونیم که اون حقیقتیه یا مجاز. کاربردی اونجا است که ما اصلا نمی دونیم معنا چیه و می خوایم کشف معنای موضوع له کنیم.

تو سیر تاریخی تو بعضی از کتابا این دو مقام (شک در موضوع له و شک در معنای مراد) با هم خلط می شد. یعنی خوب تفکیک نمی کردند که علائم حقیقت و مجاز برای شک در موضوع له هست که نوع اول شک بود یا شک در مراده که شک نوع دوم بود. تو قدما این اصول لفظیه یک جا و شسته و رفته وجود نداشت و اون بحث علائم حقیقت و مجاز وجود داشت و خوب تقریر نمی کردند که منظور ما شک در معنای موضوع له هست نه شک در معنای مراد. این دو گروه علائم نباید باهم خلط بشه.

مثلا همین بحث اصالة الحقیقه رو بعضی از بزرگان تو تراث به عنوان علامات حقیقت و مجاز آوردن. این ریشه در همونه مبنا داره.

علائم حقیقت و مجاز خیلی عامه. جایی که اصلا هیچی از لفظ نمی دونیم نه زمانی که معنا رو می دونیم. مثلا به یه لفظ برخوردیم که هیچی از معنیش نمی دونیم. خب چیکار باید بکنیم. علائم حقیقت و مجاز اومده برای همین. داره روش های رسیدن به موضوع له رو به ما یاد می ده. حتی بعضی از بزرگان ما تو تراث اسم علائم حقیقت و مجاز رو گذاشتن علائم وضع. در برخورد با یک لغت ناشناخته سریع می ریم سراغ لغتنامه. اما تو اصول اومدن دقیق شدن. اینکه رفتن سراغ هر لغتنامه ای به همین راحتی کار درستیه؟ که سریع بریم سر وقت لغتنامه و متن رو سریع ترجمه کنیم بره؟ این باید کجا بحث بشه؟ یه بحث روشی هست. وقتی فقیه تو معنای یک لفظ توی مثلا یه روایت گیر کرد باید چیکار کنه؟ یه راه فقط رفتن سراغ لغتنامه هست. راه های دیگه ای هم

هست. یه راه تبادره، یه راه اطراده و ... بعضیا ۱۲ تا بعضیا تا ۲۰ راه شمردن. بعضیا می گن لغتنامه در صدد جمع آوری استعمالات بوده، دیده اینو عرب استعمال کرده اینکه این استعمال حقیقی بوده یا مجازی کار لغت. این بیان کسانی هست که می گن از راه لغتنامه و تنصیص اهل لغه نمی شه به فهم معنای موضوع له رسید. از طرفی یه عده می گن بعضی لغتنامه ها مثل مقاییس ابن فارس و اساس البلاغه زمخشری برای تشخیص معنای موضوع له نوشته شده. یه راه دیگه راه اطراده.

بحث علائم حقیقت و مجاز اختصاصات اصول شیعه هست اصولیون شیعه به این بحث به صورت جدی پرداختند به خلاف اهل سنت. البته اهل سنت به تو مجاز و اینها پرداخته. ولی اینکه ما چگونه موضوع له رو کشف کنیم شیعه خیلی جدی تر پرداخته. ریشه اش اینه که ما تو احادیث مگه به سادگی به هر حدیثی عمل می کنیم؟ میام بررسی می کنیم ببینیم درسته درست نیست؟ بعضی گفتند همین سخت گیری رو باید تو لغت هم داشته باشیم. مثلا خلیل لغتی رو نقل می کنه از کی نقل می کنه؟ شیخ مفید احتجاج به قول لغوی رو رد می کنه و سید مرتضی می پذیره با این که سید مرتضی شاگرد شیخ مفیده. این بحث داغ می شه. خیلی هم اثر گذاره. سطرهای اول حقیقت و مجاز خوب تقریر نشده. یه جور تقریر شده که انگار یه معنایی هست در صورتی که با جوری تقریر می شد که ما معنای موضوع له یه لغت رو نمی دونیم. بعضی وقتا ما یه کلیتی از یه معنا می دونیم. مثلا برای غنیمت ما اجمالا می دونیم که یه چیزیه که انسان به دست میاره. ولی ظرایف و قیود و ریزه کاری هاشو نمی دونیم. غنیمت هرچیزیه که انسان به دست میاره؟ یا اون چیزیه که انسان فقط تو جنگ به دست میاره؟ وقتی این قیود و ظرایف موضوع له رو به دست میاریم باز هم از طریق راه های علائم حقیقت و مجازه. این از بحث حقیقت و مجاز که تفکیکش خیلی مهم بود.

مطلب اول پیوند بحث (اصول لفظیه) با امر سادس (علائم حقیقت و مجاز) بود. ص ۱۷۵ خط سوم و ص ۱۹۵ خط اول ظهور اشتباه است. آقای سبحانی در الوسیط این رو اصلاح کرده. ظهور مربوط به شک در مراد متکلمه نه موضوع له.

مطلب بعدی ارتباط امر سابع (اصول لفظیه) با امر رابع (تقسیم دلالت به تصویری و تصدیقی) هست.

خلاصه؛ دلالت تصویری مربوط به مقام موضوع^۱ له است. و دلالت تصدیقی مربوط به مراد متکلم. این دوتا مقام رو تفکیک کنید ذهن اصولیتون تو باب الفاظ شکل می گیره. از اول می گفتیم وضع و استعمال و مراد رو جدا کنید. اینجا تمرکز بر تفکیک وضع از مراده.

از جهت رتبی ما اول باید معنای موضوع^۲ له رو بدونیم بعد بریم سراغ مراد متکلم. مثلاً برای روایتی که معنایش رو نمی دونید اول به لغتنامه رجوع می کنید. یعنی به صورت ناخودآگاه مبناتون اینه که قول لغوی حجت است و من می توانم به لغت رجوع کنم. بعد میرید تو متن می بینید این معنای لغوی با توجه به قراین به متن می خوره یا نمی خوره. با همون فرایندی که اصطلاحاً بهش می گن ظهور گیری! یعنی ما دانستیم موضوع^۳ له چیست حالا می خوایم ببینیم کلام در چه چیزی ظهور دارد. یعنی اول دلالت تصویری را دانستیم حالا می ریم سراغ دلالت تصدیقی که چی بگیم؟ که بگیم: فهی دلالت اللفظ علی أنّ المعنی مراد للمتکلم و مقصود^۴ له. این ظهور گیری یه روش و فرایندی داره. بخوایم خلاصه کنیم کل مباحث الفاظ اصول در نهایت به یه چیز می رسه به اینکه مراد متکلم چیست یا به عبارتی کلام متکلم در چه معنایی ظهور دارد.

ص ۱۵ دو سطر آخر؛ «تحصل بالعلم باللغه»، بر طبق آن مبنایی که تنصیص اهل لغت را قبول داریم. این عبارت یک عبارت عامّه. تمام آن طُرُقی که علائم حقیقت و مجاز بود و معنای موضوع^۵ له با آن فهمیده می شد. چه علم لغت به معنای تنصیص اهل لغت، چه علم لغت به معنای تبادر و اطراد و اینو مرحوم مظفر هم تصریح داره، می گه: «أنّ الدلالة الوضعیة هی الدلالة التصوریة».

دலالت تصویری این بود که این معنای لفظه و نمی دونیم مراد متکلم چیه. ولی تو دلالت تصدیقی وقتی می تونی بگی مراد متکلم چیه که یه سری شروط رو داشته باشه. باید متکلم لغت و زبان رو بشناسه. بخواد که یه معنایی رو به ما برسونه. جدی باشه. اون متکلم قرینه ای بر خلاف معنای حقیقی قرار نده. این شرط یه گیری داره. دلالت تصدیقی همونی بود که قرار بود مراد متکلم رو ازش بفهمیم. اعم از این که مراد متکلم حقیقی باشه یا مجازی. یه وقت معنای لفظ حقیقیه و مراد متکلمه یا یه وقت معنای لفظ مجازی و باز هم مراد متکلمه. تو هر دو حالت هم دلالت تصدیقی داره. دلالت تصدیقی حقیقی. دلالت تصدیقی مجازی. این شرط چهارم انگار می خواد بگه که معنای مجازی دلالت تصدیقی نداره و بذار کنار. طبق این شرط یعنی متکلم فقط باید معنای حقیقی اراده کنه؟ نمی تونه معنای مجازی اراده کنه؟ این قطعاً غلطه. اینها عین عبارات مرحوم مظفره. ایشون در ادامه ی این شرط تو ص ۳۷ عبارت «و إلّا کانت دلالة التصدیقیة علی طبق

القرينة المنصوبة» رو میاره. همه می گن مرحوم مظفر هم اینو می گه. ظاهراً اینجا یه سهوی صورت گرفته. یعنی اگر متکلم قرینه ای بر خلاف معنای حقیقی نصب نکند قطعاً معنای حقیقی مراد است. و إلا اگر قرینه نصب کند دلالت تصدیقی طبق قرینه است، یعنی مراد معنای مجازی است.

اصول لفظیه قرار گرفتنش به عنوان امر سابع در اینجا قطعاً اشتباهه. اصول لفظیه خلاصه و چکیده ی کل مباحث الفاظ اصوله. اصلاً اصول لفظیه جزو مسائل اصلی و خیلی مهم مباحث الفاظ اصوله. جاش توی مقدمه نیست. جاش تو متن اصلیه. مرحوم مظفر اولین کسیه که مسائل اصول لفظیه رو جمع بندی کرده، خوب هم جمع بندی کرده ولی متأسفانه آورده تو مقدمه. آقای سبحانی طبق ایشون اینجا آوردن. اجمالاً یه بحثی تو تراث مطرح بوده به اسم تعارض الاحوال. تو معالم هست. به ماخرین که رسیده گفتن بحث کاربردی نیست یا درست نیست، پس بذاریمش کنار. تا رسید به اساتید مرحوم مظفر گفتن درسته صحیح نیست و ظنّی است پس بحث صحیح چیست؟ گفتن بحث اصول لفظیه رو جایگزین اون بحث کنیم. باید تعارض احوال رو تو مقدمه می آوردن و اصول لفظیه اواخر بحث الفاظ می آوردن. چون بحث مقدماتی نیست.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۲۴: اتمام بحث اصول لفظیه

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

اولین جایی که اصول لفظیه یک جا جمع شده و در مقدمه آورده شده توسط مرحوم مظفر بوده. گفتیم مباحث الفاظ اصول جزو مسائل مهم اصوله. مقصد اول که امره، مقصد دوم نهیه، مقصد سوم مفاهیمه، مقصد چهارم عموم و خصوصه، مقصد پنجم مطلق و مقید، که عرض کردیم مقصد

چهارم و پنجم از نظر عملیاتی تو فقه خیلی کاربردی. اصالة العموم تو مقصد رابع (عموم و خصوص) بحث می شه، اصالة الأطلاق تو مقصد خامس (مطلق و مقید) بحث می شه، اصالة العدم التقدير لا به لای مباحث بحث می شه، اصالة الظهور که اساس کل مباحث الفاظ اصوله. اصالة الظهور انقدر عامه.

بررسی متن

اصالة العموم، اصالة الأطلاق، اصالة العدم التقدير. دلیل این ها چیه؟ چرا در این موارد می گیم اگه شک کردیم اصل باید بر این باشه؟ یکی اینکه اصل چیه؟ اصل بر این است یعنی چی؟ شک یعنی چی؟ شک کم یا زیاد یا شک منطقیه؟ یکی اینکه دلیل اینا چیه؟ همه ی اینها تو اصاله الظهور جواب داده می شه.

تو کتاب اصول فقه کاربردی مثال های حقوقی خوبی برای اینا آورده. مثال های قرآنی تو کتاب کاربرد اصول در علم تفسیر هست. برای مثال فقهی آقای ربانی کتاب داره. تو سی دی هم هست. مثال ها رو برای اصل بحث می داریم.

أصالة العدم التقدير

اولی یعنی در شک نباید تقدیر بگیریم. در مثال «و اسئل القرية التي كُنّا فيها» بعضی می گن این نگاه عامیانه به اهل قریه است. بعضیا می گن اگر نگاه معرفتی داشته باشی درسته. بعضی می گن بلاغی معنی بشه.

أصالة الظهور

اول باید بگیم ظهور چیه. اینجا خوب تعریف نکردن. می گن یه کلام یا نصّ در یه معنا است یعنی صد در صد معلومه چیه، قطعی، یا ظهور در یه معنا داره، حد وسطه، یا مجمله، یعنی معلوم نیست چیه، اجمال داره. ظهور یعنی یقین نداری ولی احتمال زیاد می دی که اینه.

اصلا دلیل اینکه باید اخذ کنیم به عموم، به اطلاق، به ظهور دلیلش چیه؟ دلیلش تو عند العقلاء هست. اصل بحث این بود که ما در مقام موضوع له هستیم یا در مقام مراد متکلم. ما می خوایم به مراد متکلم برسیم. مثلا در اصاله الظهور می گیم ۹۰ درصد اینه و ۱۰ درصد هم مراد این نیست، اینجا دوتا بحثه، یه موقع دنبال مراد واقعی متکلم هستیم یه موقع دنبال مراد قانونی متکلم

هستیم. تو اصول دنبال مراد قانونی هستیم. تو تفسیر دنبال مراد واقعی متکلم هستیم. اما اینجا تو اصول بحث ما مراد قانونیه، مراد «عند الاحتجاج» بین متکلم و مخاطبه. **عقلاء عند الاحتجاج** **اخذ به ظهور می کنند.**

مطلب بعدی اینه که اصل یعنی چی؟ یعنی واجب است در مقام احتجاج و مقام قانون اینو بپذیریم. در فضاهای دیگه متفاوت.

یه چیزی داریم به اسم اصول عملیه. آیا لفظ اصل تو این دوجا یکیه؟ یکی نیست. فضای اصل لفظی با فضای اصول عملیه متفاوت.

شک یعنی چی؟

این اصول ها زمانی درسته و حجت دارند که بر گرده به اصله ظهور. مثلا جایی شک داریم که حقیقت است یا مجاز، شک باید انقدر کم باشه اصله حقیقت جاری می شه. یعنی شک انقدر کم باشه که طرف مقابلش به حد ظهور عند العقلاء برسه. ۱۰-۲۰ درصد شک داری که مجاز باشه ولی ۸۰-۹۰ درصد می گی حقیقت، پس عقلاء عند الاحتجاج می گن باید اخذ به ظهور کنی. حالا یه جا ۵۰ درصد احتمال می دی حقیقته اینجا راحت می تونی بگی اصله الحقیقه؟ عقلاء می گن جمله. یا ۸۰ درصد احتمال بدی که مجازه چی؟ باید مجاز رو بگیری.

اون اصول زمانی درستند که به حد ظهور برسند.

کل مباحث اصول می خواد ما رو به مراد قانونی متکلم برسونه. یعنی مرادی که عند الاحتجاج عند العقلاء. چون اصول فقه الاحکام است. به خاطر همین تو ادبیات سال دوم می گفتیم که رویکرد مطلوب حوزی در ادبیات باید رویکرد استظهاری باشه.

اینجا منظور از محاورات، محاورات قانونیه. عند الاحتجاج. «و لم یردع» یعنی چی؟ اینجا فضای خاص قانون شرعی است. ممکن بود شارع بگه در تعاملات با من این اصل ها رو جاری نکن، با این که عقلاء این ها رو در محاوراتشون رعایت می کنند، به هر دلیلی این اصول را رعایت نکن، شارع می تونست این کار رو بکنه، به خاطر مصلحتی بالاتر، حالا شارع این کار را نکرده و ردّ نکرده، یعنی شارع امضاء کرده و این برای ما حجت است.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ.

جلسه ۲۵؛ سطح اشتراک و ترادف

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعن دائم على اعدائهم اجمعين

مباحث اشتراک و ترادف به عنوان مقدمه برای باب الفاظه.

یک بخشی از بحث های مقدماتی الفاظ عام در هر زبانی هست. یه سری از این مباحث مربوط به وضع و موضوع^۱ له بود. یه سری از این مباحث مربوط به مراد متکلم بود. بحث اشتراک و ترادف اولاً و بالذات تو مباحث وضع قرار می گیره. می خواد بگه ما می تونیم یه لفظ داشته باشیم که چنتا موضوع^۲ له داشته باشه یا می تونیم چنتا لفظ داشته باشیم یه موضوع^۳ له داشته باشه؟ این بحث تبدیل به امر تاسع می شه. استعمال مشترک فی اکثر من معنی. این دو بحث به هم مرتبطه. اون بحث در مقام استعمال و مراد متکلمه.

منظور از اشتراک، اشتراکه لفظیه. اولین بار تو باب الفاظ منطق باهاش برخورد کردید. بحث اصولیش تو امر تاسع هست. تمرکز بحث روی اشتراکه. این که تو اشتراک واضع یه لفظ رو برای چنتا معنا وضع کرده باشه، یا چنتا واضع یه لفظ رو برای چنتا معنا وضع کرده باشن، یا برای یه معنا لفظ وضع کردن ولی به مرور زمان معنای دیگه هم پیدا کرده. این حالت های مختلف یکم ذهن رو درگیر می کنه که چجوری می شه توی یه زبان مشترک لفظی پیش میاد.

این بحث به بحث مفصلی توی تراث اصول مخصوص اهل سنت بوده، ثانیاً تو باب الفاظ منطق و ثالثاً تو تفسیر مطرح بوده. شیعه اینکه چقدر و چه حجمی از این مباحث رو وارد اصول کنه به مقدار تو کتابای مختلف متفاوت. پیشینه ی این بحث رو تو سه جای گفته شده می تونید پیگیری کنید. اهل سنت هر چی تو منطق بود رو آوردن توی اصول تکرار کردن. باید ببینیم چه حدی از اینها قرار تو فقاقت بدرد بخوره. به سوال اینه که آیا تو هر زبانی مشترک لفظی یا مترادف داریم یا نه؟ به سوال اینه که آیا تو زبان عربی اشتراک و مترادف داریم یا نه؟ به سوال اینه که آیا توی قرآن اشتراک لفظی یا مترادف استفاده شده است یا نه؟

بعضیا می گن امکان نداره اشتراک و مترادف تو به زبانی باشه! چون باعث اشتباه تو زبان می شه. جوابشم واضحه. واضع زبان که به نفر نبوده. زبان در گذر زمان شکل گرفته. تو زبان عربی هم غالباً مصداق داره و واقع شده. آقای مصطفوی مؤلف التحقیق، مشترک لفظی و مترادف رو نفی می کنند. مثال معروفشم عین برای اشتراک و انسان و بشر برای مترادفه.

صاحب التحقیق که نفی می کنه می گه که لفظای مختلف معانی مختلف دارند و هیچ دو لفظی نیست که معانی مشترک داشته باشند. شاید بشه در حیطه ی قرآن دربارش بحث کرد ولی تو زبان عربی نمی شه. به هر حال اونایی که مترادف رو قبول ندارند سعی می کنند ظرافت های معنایی پیدا کنند. برای نفی مشترک لفظی معانی مختلف رو به معنی واحد بر می گردوند و می گن اونای دیگه مجازه. مقایسه تقریباً این کار کرده و سعی کرده معانی مختلف رو به به معنی یا چنتا معنا برگردونه. سعی می کنه تعدد معانی رو کم می کنه. کتابی که سعی می کنه بگه مترادف نیست، فروغ اللغویه است. می گه معانی مختلف با هم فرق داره. مثلاً تو شکر و حمد و ... درسته از نظر معنایی تو به خانواده هستن ولی تفاوت هایی هم دارند.

چی می شه تو به زبان مشترک لفظی پیش می آد؟

این در واقع جواب به اوناییه که می گن مشترک لفظی در یک زبان امکان نداره. اونا می گن واضع باید برای هر معنایی به لفظ بذاره نه اینکه چنتا لفظ بذاره برای چنتا معنا، چون غرض از زبان که انتقال معنا هست به هم می ریزه. مشترک لفظی هم خلاف این انتقال معنا است. جوابش واضحه. فرد با قرینه غرضش رو می رسونه. ثانیاً واضع که یک نفر نبوده بیاد برای هر معنا به لفظ بیاره.

ریشه ی این اختلاف در اختلاف استعمال قبایل با خاطر نیازشون بود. و بعد ها که علمای لغت این الفاظ رو جمع کردند این اشتراکات خودشو نشون داده. یا اینکه در یک قبیله ای یک لفظی در یک معنایی به صورت مجازی استعمال شد و به خاطر کثرت استعمال تبدیل به مجاز مشهور شد. تا اینکه تبدیل به معنی حقیقی می شه. به وضع تعینی.

حالت های اشتراک؛ چهار حالت عقلی داریم؛ یه لفظ باشه و یه معنا، چند لفظ باشه و چند معنا، یک لفظ باشه و چند معنا (اشتراک)، چند لفظ باشه و یه معنا (ترادف).
تو منطق یه اشتراک لفظی به معنای عام داریم، یعنی هر گونه چند معنایی.
یه نوع این اشتراک لفظی اخصّه، یه نوعش منقول، یه قسمش مرتجل و یه قسمش حقیقت و مجازه.

اینجا داریم درباره حالتی صحبت می کنیم که اشتراک لفظی به معنای اخصّ رو می گیره هم تا حدی منقول و مرتجل رو می گیره ولی شامل حقیقت و مجاز نمی شه.
تو حقیقت و مجاز یه لفظ داری با چنتا معنا با این تفاوت که تو حقیقت و مجاز یه معنا حقیقیه و یه معنا مجازیه. به خاطر همین کلا بحثش رو تو اصول جدا کردن. تو منطق می خواست انواع چند معنایی رو بشماره. تو بلاغت به خاطر اهمیت خاصی که داشت جدا کردیم.

حالا چرا حقیقت و مجاز تو اصول جدا شده؟ اینجا برای معنای حقیقی وضع داریم ولی برای معنای مجازی وضع نداریم، استعماله.
اشتراک در اصول اعم از اشتراک لفظی تو منطق به معنای اخصّ کلمه، یعنی هر دو معنا در عرض هم باشند، تو منقول یک معنا بر دیگری سبقت گرفته، یعنی معنای اولی فراموش شده.

از اینجا ایشون چنتا نکته ی مستقل می گه؛ ص ۲۴

نکته اول اینکه که ایشون می گن خیلی از معانی که برای یک لفظ توی لغتنامه ها اومده معانی متعدد اون لفظ نیست بلکه استعمالات متفاوتی اون به حسب شرایط مختلفه.

نکته دوم اینکه که ایشون می گن اشتراک لفظی تو قرآن داریم. البته بعضیا نظر مخالف دارند.

اینکه ایشون چرا روی اشتراک تمرکز کرده به خاطر اینه که بحث های اشتراک سخت تره. ترادف رو همه می پذیرند. اکثرا قبول دارند که واقع شده و در قرآن اومده. بین اشتراک لفظی و ترادف کدوم عجیب تره که تو یه زبان به وجود بیاد؟ نیازها است که ما رو به سمت وضع الفاظ می کشونه. نیاز ها بین قبایل و انسان ها و همه مشترکه. مثلاً شما یه چیزی بیرون خونه داری نیاز داری اسمی براش بذاری بهش می گی درخت، یکی دیگه تو مثلاً عربستان هم همین درختو داره بهش یه چیز دیگه می گه. این می شه ترادف. اما اگه تو یه لفظی رو برای یه چیزی به کار ببری همون لفظ رو یکی دیگه تو یه جای دیگه برای یه چیز دیگه ای به کار ببری این می شه اشتراک. این البته بعید تره ولی هست. اشتراک و ترادف تو زبان هست. ولی برای قرآن به راحتی نمی شه گفت.

یه موقع الفاظ توسط یه شخص حکیم به کار می ره، می گیم می خواد یه چیزی به ما برسونه. این در مقام استعمال و مراد متکلمه. متکلم حکیم است و استعمال حکیمانه می کند. یه موقع تو زبان که عامه بگیم که همیشه هر شخصی دو تا لفظ رو برای یه معنا به کار برد حتما هر کدوم رو تو یه جهتی به کار برد؟ این برای طیف عمومی کمی بعیده. البته حواسمون به ظرایف معنایی هم باشه ولی نمی شه ترادف رو به طور کلی نفی کنیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۲۶ ؛ عمق ترادف و اشتراک - سطح استعمال المشترك فی أكثر من معنی

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

مطلب اول اینکه؛ اونجایی که آقای سبحانی گفتن «لأنّ أدلّ الدلیل علیه و هو وقوعه» دقت به این استدلال کردید؟ این استدلال درسته؟

اگه این به همین سادگی که اینجا اومده باشه اصلا استدلال نیست. اونایی که مشترک لفظی رو قبول ندارن «عین» رو دیدن که چند معنا داره، حرف کسایی که مخالف اشتراک لفظی هستن اینه که مثل لفظ عین یه معنا بیشتر نداره. اینا همه مصادیق اون معنا هستند. اینطوری نیست که شما بگی عین چون چنتا معنا داره پس اشتراک لفظی هست. این تازه اول بحثه. اینا می گن کی گفته اصلا اینا موضوع له های مختلف هستن؟ اینا می گن اینا موضوع له نیستند، مستعمل فیه هستن. یعنی عین معنای واحد داره و معانی دیگه با اینکه تفاوت داره همه به یه معنا بر می گرده. اگه می خوایم دلیل بیاریم باید نشون بدیم که واقعا دوتا موضوع له وجود داره. خب باید چیکار کنیم؟ باید اینجا استدلال رو غنی کنیم، گسترش بدیم. با همون روش هایی که تو لغت هست. این بحث مربوط به لغت. بازم اونجا اختلافاتی هست. با همون علامات حقیقت و مجاز استدلال رو غنی کنیم. این سبک استدلال رو زیاد تو الموجز می بینید.

مطلب دیگه؛ اینکه مشترک لفظی داریم یا نه؟ خیلی نمی خوام وارد بشم. دو تا مبنا هست که باید تعیین تکلیف کنید. تا ببینیم اینجا مشترک لفظ داریم یا نداریم. یکی **تعریف وضع** و هویتش چیست؟ یکی هم **علائم وضع** چیست؟ اول باید این دوتا رو رسیدگی کنید بعد اینجا تو حقیقت و مجاز اثرشو ببینید.

مطلب سوم؛ درباره قبایل عرب و جنبه های ادبیش تو این کتاب جمع بندی شده. مغنی الأریب فی تهذیب، یه ویرایش جدید. این کتاب یه خاتمه ای داره، از ص ۳۷۳ به قبایل عرب پرداخته. حدود ۴۰ صفحه. ارزش ادبی هر قبیله رو توضیح داده. این بحث نه تنها برای ادبیات و برای اصول بلکه برای شناخت تحلیلی تاریخ اسلام خیلی کمک می کنه. اگه یه حوزوی خیلی خوب به قبایل عرب، اختلافات این قبایل، فرهنگ و پیشینه ای که این قبایل داشتن اطلاع نداشته باشه، نمی تونند حوادث صدر اسلام به خصوص تاریخ پنج تن رو نمی تونن تحلیل کنند. اینکه بدونید کوفه طبق چه فرهنگ سیاسی اجتماعی اداره می شده، که وقتی حضرت مسلم علیه السلام میاد کوفه دورش جمع می شن بعد یکدفعه پراکنده می شن، باید بدونید به چهار قبیله تقسیم می شدن، حضرت مسلم در برابر اینا چیکار می کنه بنی امیه چیکار می کنه. اصلا قبایل یکی از کلید های تحلیل حوادث صدر اسلامه. تو قرآن هم از قبایل و شعوب اسم برده. هم جنبه ی ادبیش مهمه هم جنبه ی تاریخی و سیاسی و فرهنگی اش. عرب رو به عرب عدنانی و عرب قحطانی تقسیم می

کنند. که عرب عدنانی تو شمال شبه جزیره بودن که اصیل اونجا بودن. قحطانی ها هم تو جنوب بودن و می گن ریشه شون یمون. خودشون کلی دسته دارن. قبیله طی یکی از قبایل قحطانی هستن. اینکه کدوم قبایل گرایش به شیعه داشتند تو زمان امام علی علیه السلام بسیار مهمه. این کتاب جمع آوری خوبی داره.

امر تاسع؛ استعمال لفظ مشترک در بیشتر از یک معنی؛ ص ۲۵

بررسی متن

نکته اینکه یک اختلاف واضحی بین مدرسه قم و مدرسه نجف وجود داره. مدرسه قم جوار مطلق رو قائله و مدرسه نجف منع مطلق رو قائله. یه کتاب هست به صورت موسوعه ای مسائل اصول رو درس می ده. این صد تا دویست سال اخیر. یه سری موسوعه ها به اصطلاحات اصولی پرداخته، فقط اصطلاحات رو توضیح داده. یه سبک از این موسوعه ها فقط اصطلاحه که اینا زیاده.

موسوعه اصول فقه مقارن؛ که فقط سه جلدش چاپ شده، مجمع تقریب مذاهب. چنتا ویژگی داره. یکی اینکه موسوعه ی اصطلاحات نیست، بلکه موسوعه ی خود اصوله و کل مسائل اصولی رو توش درس داده. یکی اینکه تتبع گسترده انجام داده و سعی کرده اقوال رو بیاره و توضیح بده. مخصوص اینکه موسوعه اصول فقه مقارنه. یعنی ناظر به اصول فقه اهل سنت و اقوال اونها هم بوده. این کتاب به درد الان و آینده می خوره.

مثلا برای همین بحث حاضر - استعمال فی اکثر من معنی - باید بر ذیل حرف الف، بری سراغ استعمال، تو استعمال چنتا بحث وجود داره که یکی از اون بحثا استعمال فی اکثر من معنی هست. برای این بحث جلد ۱ ص ۳۵۳ به بعد رو ببینید.

یه خوبی داره یه نظام فکری خوبی به شما می ده. همه ی بحث های استعمال یه جائه. همه ی بحثای وضع یه جائه.

قول سوم؛ مرسوم شده تو شیعه این قول رو به صاحب معالم نسبت می دن. ولی ایشون اینو نگفته. این یه اشتباه رایجه. این قول یه سری از اهل سنته. آقای بروجردی تا حدی این قول رو خوب توضیح داده. و متأسفانه مرحوم مظفر یه خورده اینو اشتباه توضیح داده. قول چهارم؛ به یه سری از اهل سنت نسبت می دن.

مهم قول الف و ب هست. چی شد این اختلاف شکل گرفته؟ که اکثر نجفیون (صاحب کفایه، هر سه تا شاگرد صاحب کفایه، مرحوم اصفهانی، نائینی، آقا ضیاء) می گن منع، منع عقلی. اینا که استوانه های مدرسه نجف هستند می گن این امتناع عقلی داره. و تو مدرسه قم هم اکثرشون (مرحوم حائری، بروجردی، امام ره، و .. آقای سبحانی) می گن جواز مطلقاً. این بحث تو اوایل اصول تو اهل سنت مطرح بود و معمولاً به سمت منع می رفتند. بعد شیخ طوسی و سید مرتضی اومدن گفتن جواز. این قول به جواز تا قبل از اخباری گری تو شیعه مرسوم و مشهور بود. تا اخباری گری و بعدش. تا می رسیم به فرد مهمی، صاحب فصول، (مرحوم اصفهانی که با مرحوم اصفهانی بعدی فرق داره) که گفته منعه. آخوند خراسانی تو کفایه به شدت متأثر از صاحب فصوله و بحث هاشونو می پسندد. ایشونم تو کفایه معتقد به منع شد. چون کفایه کتاب درسی شد شاگردان ایشون هم بهش پرداختن، دیگه تو همین فضا رفتن. چطور مدرسه ی قم از این حالت منع در اومد و به سمت قدما برگشت؟ به طور خاص صاحب وقایه الالذهان موثر بود. آقای مسجدشاهی. استاد امام ره و هم عصر آقای حائری. در بحث حقیقت و مجاز و تقریر خاصی که مطرح شده به ایشون اشاره شد که فرد ادیبی بوده و بحث های ادبی تو اصولش قویه. ایشون با ادله ی قوی معتقد به جوازه. مدرسه ی قم هم متأثر از استدلال های قوی ایشون معتقد به جوازه. آقای خویی و شهید صدر با این که از مدرسه نجف هستند با توجه استدلال هایی که تو وقایه الالذهان هست متمایل به جواز شدند. مدرسه قم می گه جواز عقلی داره و واقع هم می شه. ولی شهید صدر و آقای خویی می گن جواز عقلی داره ولی وقوعش خلاف ظهوره (به صورت اجمالی).

ریشه‌ی مشکل کجا است که از منع مطلق داریم تا جواز مطلق؟ اگر تفکیک مقام کنیم این بحث خیلی روانه. تو مقام قانونی به حرف می‌شه زد که آیا استعمال لفظ در اکثر معنی جایزه یا نه؟ تو مقام عرفی به حرف می‌شه زد. تو مقام ادبی به حرف می‌شه زد. تو مقام قانونی احساس می‌شه نمی‌شه. تو امر و مجادله و لوازم حقوقی کلام باشه نه اینکه منع عقلی داشته باشه ولی درست نیست استفاده کردن. تو فضای عرفی اشکالی نداره ولی رایج نیست. ولی تو فضای ادبی رایجه. تو اشعار پر این چیزا است. بدیع خیلش رو همین استواره. توضیحاتی داره. استخدام، توریه و اونایی که می‌گن جواز، مثل مدرسه‌ی قم درست می‌گن. نه در هر موطنی، به طور کلی در هر لفظی جایز است ولی باید این توضیح رو بدیم که؛ جواز مطلقاً، ولی غالباً در مقام بحث‌های ادبی. در مقام بحث‌های قانونی درسته جایز است و منع عقلی ندارد ولی خلاف هویت کار قانونیه که بخواد همه چی خط کشی شده باشه. این توضیحیه که نظر مدرسه‌ی قم رو کامل می‌کنه. غالباً مثالی که میارن اشعاره. مدرسه‌ی نجف که رفته به سمت منع مطلقاً، قطعاً این حرف غلطه چون ذهنش رفته به این سمت که تو فضای قانونی این بحث به درد نمی‌خوره. درست به درد نمی‌خوره دیگه منع مطلقاً نداره. این استدلال عقلی می‌آرن و می‌گن منع عقلی است. مدرسه‌ی نجف از جهت روشی اشتباه پیش رفته و تو بحث ادبی استدلال عقلی کرده. می‌گه عقلاً محال است. البته از نظر مبانی شون هست. چون مبنایشون فانی شدن لفظ در معنا است و از نظر عقلی امکان ندارد فانی در یک چیز فانی در دو چیز باشد. اینجا که عالم تکوین نیست.

حالا چرا اینجا گفته «استعمال مشترک فی اکثر من معنی»؟ تو اغلب کتابا گفته «استعمال لفظ فی اکثر من معنی»، لفظ اعم هست. یا به لفظ استعمال می‌کنی و دوتا معنی حقیقی رو اراده می‌کنی، یا به لفظ استعمال می‌کنی و دوتا معنی مجازی رو اراده می‌کنی و یا به لفظ استعمال می‌کنی و به معنای مجازی و به معنای حقیقی. مشکل اونجا است که لفظ رو می‌گی و دوتا معنای حقیقی اراده می‌کنی. به خاطر همین ایشون بحث رو خاص کرده.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

چند مطلب به عنوان مطلب تکمیلی بحث استعمال لفظ در اکثر من معنی، گفتیم که مقام ها رو باید تفکیک کنیم. چرا ایشون ایجا گفتن جواز فی کلمات الادباء؟ شاید یکی بخواد از مدرسه ی نجف در بحث منع دفاع کنه و بگه تو فضای اصول که فضای قانونیه این منع داره، اگه واقعا منظورشون این باشه خوبه ولی واقعا منظورشون این نبوده. این می گن عقلا محاله. حتی تو موطن ادبی می گن اصلا امکان نداره.

اگه یکی بیرسه که مگه تو روایات نداریم که قرآن بطون داره؟ به نظر می رسه این ربط به استعمال لفظ در اکثر معنا داره. آخوند به این می پردازه و خودش می گه ربطی به اینجا نداره. باید دید بطن چیه. تو روایات یه بحث درباره تاویل داریم. نسب بطن با تاویل چیه. باید به این سوال جواب بدیم که آیا بطون به معنایی که ائمه علیه السلام گفتن و تاویل به معنای حقیقی معنای آیه هست که خداوند می خواد با لفظ برسونه یا یه سنخ دیگه هست؟ بعضیا می گن بطون معنا نیست که حالا بگیم یه معنا در ظاهر داره چنتا معنا در باطن داره پس استعمال لفظ در اکثر از معنا شد. این بحث بحث مهمیه ولی تو اصول اینو خیلی بازش نکردن. تا حدی آقای سبحانی - چون ایشون دغدغه ای تفسیری دارند و کار علوم قرآنی فنی و اجتهادی کردن - تو مبسوط یه مقدار به این پرداختند. ولی مفصلش کار علوم قرآنی، تو اصول خیلی بهش پرداختند. چون ناظر به فقه و دغدغه ی اجتهاد بودند. ولی اگر کسی بخواد تو زمینه اصول المعارف و اصول العقاید کار کنه تو این بحث باید کار کنه. یه بحث مهم برای اونجا هست. چرا بحث مهم برای اینجا نیست؟ چون تو فقه الاحکام در فضای قانونی هستیم هر چند هم استعمال لفظ در چند معنا را جایز بدانیم اما در فضای قانونی استفاده از اون مقدور نیست. البته بعضی قائل به این نیستند. بعضیا حرف خوبی هم دارند، می گن مگه روایات ائمه علیهم السلام مگه مرزبندی داره که بگیم یه سری از روایات اخلاقیه یه سری فقهیه. این تقسیم بندی های ما است. سبک بیان ایشون درهم تنیدگی فقه و اخلاق و معارف بوده. به خاطر همین تو یه روایت همه ی این موارد دیده می شه. این بحثا

تو تفسیر قرآن خیلی مهمه. کلا چنتا بحثه که به هم ربط هم داره، یکی بحث بطنه، یکی بحث تأویله، یکی بحث لفظ در اکثر از معنائش، یکی بحث وضع شدن الفاظ برای ارواح معانیه، یکی بحث جری و تطبیقه. این دسته بحث های مهمی برای تفسیر به خصوص تفسیر آیات معارفی قرآنه.

آقای سید محسن حکیم از خاندان حکیم که قبل از آقای خویی مرجع حوزه نجف بودند، تو کتاب اصولشون به اسم حقایق الاصول ذیل همین بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا، داستانی رو نقل می کنند، می گن یک از بزرگان (ظاهراً آقای نائینی) برای من نقل کرد، من و چنا از بزرگان دیگه رفتیم در مجلس یک بزرگ اهل معنا که ایشون شب اول یک آیه را برای ما تفسیر کرد، شب بعد همون آیه رو به تفسیر دیگه کرد، دیدم این تفسیر هم با این آیه می خوره، اون بزرگ سی شب همون آیه رو تفسیر کرد. مشخص نیست هدف آقای حکیم از نقل این داستان در اینجا چی بوده.

آقای طیب حسینی کارهای خوبی رو الفاظ قرآن و بحث های زبانی قرآن کردن. کتاب **چند معنایی در قرآن کریم. نشر حوزه و دانشگاه.**

تو این کتاب یه سری شواهد رو آورده، اصل این شواهد رو صاحب وقایه الالذهان جمع کرده که آقای سبحانی هم تو ص ۲۶ الموجز زیرنویس میاره. ایشون از شاگردای آخوند بود و با توجه به اینکه سایر شاگردای آخوند گرایش به منع داشتن ایشون با تبهershون تو ادبیات نظر به جواز دادند و اومدن تو قم تدریس کردن و نظر خود آقای حائری رو هم ایشون عوض کردند. نمی گم به این بحثا الان پردازین. اینا روش تفسیر و بحث های علوم قرآنی که نیاز به درس مستقل و کار جدی داره. یه مقدار تو فقه و اصول پیش برید، یه وقت جدی رو تفسیر قرآن، روایات و تفسیر روایات بذارید، چون مبانیشون خیلی جاها باهم مشترکه.

بحث حقیقت شرعیه

این هم یه بحث جدی و بنیادینه که چون ثمره ی جدی تو فقه نداره توی اصول خیلی بازش نکردند. ولی اگه رویکردهای دیگه داشتن، مثلاً روش تشریع اسلام چگونه بوده است؟ یعنی پیامبر صلی الله که مبعوث شدند چه آیاتی اومد چجوری اومد چجوری به مردم ابلاغ شد مردم چی می فهمیدن؟ روش عمومیت بخشیدن به آموزه های اسلام در میان جامعه، فرهنگ کردن واژگان دینی در میان جامعه. این تیر مباحث قشنگ جاش اینجا است و از دل اینجا در می آد.

شواهدشم عرض می کنم. اما بحث رو بردن به سمتی که ما فقط ثمره ی فقهپیش رو می خوایم نگاه کنیم. البته کار درستی هم هست چون از اول اصول وظیفه اش رو بر این قرار داد مسائلی رو که کاربرد در فقه داره رو بررسی کنه. به خاطر اینم ایشون به ثمره می پردازه و می گه ثمره ای نداره. ولی ثمره ی فوق العاده در جای دیگه داره.

این بحث از نظر محتوی مربوط به وضع و حقیقت و مجازه. تو اونجا گفتم «فی اصطلاح تخاطب» تو بلاغت قید مهمیه. ما وقتی می گیم وضع، حقیقی در مقابل مجازی. حقیقت یعنی ما وضع له چند جوهره، یکی حقیقت لغوی، یعنی اهل لغت به لفظی رو برای به معنایی وضع کردند، به حقیقت عرفی داریم یعنی تو عرف به لفظی برای معنایی مرسوم می شه. نزدیک به وضع تعینی می شه. حقیقت شرعی، می گن شارع می آد برای شرعش الفاظ مخصوصه ای جعل کنه. مثل صلاه و صوم و زکاه. اینا واژه هاییه که شارع برای ابعاد دینش و برخی اعمالش گذاشته. حالا صحبت سر اینکه که این سه قسم امکان دارند ولی واقع شدنش چی؟ حقیقت لغوی در هر زبانی واقع شده، حقیقت عرفی هم واقع شده. حقیقت شرعیه چی؟ آیا در زبان عرب و در دین اسلام واقع شده است؟ یعنی شارع دین اسلام که حضرت رسول صلی الله باشند الفاظی رو برای مناسک دینشون وضع کردند؟ امکان هست. ولی آیا ایشون این کار را کردند یا نه؟ این بحث را می شه در هر دینی بحث کرد. اینجا بحث خاص روی زبان عرب و دین اسلامه. اینجا حقیقت در برابر مجازه. حقیقت شرعیه یعنی اینکه خود شارع اومده باشه به لفظی رو وضع کرده باشه (تعینی) یا اینکه به لفظی رو به صورت آرام آرام جا انداخته باشه (تعینی).

تو بلاغت داشتیم حقیقت لغوی. به حقیقت عرفی. می گفتن عرف دو نوعه. عرف عام، یعنی عموم جامعه، مثلا به لفظی بنا بر یک نیاز عمومی آروم آروم جا افتاده باشه. عرف خاص، مثلا عرف یک علم، عرف یک مجموعه، به فرقه و ... یکی از عرف های خاص اسلام است. اگه بخوایم طبق تقسیم بلاغت تقسیم کنیم، حقیقت می شه لغوی و عرفی. حقیقت عرفی خودش می شه عرف عام و عرف خاص. عرف خاص زیر مجموعه هایی دارد که دین اسلام یکی از این عرف های خاص هست. که آیا در دین اسلام الفاظ مخصوصی توسط شارع برای دینش وضع شده یا نه. این می شه حقیقت شرعیه. بعضیا می گن حقیقت قانونی هم داریم. حرف درستیه. قانون یعنی یکی از اون عرفای خاص. تو علوم مختلف، توی فرقه های خاص این عرف ها هست.

کتابای خوبی در زمینه ی تشریح نوشته شده که الان زود می دونم معرفی کنم.
تاریخ تشریح، مرتبط با علوم قرآنی و ... هست که مطالب خوبی داره.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۲۸؛ صحیح و اعم

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

بحث و دعوی هست چه این بحث ها چقدر ثمره داره که ما بهش بپردازیم. این هم مشکلی شده. که بخشی از مطلب به خود بحث و بخشی از اون به ثمره اش می پردازه. کسانی هم که می خوان بگن مباحث اصول ثمره نداره این دوتا بحث آینده رو مطرح می کنند. اینجا خیلی اجمالی پرداخته شده ولی تو اصول مظفر مفصل ترش اومده. بزرگان در زمینه ی کاربرد این بحث ها (صحیح و اعم و بحث مشتق) با هم اختلافات زیادی دارند.

بحث صحیح و اعم؛

مثلا یه لفظ رو در نظر بگیرید. بحث رو موضوعٌ له الفاظ هست. مثلا صندلی رو در نظر بگیرید. ما کی به یه صندلی می گیم صندلی؟ مثلا می گیم چهارتا پایه و یه نشیمن گاه و یه تکیه گاه داشته باشه. اگه یه پایش بشکنه باز بهش می گیم صندلی؟ یا چهارتا پایه رو نداشته باشه یا تکیه گاه نداشته باشه می تونیم بهش بگیم صندلی؟ مسئله اینجاست که تا چه حدی این شیء خارجی باشه باز صدق صندلی بهش می کنه؟ خیلی مثال می شه زد. این توضیح اولیه ش بود.
بحث اینه که الفاظ برای صحیح یا برای اعم از صحیح و معیوب وضع شده اند؟ تا چه حدی موضوعٌ له چیا رو داشته باشه اون لفظ رو بهش اطلاق می کنیم؟

تمرکز بحث تو اصول چون روی موضوعات شرعیه از اول بحث روی مباحث شرعی چیده شده. ما تو شرع با الفاظ عبادات و معاملات سر و کار داریم. حالا بگیم لفظ صلاه برای نماز مقبوله و ارکانش درست یا اگه مثلا بدون وضو هم باشه به این هیئت می شه گفت صلاه؟ چون اینجا بحث وضعه آیا اینا دست شارع هست؟

برای اینکه بگیم این الفاظ برای صحیح وضع شده یا برای اعم از صحیح و ناقص باید جهت مبادی تصویری بحث مشخص بشه که اصلا ما صحیح به چی می گیم؟ که بخوایم بگیم لفظ صلاه وضع شده برای صحیح یا وضع شده برای اعم از صحیح و ناقص. بعد ایشون می گن صحیح در عبادات به این معنا است، صحیح در معاملات به این معنا است. اول صحیح رو مطرح می کنه بعد وارد ادله ی صحیحی ها (یعنی ادله ی کسانی که قائلند به این که الفاظ عبادات و معاملات وضع شده برای عبادات و معاملات صحیح که صحیح رو هم معنی می کنن) و ادله ی اعمی ها (یعنی ادله ی کسانی که قائلند به این که الفاظ عبادات و معاملات وضع شده برای عبادات و معاملات صحیح و غیر صحیح) می شه.

بررسی متن

آقای سبحانی خواسته در دو سطر اول ص ۲۸ صحت در عبادات رو معنا کنه که در آخر به این نتیجه برسیم که الفاظ عبادات وضع شده اند برای صحیح و اعم از صحیح. صحیح در عبادات با صحیح در معاملات متفاوت است. در اینجا سه تا تعریف ایشون گفته که تعریف سوم که تامّ الشرایط و الاجزاء بودن، تعریف اصلیه. البته در نماز یک لازمه ی دیگه ای هم داره و اون مطابقت مأتی به با مأمور به هست. مطابقه المأتی به للمأمور به (در کلام متکلمین). بما یوجب سقوط الإعادة و القضاء. تمتّ أجزاءها و کملت شروطها.

یه قسمت از عمق بحث:

مطلب اول: بعضیا گفتن که اگه ما حقیقت شرعیه رو قبول کنیم این بحث مطرح می شه. چون باید واضعی باشه و شارعی و ... خیلیا اینو قبول نمی کنند. تو کتاب مرحوم مظفر بحث می شه. ایشون به این مسئله قائله.

مطلب دوم: آیا این بحث در الفاظ عبادات و معاملات می آید؟ یعنی فقط برای الفاظ دینی؟ هر کسی اینو تصریح نداره ولی حضرت امام ره اینو تصریح داره و بعضیای دیگه، که این بحث عمومی و کلی تو زبان شناسیه. کلا الفاظ برای معنای صحیح و وضع شدند یا برای صحیح و اعم از صحیح و غیر صحیح؟

مطلب سوم: این بحث ارتباط با یه بحث دیگه پیدا می کنه. یه بحث داشتیم درباره ی هویت موضوع له چیست؟ که یه عده تو اصول مطرح می کنند ولی آقای سبحانی تو کتابش نیاوردند. ما تو این کتاب حقیقت وضع رو خونیدیم ولی حقیقت موضوع له رو نخونیدیم. گفتم الفاظ وضع شدند برای ارواح معانی. این مبنای بعضی ها است. داره روی این بحث می کنه که موضوع له الفاظ چیست؟ می گه موضوع له الفاظ ارواح معانی است. اینجا هم بحث روی موضوع له هست که موضوع له الفاظ فقط معانی صحیح و هست یا اعم از صحیح و فاسده؟

درسته اینجا بحث ها به صورت پراکنده اومد ولی تو جمع بندی عرض می کنیم که چه بحثی با چه بحثایی ارتباط داره. یه سری بحث های مربوط به وضعه، یه سری برای استعماله و .. نسبت اینها با هم چیه و تبویب بهتر چیه رو تو جمع بندی عرض می کنیم. اونجا می گیم که بحث الفاظ وضع شدند برای ارواح معانی مربوط به وضعه و هم بحث صحیح و اعم از یه حیث دیگه که الفاظ وضع شدند برای صحیح یا اعم. حالا نسبت بین این صحیح و اعم با اون ارواح معانی چیه رو تو جمع بندی عرض می کنیم.

نکته ای اینجا بدرد ما می خوره: ثمره ی بحث چیه؟ اختلاف زیاده. حضرت امام ره یکی از افرادی که می گن این بحث ثمره ای نداره. بحث صحیح و اعم تو مدرسه ی قم مهمه. از این حیث که رویکرد اعتباری داره. خود بحث انقدر مهم نیست براشون. برای کسانی که می خوان بحث اعتباری بودن اصول رو مطرح کنند اینجا بهانه ی خوبی برای طرح مسئله هست. دغدغه ی امام ره و علامه و مرحوم اصفهانی دغدغه ی رویکرد اعتباری به اصوله. اینجا رو بهانه قرار می دن اندیشه های خاص خودمون رو مفصل طرح می کنیم.

تو این مقدمات دهگانه - سه تا دوازده - بهانه شده که ذیل این دو بحث مباحث اعتباری بودن اصول رو مطرح کنند. یکی بحث وضع و حقیقت وضعه یکی بحث صحیح و اعمه. اگه کسی بخواد رو رویکرد مدرسه ی قم کار کنه و بینه رویکرد اصولی مدرسه ی قم چیست حتما باید روی

رویکرد اعتباری اصول کار کنه. تو اصول فصلی نداریم که اونجا آورده باشن. این بزرگواران نخواستن این تبویب مرسوم رو تغییر بدن لذا دنبال بهانه ای بودن که به این بپردازند. یکی بحث وضعه یکی بحث صحیح و اعم. آقای سبحانی متأثر از این روند هست. امام ره - علامه و مرحوم اصفهانی و ... - می گه اگه شما با رویکرد اعتباری به دین نگاه کنی - با همون مبانی - دیگه فرقی بین الفاظ معاملات و الفاظ عبادات نیست. هر دوش به اعتبار شارع. مگه صلاه یه حقیقت خارجی؟ معنای صحت را جوری تقریر می کنی - می گی تام الاجزاء و الشرایط - که انگار مثل صندلی در خارج دارای اجزاء هست! انگار صلاه هم در خارج تکوینی، اجزاء داره، شرایط داره، حالا صلاه صحیح یعنی صلاه تام الاجزاء و الشرایط. امام ره اشکال می کنه که شما صلاه رو اینجوری فرض کردی ولی برای معاملات نه، گفتین معاملات یه چیز عقلاییه! عقلاء در معاملات برای کارشون یه غرضی داشتن، روش اسم گذاشتن، پس بخوایم ببینم که این بیع یا نکاح صحیح است باید بریم سراغ اون غرضی که عقلاء رو کشوند تا این لفظ رو برای بیع یا نکاح بذارن. تو عبادات هم عین معاملات اما با یه فرق مهم، تو معاملات یه غرض عقلایی باعث شد یه لفظی گذاشته بشه، تو عبادات غرض شارع. مثلاً شارع می خواد یه عملی رو بذاره به اسم صلاه، می گه صلاه معراج مومن است، عمود دین است و شارع این اعمال رو گذاشته که به غرضی برسید. خودشم این غرض ها رو گفته. صلاه بازدارند از فحشا و منکر است. صلاه معراج مومن است و ... لذا این اعمالی رو که برای نماز انجام می دیم - اول نیت و بعد تکبیر و بعد حمد و - این هیئت که اعتباری و اعتباری هست رو می گذاره تا به اون غرض برسید. این اعتبار به دست شارع هست نه عقلاء، شارعی که می خواد افراد رو به اوج کمال برسونه. امام ره می گن اگه خوب به رویکرد اعتباری توجه کنین، همون کاری که تو معاملات کردید و گفتید عرف اغراضی دارد که این الفاظ را می رساند، به آن اغراض برسد، در عبادات هم شارع اغراضی دارد که برای رسیدن به آن اغراض چیزی اعتبار می کند و برای آن اعتبار لفظی می گذارد مثلاً به اسم صلاه. پس عبادت صحیح یعنی چی؟ وقتی که غرض شارع رو تامین کنه. حالا کی غرض شارع رو تامین می کنه؟ وقتی که با همان اجزاء و شرایطش خوانده شود. امام ره می خواد دقت کنید که هویت وضع یک چیزه. اون مطابقت بین مأتی به و مأمور به و ... درسته ها، اما اصل بحث و روح بحث بین عبادات و معاملات یکی است. صحت چه در عبادات و چه در معاملات، چون هردوش اعتباری است، یه معنای واحد داره و اونم **مُحَصِّلِ غَرَضٍ** از آن اعتبار است. کی می گیم یک عبادت صحیح یا یک معامله صحیح؟ وقتی که **مُحَصِّلِ غَرَضٍ** از آن اعتبار باشد. یعنی تامین کند غرض و غایت از آن اعتبار را. **مُعْتَبَرِ**

کیست؟ در معاملات عرف و عقلاء، در عبادات شارع. امام ره و علامه دغدغه ی اعتباریات رو اینجا بسط می دن.

تا اینجا بحث - یعنی پاراگراف اول ص ۲۸ الموجز - آقای سبحانی طبق نظر مشهور پیش رفت ولی از اینجا به بعد نظرات امام ره رو اشراب کرد.

بررسی متن

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۲۹؛ ادامه ی سطح و عمق صحیح و اعمّ

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

بحث قبلی روی معنای صحت بود که صحیح یعنی چی؟ اصل سوال هم این بود که برای صحیح وضع شده یا برای اعم. یک بار تو عبادات و یک بار توی معاملات اینو بررسی می کنند. تو عبادات استدلال بر قول صحیحی رو فرمودند، آقای سبحانی خودش قائل به وضع الفاظ برای صحیح اند. از دل این استدلال ها به نکته ای رسیدیم. ریشه اش به نگاه اعتباری به فقه اصول بر می گرده. در زمینه ی اعتبار هم مرحوم علامه حاشیه های مفصل دارند، هم حضرت امام ره بیانات مفصلی دارند، تا حدی هم مرحوم اصفهانی، تا حدی هم مرحوم خویی، به هر حال کسانی که بعد از مرحوم اصفهانی هستند این دغدغه ی اعتباری کم و زیاد توشون اثر داشته. نه اینکه قبل از مرحوم اصفهانی این نگاه نبود بلکه ایشون این نگاه رو خیلی بسطش می ده، سعی می کنه همه جای اصول دخالت بده و به عنوان محور تو نگاهش به اصول شده. و گر نه آخوند هم شبیه همین نگاهو داره، خیلیا دارن ولی تبدیل به یه نگاه همه جانبه نشده. از مرحوم اصفهانی خیلی پررنگ

شده، شاگردانشون مثل مرحوم علامه طباطبائی، تا حدی مرحوم مظفر تا حدی آیت الله بهجت و همینطور حضرت امام ره، ایشون شاگرد مستقیم مرحوم اصفهانی نبودند ولی ارادت ویژه ای به مباحث فقهی اصولی ایشون دارند. اجمالا این رویکرد اعتباری رو هم تو دل استدلال صحیحی توضیح دادیم.

برای اعم استدلال ساده ای می آره و جوابشم ساده تر از اونه. جوری که به نظر می رسه نظر این گروه ساده هست. استدلال اینکه که چون از نظر منطقی استعمال صلاه به صحیح و فاسد تقسیم می شه پس استعمال اعم از حقیقه یعنی استعمال هم برای حقیقی است و هم برای فاسد. حالا چطوری از استعمال وضع رو نتیجه بگیریم؟

اعمی ها هم به صلاه صحیح می گن صلاه و هم به صلاه غیر صحیح، اما این استدلال را با تتمه ای می آرن که استدلالشون رو قوی تر می کنه. به بیان آقای خویی «علی نصب واحد» می آرن، یعنی بدون هیچ عنایتی و هیچ علاقه ای، یعنی اینجا استعمال مجازی نیست چرا که علاقه ای لحاظ نمی شه و کسی که استعمال می کنه بدون لحاظ علاقه و بدون هیچ عنایتی استعمال می کنه. لذا به هر دو صلاه صحیح و ناقص می گن صلاه. جوابی که به این نظر می دن اینکه که الان شاید اینو بگین ولی چطور مشخص می کنید تو عصر شارع چطور بوده؟ البته سوال و جواب تمومی نداره.

معاملات

تو معاملات هم قدم اول اینکه که صحیح چیه. صحیح اینکه که اثر مطلوب برش بار بشه. مثلا توی نکاح علقه ی زوجیت اون اثر مطلوبه. شرایطی داره و ... دین هم اومده اصلحش کرده و ... حالا سوال اینکه که صحیح برای کدوم وضع شده. معاملات نکته ی خاصی داره که توی عبادات نبود. به خاطر این نکته ی خاصه که عبادات و معاملات رو از هم جدا کردند. توی فقه یه اختلافی وجود داره که الفاظ معاملات که اینا وضع شدن برای سبب (علت) یا وضع شدن برای مسبب (معلول)؟ دوتا مبنای فقهی وجود داره. مثلا توی نکاح صیغه ی عقد سبب هست و علقه ی زوجیت مسبب هست. تو بیع صیغه ی بیع که یا صیغه اش رو می خونی یا تو فعل دو نفر به صورت عرفی مشخصه می شه سبب و جا به جایی مالکیت می شه مسبب. تو فقه دوتا مبنا هست که این لفظ نکاح برای سبب باشه یا برای مسبب؟ می گن کی این نزاع صحیح و اعمی جریان دارد؟ تا زمانی که مبنا تو فقه این باشه که الفاظ معاملات برای سبب باشه. و اگر بر اساس مسبب باشه این نزاع

اصلا جریان نداره. چون تو فقه تو یه مبناش بحث صحیح و اعمّ می آد تو یه مبناش نمی آد، از اول مجبور شدن معاملات و عبادات رو از هم جدا کنن.

بررسی متن

یه بحثی رو درباره ی صحیح و اعم اصلا نیاورد. یه بحثی هست که چه صحیحی بشی چه اعمی باید یه کاری بکنه، باید بگه به هر حال معنایی که واضع تصور کرده و خواسته اون لفظ رو برای اون معنا بذاره چیه؟ شما که می گی الفاظ وضع شده برای اعم، خب چقدر اعم؟ مثلا صندلی رو مثال بزنیم یا ماشین رو، کسی که قائل به اعم هست، لفظ صندلی وضع شده برای اعم از صحیح و فاسد، فاسدش تا چه حد؟ یه پایه نداره؟ دو پایه نداره؟ به هر حال باید یه مرزی بذاه که تا کجا رو بهش می گیم صندلی. یعنی جامع افراد صندلی رو باید مشخص کنه. می گن تا جائی به یه شیء مثلا می گیم صندلی که شامل اجزاء رئیسی اش باشه. صحیحی ها هم باید یه جامعی رو ارائه کنند. مثلا لفظ صلاه برای چه چیزی قرار داده شده؟ اون معنای مُتَّصِرّه که جامع مصادیقی باشه که لفظ صلاه برای اونا گذاشته می شه چیه؟ یعنی اینو اعمی داره به صحیحی می گه؟ می گه شما حالا بگو جامع چیه؟

اعمی ها طبق مبناشون باید بگن جامع چیست؟ صحیحی ها هم باید بگم جامع چیست؟ جامع یعنی آن معنای جامعی که لفظ صلاه، یا بیع یا صندلی یا ... را برای آن معنای می گذاریم. هویتی که آن لفظ برای آن قرار داده می شود. مثلا لفظ نور برای چی قرار داده شده؟ به خاطر تفصیلش تو کتاب نیاوردن. این یکی از بحث های مهمه.

می گن بحث صحیح و اعم چه کاربردی داره؟ خود آقای سبحانی قائله که در فقه کاربرد مستقیم نداره. صحیح و اعم کاربرد خاص داره تو یه بحث عام. اون اینکه حقیقت موضوعّ له چیست؟ توضیحی که امام ره اینجا داره که جامع چیست شبیه روح معنا می شه.

بعضی با رویکرد اعتباری یه حرف قشنگ دارند، در واقع لفظ برای چیزی وضع می شه که محصل غرض باشه. کسی که نور رو دید یه غرضی رو براش تامین می کرد و اون روشنایی بود. حالا اون غرض هر جا باشه بهش می گیم نور. هر جا این غرضه بود این اسم جاری می شه. لازمه یه بحث با عنوان حقیقت موضوعّ له در اصول باز بشه. حقیقت موضوعّ له چیست؟ واضع اون لفظ را برای چه

موضوع لاهی می گذارد؟ که بعدها انقدر تعمیمش می دیم؟ امام ره می گه واضع لفظ را برای معنای لا بشرط می گذارد. یعنی کاری نداره به چه چیزی مقید می شه. بضیا مثل علامه بیان متفاوتی دارند. علامه در تقسیم وضع گفت که اکثر وضع ها خاص خاصه و اکثر وضع ها تعینیه. امام ره فرمود تعینی اصلا وضع نیست و وضع خاص موضوع له عام رو قبول کرده. هویتی که اون کاربرد رو براش داره بهش گفت. اینجا هم بحث امام ره روی همون مبانی وضع خاص موضوع له عام هست. بیان امام ره اینجا از اینکه الفاظ وضع شده برای ارواح معانی نشات گرفته. اینجا می خوان در قالب جامع بیان کنند با یه بیان های عرفی ساده شده. چون اصلش برای فقه المعارفیه.

بحث صحیح و اعم خیلی ریشه ی تاریخی نداره و از فقه، به خلاف بحثای دیگه که تو قدما مفصل بود. توقدما خیلی خلاصه مطرح شده و تو همین دویست سال ی اخیر هم پررنگ شده. اصل این بحث هم تولدش تو فقه بوده. تو باب صلاه. چند روایت داریم درباره صلاه؛ لا صلاه الا بطهور، لا صلاه الا بفاتحه الکتاب، لا صلاه الا ... یعنی نماز جنس نماز نیست الا به طهور و فاتحه الکتاب. این بحث بود که اگه نماز بدون فاتحه باشه صلاه نیست؟ بعد این مسئله رو آوردن تو اصول. یکی بدون طهارت نماز خوند بهش می گیم نماز خوند ولی تو فقه داریم لا صلاه الا ... انگار داری اینو اشتباهی می گی صلاه. آروم آرون رسیدن به این مسائل که صلاه برای صحیح وضع شده یا برای اعم که لازم باشه تو روایت بحث صحیح رو تقدیر بگیریم؟ تا اینکه وحید بهبهانی کمی جدی تر گرفت تا اینکه صاحب کفایه تو مقدمه ذیل یه عنوان آورد و چون کفایه درسی شد این بحث ادامه دار شد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۳۰؛ سطح مشتق

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

بحث مشتق

عرض کردیم که بحث صحیح و اعم و مشتق دوتا بحثیه که متاخرین به صورت مفصل روش صحبت کردند. مخصوص بحث مشتق که خیلی بهش پرداختند و رساله ها مفصل مستقل درباره ی بحث مشتق نوشته شده. تو این بحث هم اختلافاتی هست که می گه ثمره داره نداره. شبیه صحیح و اعم که قائلینی هستند که می گن ثمره داره و قائلینی می گن ثمره نداره. مشتق هم ثمره های ویژه ی خودشو داره. جدای از اینکه آیا توی فقه ثمره ی مستقیم داره که اختلافه. همه ی اینها می تونه تو مباحث کلان زبانی و ادبی و تفسیری مخصوص بدرد بخوره.

بدونید بحث صحیح و اعم و مشتق فوق العاده مفصله، اصلا در حد الموجه نه جای بحث داره و نه اهمیتی داره.

مباحث مهم از مبحث امر شروع می شه که حال و هوای فقهی و اصولی و اجتهادی به خودش می گیره. یه جووری شده که این امرهای مقدماتی افتاده اول و شروع اصول با این امرهای مقدماتی خیلی دلچسب نیست. آقای سبحانی هم مثل کفایه اومده جلو.

هم تو صرف هم تو نحو مشتق خوندید. مشتق رو تو ادبیات خوندید و تو منطق هم اشاره ای بهش شده. ربطش به اصول چیه؟ این لفظ رو از ادبیات گرفته و بر اساس نیازی که تو فقه و اصول داشته استفاده کرده. لفظش رو به دلیل شباهت هایی که بوده عاریه گرفتند. چون یه جورایی ربط داره و یه جورایی ربط نداره. تو خیلی از آیه ها اومده که اگه کسی یه صفتی، یه عنوانی، یه حالتی رو داشته باشه فلان حکم رو داره. تو فقه سرکارتون با عناوینه. کاری به شخص ندارید. مثل با شخص از حیثی که انسانه یا پدره یا از حیث کی پسره کار دارید. حالا سوالاتی پیش می آد، درباره ی افرادی که این عناوین رو دارند، و هر عنوان هم حکمی داره، فرض یکی از این عناوین متاهل بودن، این یه حیثی، یه جنبه ای، یه عنوانی از این فرده دیگه، فرض بگن که به متاهل ها وام می دن، به افراد متاهل از حیث متاهل بودن این حکم (حایز دریافت وام) بار می شه. آیا حکم متاهل برای کسی که شش ماه بعد متاهل می شه جاری می شه؟ یا به کسی که قبلا متاهل بوده و طلاق گرفته می گن متاهل؟

مشتق به طور کلی یعنی این عنوان، یعنی هر ذاتی یه سری عناوین متعدد داره که به هر کدام می گن مشتق، طبیب، معلم، طلبه، پدر و ... هر کدام از این عناوین یه حکمی برش بار می شه.

صحبت در مشتق اینه که کسی که الان مثلاً متاهله هر حکمی که بر متاهل ها باره بر اون هم بار می شه، برای کسی که شش ماه بعد متاهل می شه احکام متاهل بار نمی شه، تا اینجا شکی درش نیست. سوال اصولی اینجا است. در حالت سوم. یعنی یکی دو سال پیش متاهل بوده و طلاق گرفته، الانم می شه بهش گفت متاهل؟ که احکام متاهل بودن برش بار بشه؟ اینجا اختلاف شده. خیلی از قدما و بخشی از اهل سنت می گن که بازم می شه به این فرد می شه گفت متاهل. یعنی اگه عنوان از بین رفته بازم الان بهش اون عنوان رو نسبت داد. البته مثال های دیگه میارن. مثل قاتل. سارق. سارق رو که بعد از یک سال گرفتن نمی تونه بگه من سرقت نکردم. بیان کلی؛ می گن یه ذاتی هست که متلبس به یه مبدا اشتقاقه. یعنی چی؟ به اون عنوان یا حالت می گن مشتق از اینه یعنی اون ذات متصف یا متلبس به اون مبدا اشتقاق است. بالفعل یعنی فی الحال. لفظ مشتق وضع شده برای معنای اخص (یعنی همین الان، بالفعل متّصف باشد) یا معنای اعم (چه الان و چه در گذشته ای تمام شده).

بررسی متن

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۳۱ : سطح مشتق

Saturday, May 19, 2018
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

همه ی بزرگان هم اذعان کردند که سخت ترین و اصلی ترین بحث در موضوع مشتق تصویر صحیح محل نزاع هست نه ادله و استدلالات.

در تصویر محل نزاع دو تا مطلب مهم هست که همه اصولیون اینا رو میارن، یکی فرق بین مشتق نحوی و اصولیه، یکی هم اختلاف تلبسات حسب اختلاف مبادی.

لزومی نداشت که ما لفظ مشتق رو به کار ببریم بعد شبهه بشه که چه ربطی به اون مشتقی داره که تو صرف و نحو خوندیم حالا بخوایم بگیم مشتق نحوی غیر از مشتق اصولیه، می شد سر راست تر هم تعریف کنیم. وقتی سیر تاریخی بحث مشتق را بیان کنیم می بینید که ریشه ی بحث مشتق از همون مشتق ادبی شروع می شه، حالا بستر کلامی هم داره، به هر حال مجبور شدن در آینده ی علم اصول بیان بگن درسته از اونجا شروع شده، دقیقا اون چیزی که محل بحث ما است، درسته در اصطلاح بهش می گیم مشتق ولی هویتش فرق می کنه با اون چیزی که تو ادبیات می خونیم. این ریشه ی تاریخی باعث می شه بحث اول شکل بگیره.

بررسی متن

بحث اختلاف انحاء تلبسات حسب اختلاف مبادی، می خواد چی رو توضیح بده؟ می خواد بالفعل رو توضیح بده. بعضی ها مثل صاحب فصول الغرویه (مرحوم اصفهانی، که قبل از شیخ انصاری بوده) که یه نظری داره که قول غلطیه که حاصل از اشتباهیه. این بحث مطرح شده که اون اشتباه ایجاد نشده. صاحب فصول می گه یه درخت میوه تو زمستون میوه نداره قبلا میوه داشت، الان بهش می گیم درخت مثمر؟ می گه تو عرف می گیم. پس نتیجه می گیریم اینجا اعم درسته چون فی الحال میوه نداره با اعتبار اینکه قبلا میوه داشت بهش می گیم مثمر. پس اینجاها قائل به اعم می شیم. اما برای کسی که قائمه و قبلا جالس بوده اینجا اخصی می شیم. صاحب کفایه و بعد از ایشون و از جمله آقای سبحانی گفتن - نظر به قول صاحب فصول - تصویر شما در تصویر بالفعل اشتباه هست. فی الحال در هر ماده ای باید به حسب خودش معنی بشه. بالفعل در جالس یعنی همین الان جالس باشه ولی در مورد درخت مثمر یعنی همین الان قوه ی میوه رو داشته باشه. اینجا هم قائل به اخص می شیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۳۲ ؛ سطح و عمق مشتق

Saturday, May 19, 2018

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

بررسی متن

برای استدلال در اینجا - مشتق - چطور و با چه ابزار و منطقی باید استدلال کنیم؟ برای اینکه موضوع له یه چیزی رو مشخص کنیم با چی استدلال کنیم؟ اعم است یا اخص؟ سوال اینه. با **علائم حقیقت و مجاز**. چون **علائم حقیقت و مجاز** روش رسیدن به موضوع له است. چه بخوایی موضوع له هست باید از اینا استفاده کنی. اگه بخوای یه چیزی موضوع له نیست هم باید از اینا استفاده کنی. با تبادر و صحت حمل و اطراد و قول لغوی. اگه بخوای موضوع له هست می گی تبادر داره، صحت حمل داره، اطراد داره، می گی قول لغوی اینه. اگه بخوای موضوع له نیست باید بگی صحت سلب داره، تبادر نداره، اطراد نداره. قول لغوی اینو نمی گه. تبادر و صحت حمل رو همه قبول دارند تو اطراد و قول لغوی اختلافاتی بود. لذا اینجا با تبادر و صحت سلب استدلال کرده.

در تبادر باید بگن متبادر از مشتق اخصه، ادعاشون اینه که اگه به اهل لسان اون زمان اگه اینو بدی اینا رو می فهمه.

هنر یه اصولی اینه که بتونه خودشو جای عرف عصر معصوم علیه السلام بذاره.

مشتق مگه اسم نیست؟ مگه این بحثا به این معنی نیست که تو هویت مشتق زمان داخل شده؟ اسم که دلالت بر زمان نمی کنه که؟ پس چرا می گیم که آیا در فی الحال حقیقت است یا در حال و اعم از متلبس؟ اینجا منظور از حال حال نطق نیست. که دلالت بر زمان نطق کند. حال یعنی اون زمانی که زده. در مثال ضارب.

کسی بخواد بحث مشتق رو ریشه یابی بکنه نباید لزوماً بره تو اصول بگرده، تو اصول هم هست ولی اصل بحث تو کلام بوده، یه بحثی راجع به صفات حق تعالی بوده که تبدیل شده به مسائلی و تو اصول به این شکل وارد شده. ریشه اش همه همون مشتق ادبی بوده. مشتق بحث مهمی هست کاربرد هم داره. ولی قرار نیست هرچی تو ادبیات بحث می شه که جاش اینجا نیست. اگه کسی بتونه رو همون رویکرد اصولی مشتق رو جدا کنه و رو همون تمرکز کنه، خیلی نکات مهم و کاربردی فقهی داره. به کلام به ادبیات به کلام و فلسفه ارتباط پیدا کرده و بحث جذابی برای علما شده.

بحث مشتق یه حیث ادبی داره که مثلاً ماده چیه؟ هیئت مشتق چیه؟ دلالت به چی می کنی؟ مثلاً هیئت اسم فاعل و مفعول چه فرقی باهم داره؟ ارتباطی با بحث اصولی ما داره؟

داشتیم وقتی انحاء مواد عوض بشه انحاء تلبسات متفاوت می شه. چی می خواست بگه؟ می خواست بگه بحث از مواد ربطی به ما نداره. یه ماده فعلیت داره، یه ماده بالقوه هست، یه ماده ملکه هست. این به ما ربطی نداره این باید بره تو لغت.

تو اصول هیئت به ما ربطی نداره، ماده به ما ربطی نداره، چی به ما ربط داره؟ سوال اینه. سوال فقهی داریم. یه ذات عناوین مختلف داره و هر عنوانی هم احکام خودشو داره. می خوایم ببینیم وقتی به یه ذات فلان عنوان رو می دیم که به خاطر این عنوان احکامی بر این ذات بار می شه، تا کی این عنوان بر این ذات بار می شه؟ که این احکام هم بر این ذات بار بشه؟ آیا اون زمانی که متلبس بهش هست یا اعم از متلبس و من انقضی عنه المبداء؟

این دغدغه ی ما است. البته این ممکنه بر گرده و ادبیات رو هم تکمیل کنه. مثلاً می گیم موضوع له اسم فاعل و مفعول و ... چیست؟ مثلاً می گیم حدث، ثبوت اینجا می گه هر چی تو ادبیات می خوای بگی بگو. می گه خواست باشه کی این ماده و هیئت و ... محققه؟ وقتی که متلبس باشه بهشون نه من انقضی باشه. طبق نظر کسی که اخصی می شه. یعنی نباید بحثای مختلفو قاطی کنیم.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ.

جلسہ ۳۳ : جمع بندی کل مقدمات

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

در حد یک جلسه یک جمع بندی از این دوازده امر ارائه می کنیم. جلسه بعد قبل از ورود به امر هم باز به نوع مقدمه که باز هم به نوع جمع بندی و فشرده ی مباحثه عرض می کنم. جمع بندی این جلسه ناظر به یک نوع نگاه مطلوب به اصول، به نوع بازنگری تو تبویب علم اصول و جلسه ی بعدی ناظر به مقاصد آینده هست. این نگاه الموجز طبق تبویبیه که آخوند خراسانی صاحب کفایه انجام داده و به شدت از نظر روند آموزشی نا مطلوبه، یعنی صاحب کفایه برای به جمع بندی نهایی تو اصول همچین کتابی نوشتن. ما بیایم اینو محور قرار بدیم برای شروع اصول، این طلبه رو دچار سر در گمی می کنه.

اول به نگاه مطلوب به علم اصول و به دسته بندی و تبویب مطلوب از علم اصول، که اصلاً علم اصول چجوری باید شروع بشه، ارائه می شه که ان شاء الله مباحثی که تو مقدمه گذشت و مباحثی که در آینده می آد جا بیفته.

ص ۱۰ فهرست؛ دوازده امر مقدماتی، که دو امر اول درباره علم اصول و تعرف و موضوع و غایتش بود و درباره تقسیم مباحثش. بعد بحث وضع و بعد بحث دلالت اومد. این دوجا یهو وارد به موضوع جدید شدند. بعد از دلالت دوباره به حقیقت و مجاز برگشت. این رفت و برگشت انسجام فکری رو بهم می ریزه. این نیاز به به جمع بندی کلی داره. اصول لفظیه از بین این مقدمات بهترین جاییه که وارد اصول می شیم. از شک در کلام شروع کرد که شک دو نوعه. شک در معنی موضوع له و شک در مراد متکلم بعد از علم به معنی موضوع له.

من کاری به شک ندارم که بر دو قسمه. هر متنی، هر لفظی هر جمله ای این دو ساحت رو داره. چه با شک وارد بشیم چه با غیر شک وارد بشیم. کلا دو لایه ی فهم متن، استظهار از متن، دو لایه ای که تو متن باهاش مواجهیم، چه آیه باشه چه روایت باشه چه ...، یکی لایه ی موضوع له یکی مراد متکلم. اگه این دو لایه از هم تفکیک بشه خیلی از این مباحثی که تو مقدمه داشتیم نظم پیدا می کنه.

یه سری از مباحث و موضوعات مقدمه تو ساحت موضوع له هست یه سری از مباحث هم تو ساحت مراد متکلم.

تو بحثای ادبی و لغت معمولاً موضوع له برای ما پررنگه ولی تو مباحث فقه و اصول مباحث مراد متکلم پررنگه. اگه درست وارد فقه و اصول بشید خیلی خوب خودشو نشون می ده که ما که چیکار با مراد متکلم داریم. یعنی اگه با یه سیر منطقی که سه مرحله داره بیاین جلو، که معمولاً هم این سه مرحله رو نمی گن، گنگ می شه براتون. که این ها رو فردا عرض می کنم.

اصلاً اصول رو بخوایم به نحو مطلوب شروع کنیم، چجوری باید شروع کنیم که بیاد جلو تا برسه به این که الفاظ و مباحث الفاظ تو اصول مهم است و لازم است بحث شود، اون مباحث الفاظی که با هدف و غرضش رسیدن به مراد متکلم (شارع مقدس؛ قرآن و روایات) باشه. یعنی باید علم اصول براتون جووری خوب براتون تقریر بشه که ببینید بحث الفاظ یکی از وظایف مهم ما تو علم اصوله. مباحث الفاظ با غرض رسیدن به مراد شارع مقدس. هر موضوعی که ما رو سوق بده به سمت فهم مراد شارع داخل در مباحث الفاظ اصول می شه. اینجووری مشخص می شه چه مباحثی جاش خیلی اینجا نیست. مثلاً این بحث کاربردی نیست. محور نهایی الفاظ اصول اون چیزاییه که می خواد به ما تو رسیدن به مراد شارع کمک کنه. ما کاری نداریم موضوع له چیه؟ استعمال حقیقیه یا مجازی؟ و ... ولی چون هدفمون رسیدن به مراد متکلمه یه جاهای مجبوریم بریم سراغ وضع و حقیقت وضع و حقیقت موضوع له و حقیقت و مجاز و اینها. اینکه چی می شه که اصول می رسه به اینکه مباحث الفاظ اصول مهمه رو فردا عرض می کنم.

باید یه باز تعریف حقوقی و قانونی و فقهی از دین براتون بشه. یعنی ما تو فقه و اصول نگاهمون به خداوند چیه؟ نگاهمون به ائمه علیه السلام چجوریه. به دین به قرآن به رسالت، نبوت و ..؟ تو فقه و

اصول نگاهمون به دین از زاویه ی قانونیه. یعنی به اون لایه از دین توجه می کنیم که قانون است برای زندگی. که توضیحشو فردا عرض می کنم.

قدم اول اینه که شما یه رویکرد قانونی و حقوقی به دین پیدا بکنید.

قدم دوم اینه که حالا دین به مثابه قانون، به مثابه نظام باید و نباید، اینو ما باید از کجا بدستش بیاریم؟ منابعش چیه؟ ما باید چجوری اینو بفهمیم.

تو قدم سوم هم به یه سری مشکلات ویژه ای که تو عصر غیبت برای فهم ما پیش میاد می پردازیم.

اینا که طی بشه می بینیم که یکی از مهمترین منبعی که ما (شیعیان) تو عصر غیبت برای رسیدن به وظایفمون که خدا معین کرده و اگه انجام ندیم دچار شقاوت اخروی می شیم در دست داریم آیات و روایات به طور خاص روایات هست که فقط با الفاظش مواجهیم. دیگه قرائنی که متکلم در بستر اون قرائن الفاظ رو به کار برده به ما نرسیده یا خیلی کم رسیده. خلاصش اینه تو عصر غیبت با این فاصله ی هزار ساله مائیم و یه سری الفاظ. یه سری الفاظ هست یعنی به گردن ما یه چیزی اومده، یعنی خدا از ما یه چیزی خواسته، ائمه علیهم السلام از ما چیزی خواستن. ولی دقیقا چی خواستن؟ ما الان در مقام عمل باید چیکار کنیم؟ این اون چیزیه که ما باید از پس الفاظ بهش برسیم. این تازه می شه فلسفه ی پرداختن علم اصول به مباحث الفاظ. اینو فردا سیرشو عرض می کنم. یه سری رفتن سمت دقت های عقلی و یه سری رفت سمت تسامحات عرفی. رویکرد مطلوب شیعه تو عصر غیبت جمعی از عرف گرایی و عقل گرایی بوده. این چجوری بوده رو توضیح می دم. تو بستر این عرف گرایی متعادل و عقل گرایی متعادل و جمع بین عرفیت و عقلانیت چجوری می خوایم از الفاظ چیز بفهمیم. خب حالا فهمیدیم الفاظ یگانه راه ما برای کشف وظایفمون تو عصر غیبت. خب حالا می خوایم بفهمیم. اینا باید تبیین می شد تا برسیم به این که مباحث الفاظ چیه تا برسیم به این که خب حالا این الفاظی که اومده توش امر داره، نهی داره، عام داره، خاص داره؟ همون حدیث معروف حضرت امیرالمومنین و همه ائمه علیهم السلام که برای فهمیدن دین باید محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقیدش و مجمل و مبینش رو

بدونید. تازه باید اینا رو طی می کردیم تا می رسیدیم به اینکه بحث مشتق هم یکی از بحث های مویرگی و جزئیة که تو این نظام قراره به درد ما بخوره. بحث صحیح و اعم یکی از بحث های مویرگیه که قراره توی یکی از اون زیر شاخه ها به درد ما بخوره. بحث استعمال لفظ در اکثر معنا همینطور.

وقتی دین با رویکرد حقوقی یعنی چی؟ در سطح عام تقریر بشه، و ما ببینیم تو عصر غیبت چجوری می خوایم به این دین برسیم؟ الفاظ چقدر مهم و محوری؟ مباحث الفاظ همین ۵ تا ۱۰ بحث مهمه. همینطور بریم جلو می بینیم بحث مشتق هم یکی از اون زیر شاخه ها است. صحیح و اعم یکی از اون زیر شاخه ها و بحث های جزئیة. نوع تدریس و ورود آموزشی که الموجز داشت برعکس بود. یعنی قبل از این که بگه دین چیه؟ رویکرد حقوقی به دین چیه؟ ما می خوایم چیکار کنیم؟ ما با چی مواجهیم؟ ما چرا به الفاظ نیاز داریم؟ اگه به مباحث الفاظ نپردازیم چرا شقاوت اخروی سراغمو میاد؟ همه ی این شما رو آماده کنه تا اینکه بگه اینجا باید به صورت جزئی به مشتق هم باید پردازین. ورودشون که طبق ورود آخوند تو کفایه هست بر عکسه. آخوند یکدفعه می گه اول حقیقت وضع رو بگم؟ شما [به عنوان طلبه ای که بار اول با اصول مواجه می شید] می گید بحث وضع چه ربطی به من داره؟ بحث وضع، مشتق، صحیح و اعم، استعمال، حقیقت و مجاز و ... اینا اون جزئیاتی که یه جا تو وسط کار قراره به درد ما بخوره. ولی از اون اول تعریف می کنند فقه این است، اصول این است، اهداف اصول این است، یهو می گن حقیقت وضع اینجا یه سکنه ای پیش می آد که قرار بود ما یه چیز مهمی رو فتح کنیم یهو رفتیم تو مسائل جزئی. خب این مشکل آموزشی وجود داره و برای رفعش تو جلسه ی امروز و فردا می خوام یه جمع بندی داشته باشم که ببینید ورود مطلوب به علم اصول باید چجوری باشه و جایگاه اینا کجا است؟ البته اینو باید اول سال عرض می کردم ولی مشکل اول سال اینه که شما هیچی نخوندید و نمی دونید مسائل چیه که من انتقاد کنم و بگم اگه اینجوری بود بهتر بود. ولی الان دوازده تا امر رو خوندید و با فضای کلی مقدمات آشنایید.

جمع بندی؛ اگه ما می اومدیم اون نگاه کلان به دین با رویکرد قانونی و حقوقی رو می گفتیم، بعد می اومدیم و می رسیدیم به اینکه الفاظ مهم است، بلکه چرا الفاظ مهم است؟ الان که هزار سال از عصر غیبت گذشته من باید چیکار کنم؟ اینجا اصلی ترین کاری که باید انجام بدی اینه که در پس یه سری الفاظ - که به فرمایش حدیث شریف: در آخر الزمان کسانی می آن که به سیاهی

های روی سفیدی ها ایمان میارن - به وظایفمون برسیم. خلاصه الان مائیم و این نوشته هایی که روی برگه ها هست. که قرآن هست و روایات. و به طور خاص اون حجم بیشتر احکام تو روایات اومده. حالا ما بعد هزار سال که اون متکلم شریف این فرمایشاتو فرموده، ما از روی این نوشته ها وظایف الانمون رو بفهمیم. با این رویکرد که مراد آن متکلم هزار سال پیش برای وظیفه ی الان من چه بوده است؟ این الفاظ چه دلالتی برای وظایف امروز من دارد؟ دلالت از ناحیه ی لفظ برای ما است. که از پس این لفظ معنا را می فهمیم. لفظ دلالت بر معنایی می کند که آن معنا مراد متکلم است. متکلم با اون شرایط ویژه، متکلم معصوم که هزار سال پیش زندگی می کرده و فرمایشاتشون به ما رسیده برای وظایف امروزمون. پس اهمیت مباحث الفاظ مشخص شد. چرا اصولیون باید به مباحث الفاظ بپردازند؟ چون راه دیگه ای ندارند. درسته عقل هست، عرف و هست ولی اکثر وظایف از طریق الفاظ رسیده کمتر از طریق سیره یا چیزای دیگه می شه بهشون رسید. که فردا توضیح می دم.

پس این اهمیت محوری بحث الفاظ. به خاطر همین نصف بیشتر مباحث اصول بحث الفاظ هست. یعنی اگه یکی با این رویکرد جلو نیاد می گه چرا اصول انقدر به الفاظ پرداخته. مگه اصولیون ادیب بودن؟ چه دغدغه ای داشتند؟ مباحث مهم تری هم وجود داشت. مثلاً عقل. فردا عرض می کنم کسانی که اینجوری فکر می کنند هنوز بلد نیستن تقریر قانونی از دین یعنی چی؟ یعنی هنوز تو فضای تقریر معارفی و اعتقادی از دین هستند. یعنی دین یه لایه های معارفی و اعتقادی داره که مخاطبش عقله. یعنی کسی می خواد وارد فهم آیات و روایات معارفی و اعتقادی بشه بیشترین اسلحه اش عقله. ولی تو لایه های قانونی و حقوقی و بایدها و نبایدها خیلی عقل جلو نمی ره. خود عقل می فهمه اینجا جای من نیست. خود عقل می گه اینجا جای تعبد به فرمایش معصوم است. حالا من که هزار سال از عصر معصوم علیه السلام فاصله دارم باید چیکار کنم؟ تعبد به سیاهی های روی سفیدی ها. یعنی تعبد به این الفاظ. خب من چی باید از این الفاظ بفهمم که بهشون تعبد داشته باشم؟ اینا می شه مباحث الفاظ اصول با رویکرد کشف مراد شارع. کشف اون قانون های که شارع از طریق این الفاظ به ما رسونده. این می شه که بیشتر مباحث علم اصول می شه مباحث الفاظ. حدود ۹۰ درصد مباحث علم اصولی که قدما داشتن مباحث الفاظ بود، هی علم اصول پیشرفت کرد - به عبارتی قرائن از دست رفت - مثلاً شیخ طوسی بیشتر قرائن معصوم علیه السلام پیشش بود و راحت تر می تونست اجتهاد کنه چون نزدیک عصر معصوم بود، رسید به علامه

حلی تو قرن ششم و هفتم، یک مرحله، تا رسید به شهید ثانی تو قرن نه و ده، یه مرحله، تا رسید به وحید بهبهانی، شیخ انصاری، صاحب جواهر تو قرن دوازده و سیزده یه مرحله، هی قرائن روایات کمتر و کمتر شد. شما کتاب سوزی ها رو در نظر بگیرید و کلی ماجرای که اتفاق افتاد. خیلی از احادیث خودش یا قرائنش به ما نرسیده یا ناقص رسیده. به خاطر همین تو اصول مجبور شدن بگن حالا که دستمون از بخشی از الفاظ کوتاهه بریم سراغ غیر از الفاظ، حالا چه اصول عملیه، چه مباحث عقلیه. این شد که اول علم اصول بخش الفاظش خیلی زیاد بود، هر چه رفت جلو از طرفی قرائن کم تر شد و از طرفی هم علما رشد کردند. تا رسیده به امروزه که تقریباً نصف مباحث اصول مباحث الفاظه.

حالا ما می خوایم مراد متکلم رو کشف کنیم. مراد متکلم چجوری کشف می شه؟ بعضی وقتا نیازی نیست بدونید موضوع له چیست؟ که استعمال حقیقی است یا مجازی؟ با قرینه کارتون راه می افته. تو یه سری روایات اینجوریه. توش قرائنی وجود داره که مراد متکلم رو متوجه می شید. قرینه در لایه ی مراد است هیچ وقت در لایه ی وضع نیست. وقتی مراد متکلم را می دونیم کارمون از حیث اصولی تموم شده. ولی ممکنه یه ادیب بخواد بره اینجا رو تجزیه ترکیب کنه یا ... و مجبور بشه بره معنای موضوع له رو بدونه، این کار از حیث ادبی است. تو اصول یه اصولی کارش با مراد متکلمه، اگه قرینه ای هست که مراد متکلم رو مشخص می کنه که تموم شد. وحید بهبهانی (جزو علمای متاخر؛ حدود ۳۰۰ سال پیش) تو کتابش فوائد حائریه اش داره که ما الان خیلی از قرائن روایات از دستمون رفته و نمی تونیم به مراد برسیم. حالا باید چیکار کنیم؟ روایت رو بذاریم کنار چون قرینش به دست ما نرسیده و برسیم سراغ روایاتی که قرینه داره؟ نکته اینجا است که شما نمی تونی وقتی که از طرف مولی یه دستوری بهت رسیده، به خاطر اینکه بهت رسیده، بگی چون من نفهمیدم روایت رو بذاری کنار. بعداً مولی حق داره به تو احتجاج کنه که درسته قرائن به دستت نرسیده بود ولی اون متن و الفاظ بهت رسیده بود. عقلاً نکته ای دارن، می گن وقتی قرینه ای وجود نداره که مراد متکلم رو خود متکلم تصریح کنه که مرادم این است، ظهور گیری می کنیم. چجوری؟ می رن یه طبقه پایین، سراغ معنای موضوع له، می گیم چون مراد متکلم به ما نرسیده می ریم تو ساحت موضوع له، معنای موضوع لهش رو بررسی می کنیم، چون اون الفاظ در زبان عمومی عرب معنای دارد. معنای موضوع له رو بررسی می کنیم، به اصطلاح وقتی لو لا القرینه است، به مراد استعمالی می رسیم، - یعنی چی مراد استعمالی؟ یعنی

کسی این الفاظ رو به کار ببرد و قرینه ای نگذارد که منظورم چیز دیگری است، علی القاعده منظورش همین الفاظ با معنای موضوع^۱ له هایش هست - اینجا از یه قاعده ی عقلایی استفاده می کنیم. همین اصول لفظی دقیقاً جاش اینجاست که ما معنای موضوع^۲ له و معنای اصلی عرفی عمومی رو می دونیم به علاوه قرینه ی خاصی از سوی شارع که متکلمه به ما نرسیده، ممکنه قرینه ای گذاشته باشه ولی به ما نرسیده، احتمال جدی هم نمی دیم ولی یه احتمالی (حدود ۲۰-۳۰ درصد) می دیم که ممکنه قرینه ای هم باشه ولی به ما نرسیده. اصول لفظیه چی می گفت؟ می گفت وقتی شک می کنی در این که این عام که معنای اصلی است مراد است یا قرینه ای بر خاص بوده؟ شک می کنی مطلق که معنای اصلی بود مراد بوده یا قرینه ای بر مقید رسیده؟ شک می کنی معنای حقیقی که موضوع له است مراده یا متکلم قرینه ای بر مجاز گذاشته؟ وقتی این شک ها ایجاد می شه و قرینه ای هم نیست، اصول لفظیه جاری می شه. در نهایت می گی چون قرینه ای به دست من نرسیده، ممکن هم هست شارع قرینه ای گذاشته باشه، به هر دلیلی به من نرسیده، اما شارع می گه الفاظ من که به تو رسیده بود. اصول لفظیه که اصول عقلایی هست به ما می گه همین معنای موضوع^۳ له، همان معنای در مقام وضع و اولیه مراد متکلم است. ما رفتیم تو لایه ی وضع و موضوع^۴ له و حقیقت و مجاز و ... که آخرش با اصول لفظیه بگیم اینا مراد متکلم است. نه این که صد در صد مراد متکلم است، بلکه من حجت دارم که با این ها معامله ی مراد متکلم بکنم، چون اگر نکنم شارع تو اون دنیا به من می گه چرا نکردی. چرا می گه؟ چون یه قاعده ی عقلاییه.

جمع بندی: محور اصلی در مباحث الفاظ اصول رسیدن به مراد متکلم است، یا با قرینه به مراد متکلم می رسیم یا اگر قرینه نبود می ریم تو ساحت وضع و موضوع^۵ له و حقیقت و مجاز و همه ی اون مباحث که در آخر از لایه ی موضوع^۶ له بیایم به لایه ی مراد متکلم.

از امر سوم تا دوازدهم محور بحث های امر هفتم (اصول لفظیه) هست، چون از اول داره اینو به شما یاد می ده که در علم اصول مباحث الفاظ خیلی محوری است، تو مباحث الفاظ اون نقطه ای که می خوایم بهش برسیم مراد متکلم است، به مراد متکلم یا با قرینه می رسیم یا به آن نمی رسیم، تقریباً کل مباحث مقدمه تو این شاخه ی «یا نمی رسیم» هست، خب نمی رسیم باید چیکار کنیم؟ باید ببینیم معنای موضوع^۷ له چیست؟ که با اصول لفظیه بگیم این موضوع^۸ له ها

همان مراد است. از کجا بفهمیم موضوع^۲ له چیست؟ با علائم حقیقت و مجاز می فهمیم. علائم حقیقت و مجاز بر پایه ی اینه که حقیقت چیست و مجاز چیست (امر پنجم؛ تعریف حقیقت و مجاز)، برای این که حقیقت و مجاز رو تعریف کنیم باید وضع رو تعریف کنیم که بدونیم وضع چیست و اقسام وضع چیست. که حالا استعمال در غیر ما وضع له بشود مجاز و استعمال در وضع له بشود حقیقت. یا تقریر خاصی که امام ره و اینا داشتند. اینا هی رفت عقب عقب تا رسیده به وضع، این از نظر چینش خشک منطقی کار درستیه ولی از جهت آموزشی و کاربردی و عملیاتی از یه جای دیگه رسیدیم به اینجا؛ که فقه چیست؟ اصول چیست؟ چرا الفاظ مهم است؟ تو الفاظ محور مراد متکلم است. تو مراد متکلم یا با قرینه می رسیم یا قرینه نداریم. حالا که قرینه نداریم باید ببینیم معنای موضوع^۲ له چیست؟ که با اصول لفظیه معنای موضوع^۲ له رو تبدیل به مراد متکلم بکنیم.

حالا می خوایم بدونیم موضوع^۲ له چیست باید بدونیم علائم حقیقت و مجاز چیست. ما چجوری به موضوع^۲ له می رسیم. می خوایم ببینیم علائم حقیقت و مجاز چیست باید ببینیم خود حقیقت و مجاز چیست؟ برای این که ببینیم حقیقت و مجاز چیست باید ببینیم وضع چیست؟ می شد با یه مقدار از این مقدماتی که عرض شد امر سابع (اصول لفظیه) رو می داشتن اول. البته یکم از جهت آموزشی سخت می شد ولی خوب جا می افتاد. که دو تا ساحت داریم شک در موضوع^۲ له و شک در مراد متکلم. و اینجا باید توضیح می دادن که هدف اصلا رسیدن به اون مراد هست. ما کی ها به موضوع^۲ له شک می کنیم که قراره اون شک رو تو موضوع^۲ له با علائم حقیقت و مجاز رفع کنیم؟ موقعی که قرینه بر مراد نداریم و مجبوریم بریم تو ساحت موضوع^۲ له که بعدا با اصول لفظیه اونها رو برگردونیم به مراد متکلم.

خلاصه کل مباحث مقدمه رو می شه توی این دو ساحت دسته بندی کرد. مباحث مربوط به استعمال کجا قرار می گیره؟ غالبا ملحق می کنند به مباحث وضع. با هم تفکیک داره، دوتا حیطة هست.

خب امرهای اول اینجوری تبیین شد. امرهای آخر چی؟ اشتراک و ترادف، حقیقت شرعیه، استعمال لفظ در اکثر معنا، اینا چیه که از اینجا سر در آورد؟

تا اینجا سعی کردم امر سه تا هشت تقریر بشه. امر هشت به بعد هم باید تو همین مسیر تقریر بشه. مثلاً همین بحث حقیقت شرعیه یا صحیح و اعم چیه؟ آخرش می خواست به چی برسه؟ اینم تو فضای موضوع له بود. حتی بحث مشتق هم تو فضای موضوع له بود. یعنی بحث مشتق که ما اعمی بشیم یا اخصی بشیم، بحث صحیح و اعم که ما صحیحی بشیم یا اعمی بشی، بحث حقیقت شرعیه که حقیقت شرعیه است متشرعه است یا حقیقت در شرایع سابقه هست. همه ی اینا آخرش می خواد به موضوع له برسه که اگه قرینه ای نبود بر مراد، مثلاً «لا صلاه الا بطهور»، منظور صلاه صحیحه است؟ یا اعم از صحیح و غلط؟ معلومه صلاه صحیح منظوره.

تو «لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد» چی؟

چقدر خوب می شد اگه بعد از هر بحث آیات و روایات مربوط به بحث بیاد بعد ببینید چقدر برای تفکیک این ها قدرتمند می شید. در حد الموجز وقت نیست. البته اینو گذاشتن ذیل درس فقه و تطبیق اصول با فقه. کتابایی هم هست که سعی می کنم معرفی کنم.

این روایات رو کنار هم بذارید می بینید با بحث صحیح و اعم اینجا قدرت پیدا کردید. با همون روشی که عرض کردم؟ به این صورت که ببینید آیا قرینه بر مراد متکلم دارید یا نه؟ اگه دارید که هیچ. فکر نکنید اینجا هم کار راحتی. اینجا به بحث مهم و مفصلی باید باز بشه درباره ی قرینه ها و انواع قرینه ها در آیات و روایات. بعضی از بزرگان در کتاباشون آوردن. بعضی اساتید مثل استاد عشایری تو کتاباشون آوردن. بعضی هم سرقت علمی کردند و ... بگذریم. می خوام بگم انقدر هم راحت نیست. قرینه چیست؟ چه اقسامی دارد؟ از حیث وضوح و خفاء. بحثای جالبی داره که قدما آوردن. می خوام بگم باید دو جور بحث می شد یکی درباره ی قرینه و دیگر وقتی قرینه نیست.

زمانی که قرینه نیست، مجبوریم بریم تو ساحت موضوع له، مثلاً الفاظ عبادات و معاملات برای صحیح است یا برای اعم، یا مشتق برای اعم است یا مختص؟ این بحثا می خواد به چه دردمون بخوره؟ آخرش می خوایم بگیم چون قرینه نیست و این روایت هم صادر شده است، پس باید حمل به صحیح یا اعم شود، حمل به اعم یا اخص شود، که در نتیجه با استفاده از اصول لفظیه بگوییم مراد متکلم علی القاعده باید این باشد و ما طبق اون اصول لفظیه مراد متکلم می کنیم و فقه رو روش جاری می کنیم، احکام رو ازش به دست می آریم.

بحث اشتراک و استعمال لفظ در اکثر از معنی چی؟ اونم مثل همونه. اگه خیلی بخوایم دقت کنیم باید فضای موضوع له با استعمال رو جدا کنیم. ولی کلاً رفت تو فضای موضوع له و استعمالی که تو

فضایی که قرینه نداریم، آخرش می‌خوایم با این اصول لفظیه به مراد متکلم برسیم. بعد بیاد تو فقه و وظیفه‌ی عملی مون.

یه مثال عرفی از قانون اساسی خودمون بزنم، مثال شرعی مختلف هم می‌شه زد؛ تو قانون اومد شرط رئیس جمهور اینه که باید از رجال سیاسی مذهبی کشور باشه.

سوال اینه که آیا زن می‌تونه کاندیدای ریاست جمهوری بشه یا نه؟ می‌خوایم به این سوال جواب بدیم. یه سری میان می‌گن خب این گفته رجل سیاسی، رجل یعنی مرد دیگه، خود قانون داره می‌گه که نباید زن باشه. یه سری میان می‌گن رجل سیاسی یعنی شخصیت سیاسی. حالا باید تصمیم بگیریم چیکار باید بکنیم. از نظر شارع قانونی عرفی تو کشور ایران، اینجا رجل شخصیت بوده یا مرد بوده، که در نتیجه زن بتواند کاندیدا بشود یا نتواند؟ قدم اوله اینه که اول سراغ قراین بریم که رجل چیست؟ اول نمی‌آین دعوا کنیم کتاب لغت بیاریم که ببین رجل یعنی مرد. خب این که معلومه. مهم رسیدن به مراد اون قانون گزاره. هر دو گروه قرینه بر مراد می‌آرن. مثلاً می‌گن انقلاب ما می‌خواست به زن شخصیت بده، امام ره فرمودند که زن می‌تونه در همه‌ی صحنه‌ها حاضر باشه، و ... قرائن می‌آرن که منظور از رجل شخصیت است. اینایی که مخالفن دعوا رو نمی‌برن تو ساحت موضوع له. اینا برای مراد متکلم قرینه می‌آرن که، مراد متکلم از رجل، مرد است. وقتی زن نمی‌تونه طبق شریعت اسلام رهبر بشه، نمی‌تونه مرجع تقلید بشه، نمی‌تونه قاضی بشه، به طریق اولی وقتی تو یه نماز جماعت ساده یه زن نمی‌تونه جلو وایسته و مرد بهش اقتدا کنه، چطور یه زن می‌تونه رئیس جمهور یه مملکت باشه؟ یا می‌گن در جای دیگه از قانون اساسی هم رجل اومده و به همین معنی استعمال شده. فرض کنید قرائن این دو گروه برابر شد، باید بذاریم کنار؟ باید چیکار کنیم؟ حالا می‌ریم تو لایه‌ی موضوع له. اینجا چون یک لفظ از قانون گزار به ما رسیده در مقام مراد قرائن طوری نیست که ما را به مراد برساند می‌ریم تو ساحت موضوع له. تو ساحت موضوع له می‌بینیم رجل به معنی شخصیت است یا به معنی شخص؟ خب به معنی مرد هست. ممکن است قانون گزار غیر از این را اراده کرده باشد؟ بله ممکنه هست. از قرائن نتونستیم بفهمیم مراد متکلم چیست. اینجا برای رسیدن به مراد متکلم باید از اصول لفظیه استفاده کنیم. افرادی مثل امام ره می‌گن که هر کدوم مستقل هستن و افرادی مثل آقای سبحانی می‌گن که همه بر می‌گرده به اصالت ظهور. خلاصه طبق اصول لفظیه، و طبق اصالت الحقیقه می‌گن رجل به معنی مرده، پس همین حقیقت مراد است. اما دسته مخالف میان یه چیزی می‌گن، می‌گن زمانی می‌تونیم اصاله الحقیقه رو استفاده کنیم که شک کمتری نسبت به

.... یعنی باید به مرحله ی ظهور برسد تا بتونیم از معنای موضوع^۱ له به مراد متکلم برسیم. یعنی باید شک در معنای شخصیت بودن رجل باید در حد ۱۰ درصد ۲۰ درصد ۳۰ درصدی باشه، که بتونیم بگیم چون از نظر عقلا به این شک توجه نمی شود، پس کلام ظهور در همین معنای حقیقی یعنی مرد بودن دارد. اگه شک در حد ۵۰ درصد باشه دیگه نمی شه به اصول لفظیه تمسک کرد. اگه به اینجا برسیم کل این قانون می ره کنار، چون مجمل می شه اصطلاحا. باید به ادله ی دیگر، اصول عملیه و ... عمل کنیم. اگه این بند مجمل شد یعنی از لایه ی ادله ی استنباطی می آیم بیرون و می ریم تو لایه ی ادله ی عملیه. اصول عملیه می گه تو الان دلیلی نداری، مجمل بود و رفت کنار، قرائن هم یه جوری نبود که تورو به مراد برسونه، تو در مقام عمل وظیفه است چیه؟ اینجا یه سری قواعد عام ناظر به عمل داریم. که تو مباحث آخر اصول عملیه می خونید.

جزء جزء این اموری که ظاهرا بی ربطه به هم بود تو یه نظام کلان فقاقت به هم مرتبطه. این همون چیزیه که تو جلسات اول از حضرت آقا خوندیم. که کل فقه و اصول باید بر محور فقاقت باز تقریر بشه. و گرنه اصول مانند جزایر گسسته است که نمی فهمید به چه درد خورد. اما اگه بر اساس فقاقت، یعنی من فقیه چگونه به دستور دین می رسم، وقتی قدم به قدم الگوریتم این فرایند مشخص بشه، مشتق و صحیح و اعم و امر و نهی و ... ، همه ی این ها تو یه پیکره ی واحد به اسم فقاقت جمع می شه. این نوع ورود الموجز این پیکره رو نمی رسوند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

جلسه ۳۴ ؛ مقدمه ای مهم برای ورود به مبحث امر و نهی

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

امروز لازمه یه توضیحات کلانی نسب به علم اصول و تبویبش و این که چرا باید وارد بحث امر بشیم، نسبت بحث امر با مقدمات چیه؟ و کلا یه نگاه کلان و از بالا به علم اصول، ساختارش و تبویبش، مخصوص کسانی که بعد از آخوند خراسانی در این زمینه حرفای جدید دارن، داشته باشیم، که مجموع بحث های دیروز و امروز یه فضای کلی از علم اصول دستتون بده. کتاب الموجز بر اساس کتاب کفایه هست و کفایه اصلا روند آموزشی نداره، که این یکی از ضعف های مهم این کتاباست. یکی از دلایلی که خیلیا نمی تونن تا سال ها با اصول کنار بیان و این مشهوده، که احساس می کنن بالاخره علم اصول چیه و قرار به چه دردی بخوره و کجا قرار داره؟ یه مقدار بر می گرده به عدم آموزشی بودن کتاب اول، الموجز داره، و یکی از دلایلی که بعضی از افراد با اصرار تاکید دارن که از کتب شهید صدر استفاده بشه، اینه که حلقات به خصوص حلقه ی اولی سعی کرده این روند آموزشی رو تو خودش بگنجونه. امروز چنتا کتاب آوردم که بعد از آخوند نوشته شده و همه دغدغه ی تبویب مطلوب اصول، روند طبیعی و آموزشی اصول داشتند. ببینیم اینا چی گفتن تا باعث بشه ما یه بصیرتی نسبت به مباحث اصلی اصول، که از امروز می خوایم واردش بشیم، که بحث امر و نهی باشه، پیدا بکنیم.

تو برنامه ی آموزشی گفتن کنار الموجز باید کتاب اصول فقه شهید مطهری قرار بگیره، خب کتاب ایشون که حالت سخنرانی هم داره چرا باید بیاد تو برنامه ی رسمی درسی به عنوان مقدمه برای الموجز قرار بگیره؟ فلسفه اش دقیقا همینه که امروز می خوایم بهش بپردازیم. یعنی دلیل اصلی که به واضح احساس می شه اینه که کتاب الموجز یه مشکلی داره که طراحان می خواستن با اصول فقه شهید مطهری می خواستن حل بکنن. مشکل اینه که هیچ توصیفی از علم اصول تو الموجز نمی شه، همینجوری می افتید توی وضع، علائم وضع، میاید جلو تو امر، نهی. می گید خب اینا چه به درد می خوره؟ داستان چیه؟ این داستان توسط شهید مطهری تعریف شده. کتاب شهید مطهری رو آوردم تا توی فضای کلیش قرار بگیرید. خودتون مطالعه کنید.

همین دغدغه ی که این مشکلات آموزشی رو رفع کنه باعث شده که این کتاب شکل بگیره. شروع می کنند به توصیفات کلی از فقه و اصول. که نسبتشون به هم مثل منطق و فلسفه هست. سعی می کنند بین فقه و اصول یه فضای کلی ترسیم کنند. شبیه همون کاری که شهید صدر تو حلقه

ی اولی انجام دادند. بحث های شهید مطهری قبل از نگارش حلقات شهید صدره. تو درس بعدی وارد منابع فقه می شه. نمی آد وارد وضع و ... بشه. هویت اصول حول ادله اربعه هست. این قسمت برام مهمه. درس ۴ ص ۳۰؛ ما برای آشنایی دانشجویان محترم با مسائل علم اصول کلیاتی ذکر می کنیم ولی از ترتیبی که اصولیون دارند پیروی نمی کنیم، بلکه ترتیب نویی که خود آن را بهتر می دانیم به مطالب می دهیم.

ببینید این دغدغه ی ساختار مطلوب تو کار ایشون هم هست. وقتی بخوان طبق کار صاحب کفایه جلو بیان اون دغدغه ی اصول گم می شه، ما اصلا ما داریم برای چی به این مباحث می پردازیم؟ ولی کاری که ایشون می کنه اینه می گن مگه قرار نیست اصول به درد فقه بخوره؟ مگه دین منابعی نداره؟ قرآن، سنت، عقل و اجماع؟ مسائل اصول رو هم ذیل همینا باید دسته بندی کنیم. یعنی مسائل مربوط به قرآن، مسائل مربوط به حدیث و سنت، مسائل مربوط به عقل، مسائل مربوط به اجماع، و مسائل مشترک بین قرآن و سنت. به نظر شما مسائل مشترک بین قرآن و سنت چیه؟ ایشون می گه کل اصول رو می شه ذیل همین عناوین تبویب کرد. ولی یه فصلی هم باید باشه برای مسائل مشترک بین قرآن و سنت. چه نکته ی مشترکی بین قرآن و سنت هست؟ چون هر دو از طریق الفاظ به ما رسیدن، کل مباحث الفاظ می شه مسائل مشترک بین قرآن و سنت، که ایشون تو درس پنج بهش می پردازه.

در درس گذشته به پاره ای مسائل اصولی که از مختصات کتاب یا مختصات سنت بود اشاره کردیم. در پایان درس گفتیم پاره ای از مسائل اصولی هم مربوط به کتاب است و هم مربوط به سنت. در این درس به همین مسائل مشترک و به تعبیر جامع تر به مباحث مشترک می پردازیم. مباحث مشترک عبارتند از مباحث امر، مباحث نهی، مباحث عام و خاص، مطلق و مقید، مباحث مفاهیم، مباحث مجمل و مبین، مباحث ناسخ و منسوخ.

اینها کل مباحث الفاظیه که می خوایم واردش بشیم. ببینید دغدغه رو از کجا شروع کرد؛ ما برای رسیدن به سعادت باید به فقه بپردازیم، برای پرداختن استدلالی به فقه نیاز به پرداختن به عناصر مشترک در فقه در علم جداگانه ای به اسم اصوله، علم اصول هم حول منابع فقه صحبت می کنه، ادله ی در فقه، استدلال در فقه، این منابع هم بر پایه ی قرآن، سنت، عقل و اجماع. پس مسائل

علم اصول هم ذیل این چهارتا است. البته یه سری مسائل مشترکه چون هم کتاب و هم سنت جنسشون از لفظه، مباحث مشترکشون می شه همون مباحثی که ذیل عناوین مباحث الفاظ گفته شد. تبویب به این صورته که می فهمید چرا باید وارد بحث اوامر بشید. بعدش ایشون وارد اجماع و عقل می شه. تو اصول عملیه هم به خاطر مشکلی که وجود داره و خیلی وقتا ما به آیه یا روایتی نمی رسیم که وظیفمونو مشخص کنه یا عقل و اجماع به چیزی نمی رسه و تحیر پیدا می کنیم، تو مقام تحریر هم یه سری قواعد کلی وجود داره که یه فصل جدایی داره، اصول عملیه. چون شهید مطهری همچین فضایی رو ترسیم می کنه کتابشون رو گذاشتن جزو کتاب درسی.

خب چه کسانی به این دغدغه پرداختن که بخوان علم اصول رو آموزشی کنند؟ روند آموزشیشو متفاوت با روند مرسوم بچینند. یکیش شهید مطهری البته به صورت کلی و گزارش گونه. اگه تمرکز روی حیث آموزشی کنیم مخصوص خود شهید صدر شاید شاخص ترین و مشهورترین فرد. اگه بخوایم یه نفر دیگه رو اسم ببریم آقای عبدالهادی فضلیه. ایشون از علمای کشور عراق هستن که در زمینه های مختلف کتاب دارن و دغدغه شون هم سیر آموزشی کردن علوم مختلفه، از جمله علم اصول. افراد دیگه ای هم هستن که دغدغه ی تغییر در علم اصول رو داشتن که اصول رو تبویب مطلوب کنن. به طور خاص مرحوم مظفر این دغدغه رو داشتن. دغدغه ی ایشون دغدغه ی آموزشی نیست بیشتر دغدغه شون تبویب مطلوب علم اصوله، که علم اصول بخواد به عنوان یک هویت فنی علمی تبویب بشه چجوری باید تبویب بشه؟ که متأثر از استادشون مرحوم اصفهانی. اما شهید مطهری، شهید صدر و عبدالهادی فضلی دغدغه ی آموزشی کردن داشتن و این که اصول اصول رو اولین بار و دومین بار تو حلقات پیوسته به بهترین کیفیت و سریعترین حالت به طلبه برسونن. حالا یه مقدار درباره هر دو گروه صحبت می کنیم. چون جریان های مهمی هستن تو اصول..

کار شهید مطهری رو اجمالاً توضیح دادم. شهید صدر رو که توضیح داده بودیم. آقای عبدالهادی فضلی هم عملاً سه تا کتاب نوشته، البته مثل شهید صدر نبودن که از اول دغدغه ی سه حلقه نوشتن داشته باشند، انصافاً شهید صدر خیلی منسجم به این سه حلقه فکر کرده، کتابای آقای فضلی تاریخ نگارش های مختلف داره، اسم حلقه ی اولشو گذاشتن مبادی اصول فقه، که تو بعضی دانشگاه ها هم تدریس می شه، اسم کتاب دومشون الوسیط فی فهم النصوص الشریعت یه همچین

چیزی هست که به الوسیط معروفه، حلقه ی سوم ایشون هم یه کتاب مفصله به اسم اصول فقه تو جلد. کاری که ایشون برای چینش مطالب به صورت آموزشی کرده شبیه کاریه که شهید مطهری کرده. ایشون یه مقدمه ۷-۸ صفحه ای درباره ی علم اصول، اینکه اصوله چیه؟ می خواد به چه درد بخوره؟ اصول می خواد به دلیل فقه، ادله ی فقه پردازه، ادله ی فقه هم یا ادله ی اجتهادیه یا ادله ی فقهائیه، ادله ی اجتهادی همین کتاب، سنت، اجماع، عقله، ادله ی فقهی همون اصول عملیه هست. اینجوری شروع کرده. بعد کتاب رو بر اساس همین تبویب کرده. مسائل مربوط به کتاب، مسائل مربوط به سنت، مسائل مشترک، اسمشو گذشته «کیفیه الاستنباط الحکم من الکتاب و السنه»، مباحث مربوط به اجماع و عقل و سر آخر هم مباحث مربوط به ادله ی فقهی که به اصول عملیه پرداخته. این ساختار خیلی واقعیه. به خلاف کاری که تو الموجز کرده، انگار فرد همه ی اینا رو بلده. صاحب کفایه برای کسی کتاب رو نوشت که اصول رو بلده.

تبویب شهید صدر یه ادیه ای توش داشت. تبویب ایشون متفاوت با فضای تبویب شهید مطهری و آقای فضلای بود، شهید مطهری و آقای فضلای تبویبشون رو بردن به سمت منابع فقی و برای هر منبع هم یه فصل جداگانه قرار دادند. شهید صدر گفت فرایند عملی که یه مجتهد می خواد اجتهاد کنه، وقتی که یه فقیه یه مسئله رو می خواد بررسی کنه چیکار می کنه؟ اون فرایند عملی که یه فقیه طی می کنه رو ایشون سعی کرد تبویب اصولی کنه. وقتی یه مجتهد با یه سوال روبرو می شه، اول می ره سراغ آیات و روایات، تمرکز اولیه هم روی آیات و روایاتیه که مستقیم مرتبط با این موضوعه، یعنی سراغ ادله ی شرعی می ره، قدم اول آیات و روایات، اگه مستقیم مرتبط با این موضوع نبود می ره سراغ سنت، که آیا تو سیره چیزی مرتبط با این سوال هست؟ و اگه نبود می ره سراغ احکام عقل و اگه باز نبود می ره سراغ اصول عملیه. می خواد بگه که مجتهد دنبال دلیل می گرده. یا دلیل محرز هست یعنی جواب آن مسئله را احراز می کند (نشان می دهد)، یا محرز نیست. اگه محرز حکم شارع بود خودش دو حالت داره یا شرعی است یا عقلی، اگه شرعی باشه خودش دو حالت داره، یا لفظی است یا غیر لفظی. کار ایشون هم ریشه داره که لازمه تو جلسه ای جداگانه بیان بشه. این کار ریشه داره تا محقق گرگی که برای قبل از اخباری گری هست. بعد از اخباری گری هم احمد نراقی تو کتاب مفتاح الاحکام.

دغدغه ی اینا این بوده که این اصول رو که می خونیم آخرش می خوایم چیکار کنیم؟ اصول قراره کجا بدرد بخوره؟ قراره توی مسیر فقه و فقاقت به درد بخوره دیگه. خب قراره چجوری تو مسیر

فقه و فقاہت به درد بخوره؟ اومدن فکر کردن که وقتی یه فقیه فقاہت می کنه چجوری ورود و خروج می کنه به حل یه مسئله. ایده ی محوری شهید صدر اینه که بر اساس روش حل مسئله در فقه اصول رو تبویب کنه. تو این زمینه محقق کرکی یه رساله داره، احمد نراقی هم تو کتاب مفتاح الاحکام تو خاتمه اش به این پرداخته. یه کار نوی هم یکی از علمای لبنان کرده، تو کتابی به اسم منهجیه الاستنباط، چاپ دارالفقاهه [اسم کتاب بررسی شود!] متفاوت با کار شهید صدره ولی روح دغدغه یکسانه، همون فرایند حل مسئله در فقه، تبدیل به تبویب مطلوب در اصول شود. یعنی ما با همون فرایندی که تو فقه مسئله فقهی رو حل می کنیم، همون رو محور تبویب اصول قرار بدیم، این خیلی کاربردی تر و آموزشی تره و تبویب اصول رو چابک می کنه. اینها دغدغه ی آموزشی دارن ولی دغدغه ی آموزشی رو با کلید روش حل مسئله در فقه، جمع کردند. دغدغه ی آموزشی کردن تو اهل سنت جدی تره. البته مبانی های غلط خودشونو دارند. ولی این دغدغه در ۵۰ تا ۱۰۰ سال اخیر هم تو شیعه و هم تو اهل سنت وجود داره. کتابای زیادی هم نوشتن. نمی گم خوبه یا بده. اما اصل این دغدغه هست. مشهور ترین کتاب که تو فضای اهل سنت هست کتاب آقای وهبه الزحیلی هست، که یه کتاب اصول فقه داره که سعی کرده نظرات مذاهب مختلف رو بیاره. با مبانی غلط خودشون ولی خیلی تر و تمیزه و آموزشی و روان نوشته شده. یه چیز شبیه اصول مظفر خودمون. ایشون یکی از علمای سوریه هست و تو جریانات داعش و ... مشکلاتی پیش اومد که فکر کنم فوت کرد.

نکته ای می خواستم بگو اون اینکه بعضی از کتابایی که امروز نوشته می شن نیم نگاهی هم به فضای اهل سنت دارند. شهید صدر از این حیث زحمت بزرگی کشید. البته این که شهید صدر از نظر آموزشی موفق بود و چینشش فنی بود دلیل نمی شه ما بگیم محتوایم خوبه. این خلطیه که متأسفانه امروزه داره خیلی انجام می شه. مخصوصاً استناد می کنند به فرمایشات حضرت آقا که ایشون خیلی از کتاب شهید صدر تعریف کردند. درسته ولی جنبه ای که آقا تعریف کردند همین جنبه ی آموزشی بوده. از این جهت واقعا تعریف داره ولی از جهت مبنا چی؟ یعنی مبناشون تو فلان بحث؟ اجمالاً بدونید از جهت مبانی و محتوای شهید صدر همون مبنای ایشون در بستر مدرسه ی نجف هست و در نگاه آقای بروجرودی و حضرت آقا که شاگردی جدی آقای بروجرودی و امام ره کردند خیلی مطلوب نیست. اون دقت های عقل زده ای که بعضی وقتا مدرسه ی نجف داره. تو کتاب مرحوم مظفر هم هست، از نظر مبانی و محتوا هم بخوایم ببینیم، یه دقت های عقل زده ای وجود داره، البته جای توضیح داره. یه عباراتی از بزرگان نقله که با این دقت های عقلی که تو

بعضی از افراد مدرسه نجف وجود داره، نمی شه به فقه مطلوب اهل بیت رسید. ولی از جهت آموزشی انصافاً زحمت کشیدند. از جهت علمی هم خودتون کتابای بالاتر رو می خونید تصمیم می گیرید. به هر حال بحث علمیه! این که رویکردهاتون تو اصول باید چجوری باشه؟ اون دیگه به بحث علمیه که خودتون آروم آروم باید به اجتهاد برسید.

یه عده ای هستند که دغدغه ی اینو دارند که علم اصول از این حالت پراکندگی در بیاد. مخصوصاً بعد از آخوند این دغدغه خیلی پررنگ شد که این کاری که آخوند کرده تو کفایه، خیلی تبویب فنی علم اصول نبود، بیشتر دسته بندی بود تا تبویب. یعنی آخوند بحثا رو کنار هم کنار هم گذاشت ولی یه تبویب فنی ایشون انجام نداد. تبویبش یه محور، یه منطق و یه نظام نداشت. این اشکال به مرحوم آخوند نیست، خیلی از کتب تراث علم اصول اینجوریه. چون علم اصول در طول تاریخ هی آروم آروم شکل گرفت و مباحثش اضافه شد، یه تبویبی که صورت منسجم اینا رو تو خودش جا بده شکل نگرفته. اولین نفری که بعد از آخوند دغدغه این تبویب رو داره مرحوم محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی بود که استاد مرحوم مظفر، آیت الله بهجت و بزرگان دیگه است. ایشون این دغدغه رو داشت. کتاب اصلی ایشون حاشیه بر کفایه است، نهاییه الدرایه بر کفایه. ایشون شروع کرد از اول اصول رو با تبویب مطلوب بنویسه، ولی متأسفانه اوایل کتاب که نوشته شد و ایده ی اصلی ایشون مشخص شد عمرشون به اتمام رسید. ایده ی ایشون رو مرحوم مظفر تو اصول مظفر پیاده کرد و ادامه داد ولی نه با همه ی جزئیاتی که ایشون گفتند. بزرگوار دیگه ای که تو زمینه ی تبویب مطلوب اصول دغدغه داره آیت الله سیستانی هست. متأسفانه به دلایلی از ایشون کتاب زیادی چاپ نشده. کتابی که از ایشون چاپ شده **الرافد** هست که تقریر درس خارج ایشونه. ایشون تو الرافد گفتن که فکر اصلیشون تو تبویب اصول چیه و طبق اون سعی کردند اصول رو تبویب کنند. که درباره ی کارشون توضیح می دم.

آیت الله لاریجانی، متأثر از آقای سیستانی اومدن کار ایشون و فکر ایشون رو ادامه دادند و محور تبویب اصول رو اون قرار دادند.

به طور کلی جریانی که مرحوم اصفهانی و به تبعش مرحوم مظفر و جریانی که آیت الله سیستانی و به تبعش آیت الله لاریجانی پی گرفتند، تو تبویب مطلوب اصول وجود داره. البته خورده جریان

هایی هم هست. افرادی هم هستند. نمی‌خوایم به همشون بپردازیم. می‌خوایم به این بپردازیم ایده‌ی محوری این دوتا جریان و فرقشون بپردازیم.

از مرحوم اصفهانی یه رساله در حدود ۱۵۰ صفحه چاپ شده که تا بحث امر هم نرسیدن، اینو جامعه مدرسین ذیل کتابی چاپ کرده به اسم بحوث فی الاصول. اومدن سه تا رساله از ایشون رو همینجوری چاپ کردند. اولین رساله همین کار مرحوم اصفهانی تو تبویب مطلوبه. رساله دوم مربوط به طلب و اراده است که یه بحث فرعی تو اصوله. سومین رساله هم رساله‌ی اجتهاد و تقلیده.

مرحوم اصفهانی اینجوری شروع می‌کنه که هر علمی مسائل و موضوع و مبادی دارد. مسائل و مبادی و موضوع رو می‌گن. و ... ایده‌ای که ایشون می‌خواسته اونو محور اصلی تبویب اصول قرار بده، بر اساس همون تفکری هست که تو منطق وجود داره. تو منطق یه بحثی هست به اسم اجزاء علوم که تو منطق مظفر نیومده و ما توضیحشو دادیم، این بحث می‌گه علوم سه جزء دارد، به ترتیب مبادی، موضوع، مسائل، ایشون گفته ما تو اصول علاوه بر این که موضوع رو مشخص می‌کنیم باید مبادی اصول رو با موضوعش تفکیک کنیم، ایده‌ی محوری تبویب ایشون بر اساس همون تفکر اجزاء علومه، که مبادی رو از مسائل جدا کنیم، مبادی هم می‌شه مبادی تصویری و تصدیقیه. ایشون می‌گن تو اصول باید مسائل رو از مبادی جدا کنیم، تو مبادی هم مبادی تصویری رو از مبادی تصدیقیه جدا کنیم، این می‌شه چینش فنی علم اصول. البته تبویبی که ایشون بهش مشهوره اینی که عرض شد نیست یه قدم جلوتر از اینه، اون ایده‌ای که مرحوم اصفهانی بهش مشهوره اون ایده‌ای هست که برای تقسیم بندی مسائل داره، خود مسائل رو ایشون به چهار قسم تقسیم می‌کنه. همون چیزی که آقای سبحانی هم تو امر ثانی ذیل تبویب اول اومدن تبویب چهار بخشی رو گفتن بعد گفتن ما تو این کتاب با تبویب چهار بخشی کاری نداریم با دو بخشی کار داریم که تقسیم صاحب کفایه هست و طبق اون کتابو می‌بریم جلو. اون چهار بخشیه ایده‌ی آقای اصفهانی، که مسائل یا لفظیه، یا عقلیه، یا حجج و اماراته و یا اصول عملیه. که اصل ایده و نقطه‌ی محوری اش، تفکیک مباحث الفاظ از مباحث عقلی هست. به طور مرسوم تقسیم دو بخشی که می‌کردند مسائل عقلی ذیل مباحث عقلی مطرح می‌شد، به صورت مُندَمَج. که الان تو الموجز هم با همین روبرویم. باب اوامر که شروع می‌شه انتظار دارید همش بحثای لفظی و بحثای مربوط به امر و اینا باشه ولی یه بخش زیادی از بحثای بخش اوامر بحثای عقلیه (عقل نه

به معنای عقل فلسفی). ایده ی اصلی مرحوم اصفهانی تفکیک بحث الفاظ از مباحث عقلی بوده که میاد تو کتاب مرحوم مظفر خودشو نشون می ده، اصول مظفر هم یه باب داره باب الفاظ و یه باب هم مسائل عقلی. وگرنه بقیه ی ایده ها نسبت به این کار فرعی حساب می شه. خیلی کار بنیادینی نیست. این بیشتر دغدغه ی عدم خلط حیطة ها است. مرحوم مظفر تو کتابش خیلی به تفکیک مبادی از مسائل نپرداخته. اصول که علم برهانی نیست، این تفکیک برای علوم برهانیست. مرحوم اصفهانی بیشتر اون چیزایی که تو مقدمه خونديم رو ذیل مبادی آوردن. الا بحث مشتق.

محور کار آقای سیستانی و لاریجانی انجام دادند اینه که ما محور علم اصول رو حکم شارع قرار بدیم، یا اعتبار حکم، یا اعتبار شارع رو محور قرار بدیم. همه ی مباحث اصول ناظر به یک محوری شکل می گیره. خیلی بازش نمی کنم چون نیاز به یه مقدمات فنی داره. یه کتاب همون الرافد هست. یه کتاب دیگه هست به اسم **نظریه اعتبار قانونی، در گذار از شخصیت گرایی**، علی الهی خراسانی، چاپ پژوهشگاه علوم و فرهنگ، که سعی کرده از همه ی آثار آقای سیستانی فکر ایشونو و رویکرد نگاه ایشونو تو علم اصولو تو یه کتاب گزارش کنه. سعی کرده فکرها و ایده های ایشونو بیاره، تو چند صفحه به همین موضوع تبویب با محوریت اعتبار پرداخته که دو نوع تبویب یکی تبویب اعتبار محور و یکی تبویب حجت محور رو توضیح داده. البته این کتاب مشکل زیاد داره، به خصوص یکی دو فصل اولش که متأثر از مباحث غربی و مخصوص مبانی نسبی گرایی است. خلاصه که چجوری اون ایده ی محوری ایشون که حکم، حکم شرعی، اعتبار و اعتبار قانونی چه ارتباطی به هم دارند و چگونه محور علم اصول است و علم اصول بر محور اینا تبویب می شه. البته الان برای مطالعه اینا زوده.

کتاب آقای لاریجانی به اسم فلسفه ی علم اصول که قراره ۳۳ جلد بشه، همین جلد یک که شناخت علم اصول و فلسفه ی اونه، خیلی مفیده. اوایل کتاب پیشگامان تحول در علم اصول رو می شمرن بعد می گن فضای تبویب ما همون فضای تبویب آقای سیستانی، ولی با یک ایده ی تازه، که ایده ی خاص ایشون می شه، اونم تفکیک مسائل اصول از فلسفه ی اصول، ایشون می گه خیلی از چیزایی که الان تو اصول می آرن مربوط به علم اصول نیست بلکه مربوط به فلسفه ی اصوله. ایشون می گه اصلا باید دوتا علم مجزا شکل بگیره، یکی علم اصول و یکی فلسفه ی علم اصول. ایشون می گه یکی از مشکلات اصول اینه که چون یه علم پشتیبانی کننده به اسم فلسفه

ی اصول براش تاسیس نشده، خیلی از مسائلی که تو اصول لازمه ولی اصولی هم نیست رو عملاً علما تو اصول بحث می کنند، اینطوری هی اصول متورم می شه، اینا رو باید از هم جدا کنیم. ایشون خیلی از مباحث رو تو فلسفه ی اصول می آره که ص ۱۶ اینا رو توضیح داده، یه سری مسائل عقلی یه سری مسائل عقلایی، می گه یه سری مباحث ادبی هم مربوط به فلسفه ی اصوله. چیا رو به عنوان مباحث زبانی اصول میاره؟ همین چیزایی که شما تو مقدمه خوندین یعنی معنای وضع، موضوع له، حقیقت شرعیه، صحیح و اعم، استعمال لفظ در اکثر از معنا، همه ی اینا رو به عنوان بخش زبانی فلسفه ی علم اصول میاره. به بیان ایشون شما که دوازده امر رو تو الموجز خوندین عملاً فلسفه ی اصول رو خوندین، غیر از یه بحث اصول لفظیه که آقای سبحانی و مرحوم مظفر اینجا آوردن، گفتیم کسی اصول لفظیه رو تو مقدمه نیاورده، و غیر از بحث مشتق، غیر از اینا بقیه فلسفه ی اصوله. و به قول مرحوم اصفهانی مبادی اصوله. البته آقای لاریجانی سعی داره بگه اون چیزایی که دیگران به عنوان مبادی اصول میان همون فلسفه ی اصوله، البته فلسفه ی اصول عام تره.

این کار دسته که ما بگیم یه علم باید درست کنیم؟ ایجاد یه علم که دست ما نیست. این به نظر از جهت رهبری و مدیریت اجتماعی علم کار درستی نیست. این یه بحث جالبیه که رهبری تحول توی علم چجوریه و اون نیاز داره یه بررسی تاریخی داره تا ببینین اون نقطه عطف هایی که تاریخ یه علم رو تغییر دادن چیکار کردن، این کارا رو نکردن. نمی گم کار بدی می کنند، از جهت محتوی خیلی عالی و ایشون خیلی داره زحمت می کشه، برای محققین خیلی بدرد می خوره، ولی این عملاً جواب نمی ده که بیاد تاثیر تو تحول فرایند آموزشی بذاره. اونی که به درد شما می خوره همین جلد یک هست که تفکر ایشون اومده. البته نه برای الان.

این اجمالی بود از فضای تبویب. حالا نگاه هر کدوم به بحث الفاظ و بحث امر چیه؟ امروز سه تا سبک رو بررسی کردیم، سبک شهید صدر، سبک مرحوم اصفهانی و به تبعش مرحوم مظفر، سبک آقای سیستانی و به تبع ایشون و مکمل ایشون آقای لاریجانی. هر کدوم هم طرفدارانی دارند. سبک شهید صدر رو شاگردان ایشون که برخی از اساتید درس خارج و بزرگان قم هستند، دارند پیش می برن، بعضی تفکر مرحوم اصفهانی رو پیش می برن، تفکر ایشون یعنی تفکیک مباحث لفظی و عقلی رو تقریباً همه قبول دارن، سبک آقای سیستانی و لاریجانی خیلی الان طرفدار پیدا

کرده بلکه تا حدی این فکر داره بیشتر جا می افته. به خصوص تو قم. صحبت کرده بودیم راجع به دغدغه ی رویکرد اعتباری به علم اصول در مدرسه ی قم، چون تو مدرسه ی قم هم علامه و هم امام ره این دغدغه ی تفکیک حقیقت از اعتبار رو داشتن، آقای بهجت تا حدی، این دغدغه تو قم خیلی شایع شده، چون این تبویب آقای سیستانی و لاریجانی این کارکرد رو هم داره که اعتبار چیست؟ تفکیک حقیقت از اعتبار چیست؟ اعتبار قانونی و حکم شارع چیست؟ چجوری این محور اصول می شود؟ چون این تو اون فضا هم قرار می گیره آروم آروم داره طرفدار پیدا می کنه.

حالا این اثرش تو بحث امر چیه؟ اگه بخوایم همه ی کمالات این سبک ها رو جمع کنیم، باید سه قدم طی بشه تا از جهت آموزشی مخصوص، طلبه بیاد تو فضای علم اصول.

قدم اول این که یه دور دین با نگاه و با عینک فقهی اصولی باز تقریر و باز تعریف بشه. یعنی اگه بخواین با عینک علم فقه و اصول اگه بخواین دین رو ببینین چجوری می بینین؟ چون چیزایی که غالبا طلبه از دین شنیده تو فضای معارفی بوده، که خداوند خالق جهان است و خداوند صفاتی دارد، انبیاء برای بردن بشر به سمت کمال آمدن. اما تو فقه و اصول خداوند و معصومین علیهم السلام رو شارع و قانون گذار می دونیم، که جدی هم هستند.

قدم دوم اینکه، به دین، قرآن و روایات و ... مجموعا به دین چه نگاهی هست؟ رو بنای دین مجموعه ای از قوانینه. فقه و اصول با این جنبه های دین کار داره. مسائل دیگه مباحث ثانویه.

قدم سوم اینکه که بعد از ۱۴۰۰ سال از اومدن این دین اومدیم و تو عصر غیبت قرار داریم، این عصر غیبت یه مختصات خاصی داره، اینکه که از خیلی از قرائن عصر ظهور دور شدیم، زندگی و اقتضائاتش متفاوت شده، ما اینجا می خوایم یه اجتهاد متعبد، در عین حال همراه با تعقل داشته باشیم، چجور می شه بعد ۱۴۰۰ سال به دستورات اسلام عمل کرد ولی ناظر به نیازها و اقتضائات این زمانه. سختی کار فقه مخصوص تو عصر ما اینه. شاید این حد از سختی رو شیخ طوسی نداشت چون خیلی نزدیک به غیبت صغری بودند و به فضا و فرهنگ عصر معصوم هستند، پس خیلی راحت تر از آیات و روایات برای اجتهادشون استفاده می کردند. البته اونا هم مشکلات خاص خودشونو داشتن. هم می خوایم هم اسلام واقعا اجرا بشه، هم واقعا مراد شارع اجرا بشه، هم بعد از ۱۴۰۰ به تناسب اقتضائات روز حرف جاودان و جامع و جهانی برای عالم داشته باشیم. اینم یه اقتضائات ویژه ای می خواد، همون بحث هایی که امام ره به عنوان اثر زمان و مکان، مصلحت و

بزرگان دیگه به عنوان اهداف کلان دین مطرح کردند. این می شه اون سختی فقه و اصول و اهمیت فقه و اصول.

اینجا **نحله های منحرف** زیاد شکل گرفته. حتی تو شیعه. یه عده رفتن به سمت یه چیزی شبیه نص گرای. نص گرایی به معنای غلطش. یه چیز شبیه اخباریون. یعنی می گفتن دقیقا همینی که تو دین اومده رو با همین الفاظ با همین مرادات باید الانم اجرا کنیم. عملا اخباریون از اقتضائات زمانه جا می موندن، دور می شدن، بلکه رضایت شارع عملا تو بعضی از کارای اونا فوت می شد. البته اخباریون خدماتی هم کردند. یه سری هم از این ور افتادن، روشنفکران شیعه متأثر از غرب، می گن حجاب وسیله بوده برای حفظ عفاف. اون چیزی که گوهر دینه عفافه، حجاب یه روش بوده برای اون موقع، لزومی نداره حجاب واجب باشه. ببینید چه راحت حکمی به این مهمی و اصلی رو با یه استدلال آبکی به ظاهر عقلانی می دارن کنار. این افراط و تفریط در عقل، افراط و تفریط در نقل و افراط و تفریط در عرف، یا افراط و تفریط در مصلحت، باعث شد در عصر غیبت نحله هایی مثل اخباریون، یا برخی تفکرات صوفی گرایانه شکل بگیره. همه ی اینها راه های غلطیه. چطوری اون اجتهاد اصیل شیعه خودشو نشون می ده، سر بر میاره و یه تعادلی بین عقل و نقل، بین عرف و مصلحت و بین همه ی چیزایی که اگه یه طرفشو بیفتی به افراط و تفریط کشیده می شی، ایجاد می کنه؟

متأسفانه افرادی از حوزه هم تو دام این افراط و تفریط افتادن، ادعاهایی هم دارن، زوائد اصول و ... یه عده به شدت متأثر از افکار روشنفکری هستن، ادعای انقلابی گری دارن و ... مشکلاتی که افرادی مثل آقای صانعی داشتن و دارند یا اخباریون داشتن و دارند. این افراد دارن به اسم انقلابی گری تو خودشون دقیقا یه فقاقت التقاطی با ادعای این که ما خیلی عرفی هستیم، و کار با واقعیت دین داریم و ... به اسم انقلابم دارن اینا رو نشر می دن. که آخرشم انحرافه. می شه تو یه بحث تفصیلی تر اینا رو بسط داد.

خلاصه وقتی با این مشکلات مواجهیم، افراط ها، تفریط ها، دوری از عصر معصوم، اقتضائات و ... با وجود این همه مسائل می خواییم مراد شارع رو بدست بیاریم، اینجا مسئله ی الفاظ و توجه به الفاظ و فهم صحیح از الفاظ دین پررنگ می شه، چون به همه ی اون تفکرات می شه با یه اسلحه،

با یه ملاک، با یه محور می شه جواب داد، با اون الفاظی که از قرآن و الفاظی که از روایات به ما رسیده، با این می شه اونها رو مجاب کرد یا اونا رو منکوب کرد. به خاطر همین بخش الفاظ همیشه مهم بوده به طور ویژه برای ما خیلی مهمه. مباحث الفاظ، پرداختن صحیح به الفاظ، ولی با یه نکته ای، ما اینجا کارمون تفسیر نیست، بعضیا فکر کردن کار مباحث الفاظ تفسیره، درسته خیلی مربوط به تفسیره ولی کار ما تو مباحث الفاظ اصول، با همین مقدماتی که آوردیم بیاین جلو، تفسیر به ما هو تفسیر نیست، بلکه کار ما کار روی لایه ی قانونی دینه. و تفسیر صحیح قانونی. اگه بگی تفسیر به معنای مطلق شامل خیلی حیطه ها می شه، حیطه های معارفی، اخلاقی، سلوکی، نمی گیم ما با اینا کاری نداریم، این ها پشتوانه های کار ما است، مبانی کار ما است، ولی تو مباحث الفاظ تمرکز روی جنبه های قانونی دین و حیطه های قانونی الفاظ دینه، به خاطر همین تمرکز می ره روی امر و نهی، ما خیلی الفاظ تو دین داریم ولی چرا تمرکز می ره روی امر و نهی؟ چون با امر و نهی هست که جنبه های قانونی دین توسط شارع به ما رسیده، به خاطر همین ما باب اوامر و باب نواهی داریم. این که باب امر و نهی محور مباحث الفاظه به خاطر فهم قانونی از الفاظ و متون دینه. بعضیا گفتن چرا انقدر باب امر و نهی براتون مهمه؟ ما همه جا که امر و نهی نداریم. امر و نهی که تو کتب اصولی بهش تاکید می شه منظور امر و نهی به معنای عامه. چه با لفظ امر، چه با صیغه ی امر، چه با هر چیزی که حالت آمرانه وجود داشته باشه.

وارد مباحث امر که شدیم می گیم که چرا تمرکز روی امر و نهی رفته. بهتون نشون می دم که تو خود آیات و روایات به طور خاص تو روایات، تمرکز اهل بیت علیهم السلام برای تبیین اهمیت قانونی دین با الفاظ امر و نهی اومده. مثلا گفتن امر خداوند، نهی خداوند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.